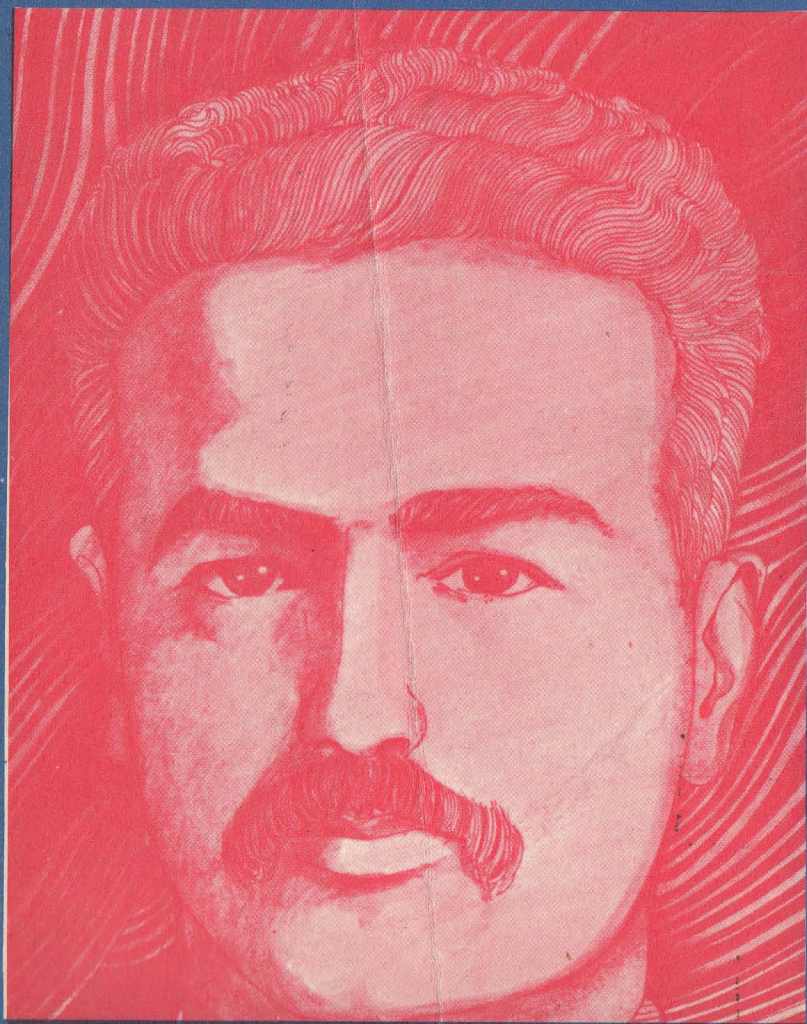
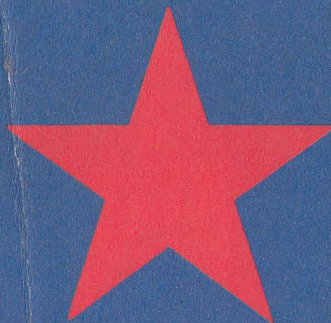


نبرد با دیکتاتوری شاه

به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم

بیژن جزنی



بیژن جزنی

نبرد با دیکتاتوری شاه

به‌مثابه نیروی عمده امپریالیسم و ژاندارم منطقه

مقالات مارکس

زمتلالت مازيار

مقابل دانشگاه

-
- نبرد با ديكتاتوري شاه....
 - بيژن جزني
 - چاپ؟ (از طرف انتشارات مازيار چاپ اول - ارديبهشت ماه ۱۳۵۸)
 - حق چاپ محفوظ است

خصوصیت سیستم اقتصادی و اجتماعی مستقر در ایران

با توجه به اینکه روابط فئودالی در ایران ملغی شده آیا هنوز می‌توانیم این سیستم را نیمه فئودال - نیمه مستعمره بنامیم؟ اصولاً رفرم ارضی و تغییرات همراه آن چه نتایجی بیار آورده است؟

سیستم حاکم بر ایران را می‌توان سرمایه داری وابسته نامید. این سیستم حاصل تکامل جامعه تحت سلطه ماست. قبل از الغای مناسبات فئودالی (که در ایران بنام روابط ارباب - رعیتی شناخته می‌شود) یک سیستم ناقص که حاصل ترکیب مناسبات سرمایه داری و فئودالی بود طی بیش از نیم قرن بر ایران حاکم بود. در این سیستم (به استثنای دوره‌های کوتاه از جمله دوره زمامداری مصدق) فئودالها و بورژوازی کمپرادور با همکاری و حمایت امپریالیستها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند و از این لحاظ می‌توانیم این سیستم را فئودال - کمپرادور بنامیم. در واقع این سیستم همانست که (نیمه فئودال - نیمه مستعمره) نامیده شده است. بطور کلی ظهور این سیستمها، نتیجه سلطه مستقیم یا غیر مستقیم استعمار بر بخش مهمی از جهان است. با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، مناسبات استعماری ادامه یافته و در جامعه‌های تحت سلطه اثرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طولانی بر جای گذاشته است. در نتیجه این عامل مهم، کشورهای تحت سلطه از سیر تکاملی طبیعی و گذراندن مراحل رشد در فرمایشیونهای اجتماعی - اقتصادی کلاسیک بازمانده و از مرحله فئودالیسم تا سوسیالیسم را در مسیری خاص می‌گذرانند. حاصل این نحوه رشد ظهور فرمایشیونهای ناقص و در حال گذاری است که از جمله آنها می‌توان سیستم مستعمره، نیمه فئودال - نیمه مستعمره (یا فئودال - کمپرادور) و سرمایه داری وابسته را نام برد که همگی تحت سلطه‌اند. همچنین دموکراسیهای ملی و دموکراسیهای توده‌ای ادامه تکامل این سیستمها پس از رهایی از سلطه امپریالیسم‌اند.

سرمایه داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال - کمپرادور در جامعه ما بشمار می‌رود. اینکه جنبش رهایی بخش در مراحل که طی نیم قرن پیموده توانسته به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیستها و حاکمیت فئودالها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمی‌توانست بدین معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل باز بماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علیرغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که می‌تواند حاصل یک انقلاب باشد، و اثر تکامل‌دهنده خود را در تکامل جامعه برجا گذاشته است. به این ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز می‌شود، در یک

پروسة طولانی و پرفراز و نشیب به مرحله رفرم و الغای روابط فتودالی می‌رسد. طی دهه قبل از رفرم (سالهای ۳۲ تا ۴۱) شرایط اقتصادی و اجتماعی برای رفرم فراهم گشت و موقعیت سیاسی به‌بخشی از طبقات حاکم امکان داد که در يك پروسة تدریجی و تحت کنترل، از بالا دست به‌عمل بزنند و حاکمیت بورژوازی کمپرادور و گسترش همه‌جانبه مناسبات سرمایه‌داری را در جامعه مستقر سازند.

رشد سریع بورژوازی کمپرادور، تضعیف و کانالیزه شدن بورژوازی ملی، کانالیزه شدن آهسته فتودالها در جهت بورژوازی کمپرادور، نقش باز دارنده روابط فتودالی و شرکت فتودالها در حاکمیت که مانع ادامه رشد کمی و کیفی بورژوازی کمپرادور شده و به‌صورت بحران اقتصادی در آستانه رفرم ظاهر شده بود و ضعف نیروهای خلق که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار شکست استراتژیک شده بودند، عوامل داخلی‌ای بودند که رفرم را ضروری و ممکن ساخت.

امپریالیستها که برقراری روابط سرمایه‌داری وابسته را برای گسترش نو استعماری و ادامه سلطه خود ضروری می‌دیدند، به‌ویژه امپریالیسم آمریکا که رفرم را عامل تعیین کننده‌ای در تأمین برتری خود بر رقبایش در ایران می‌دید و از تجارب جهانی در ضرورت اجتماعی و تاریخی رفرم (به‌خصوص در آمریکای لاتین) برخوردار بود نقش حامی رفرم را بازی کردند. به‌این ترتیب، بخشی از مناسبات تولیدی (و نه همه آن) در جامعه ما تغییر یافت و راه رشد بورژوازی کمپرادور و همراه آن طبقه کارگر برای يك دوره گشوده شد.

از آنجا که بورژوازی کمپرادور دوره قبل در حاکمیت سهیم بود و نقش او طی هر مرحله نسبت به فتودالها افزایش یافته بود و از آنجا که امپریالیستها عامل فائقه بودند و منافع آنها در حرکات متحدین داخلی اثر قاطعی به‌جای می‌گذاشت، فتودالها به‌کانالیزه شدن تدریجی و از دست دادن موقعیت قبلی خود تمکین کردند و مناسبات سرمایه‌داری که در دوره قبل در کنار مناسبات فتودالی بر رشد خود ادامه می‌داد، توانست در شرایطی مناسب به‌سرعت در دهه اخیر گسترش یابد. به‌این ترتیب در حالیکه بقایای مناسبات فتودالی (ارباب - رعیتی) در بخشهایی از ایران و در بخشهایی از تولید کشاورزی هنوز دیده می‌شود، این مناسبات بقایائی رو به‌نابودی بشمار رفته و نقش تعیین کننده‌ئی در سیستم اقتصادی و اجتماعی ندارد. سرمایه‌داری وابسته پدیده‌ای نیست که تنها به‌جامعه ما اختصاص داشته باشد، این سیستم می‌تواند در بسیاری از کشورهای تحت سلطه مستقر شود و به‌نظر ما در تعدادی از این کشورها تا کنون مستقر شده است. ما این سیستم را سرمایه‌داری می‌نامیم زیرا مناسبات تولیدی بطور کلی در این سیستم سرمایه‌داری است. و آنرا وابسته می‌نامیم زیرا در اینجا سرمایه‌داری، وابسته به‌انحصارات امپریالیستی است و درک پدیده‌های اقتصادی در این سیستم جدا از پدیده‌های سرمایه‌داری در کشورهای مترویل غیر ممکن است. پیدایش و رشد سرمایه‌داری در جامعه‌های مستقل (رشد کلاسیک سرمایه‌داری) در هر کشور ویژگی‌های خود را داشته است لیکن پیدایش و رشد سرمایه

۷ بیژن جزنی

داری وابسته در جامعه‌های تحت سلطه، علاوه بر ویژگیهای هر کشور، نسبت به رشد کلاسیک تفاوت‌های چشمگیری دارد که می‌توان آنرا جمع بندی کرد.

بهر حال آنچه برای ما ضرورت دارد شناخت خصوصیات عمده سرمایه داری وابسته در ایران است.

اولین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران رشد کمی و کیفی بورژوازی کمپرادور است که این قشر از بورژوازی را به آن درجه از تکامل می‌رساند که قادر می‌شود نقش يك طبقه حاکم را به تنهایی به عهده گیرد. در نتیجه امپریالیسم می‌تواند بر این «طبقه» تکیه کند و با همکاری او نه تنها به سلطه خود ادامه دهد بلکه استثمار خود را در زمینه‌های متنوع گسترش دهد.

رشد کمی بورژوازی کمپرادور به معنی افزایش بیسابقه سرمایه اوست. از این حیث طی دو دهه اخیر سرمایه کمپرادورها چندین ده برابر رشد کرده است. رشد کیفی بورژوازی کمپرادور به معنی پیدایش قشرهای جدیدی است که مناسبات سرمایه داری را در سطح جامعه می‌گستراند. بورژوازی کمپرادور که چندین دهه به ضرورت قشرهای اداری (بوروکرات) و تجاری رشد کرده بود در سالهای قبل از فرم نطفه قشرهای صنعتی، مالی و کشاورزی را از بطن قشرهای قبلی (بویژه از بطن بورژوازی تجاری کمپرادور) بوجود آورد و این قشرهای جدید در دهه اخیر با شتاب فوق العاده‌ای رشد کرده‌اند.

با وجود این، ضعف تاریخی بورژوازی باعث شده است که سرمایه‌های دولتی و در رابطه با آن قشر بوروکرات کمپرادور در سیستم نقش عمده‌ای داشته باشد.

به این ترتیب در اینجا ما به جای بورژوازی کلاسیک با بورژوازی کمپرادور روبرو هستیم. بورژوازی کمپرادور «طبقه» ایست که زندگی و رشد خود را در گرد وابستگی به انحصارات امپریالیستی می‌بیند. بنابراین در راه رشد خود، در راه متراکم کردن هرچه بیشتر سرمایه برای خود، بسان زنبور عسل سود عظیمی را به کیسه سرمایه‌های خارجی می‌ریزد. این خصلت به امپریالیستها امکان می‌دهد که بدون دردسر روابط نو استعماری را در اینجا جایگزین روابط کهنه استعماری سازند.

رشد و سلطه کامل بورژوازی کمپرادور، نتایج مهمی در کل جامعه به بار می‌آورد که از آنجمله است رشد و تکامل اقتصادی طبقه کارگر. طبقه کارگر که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد بر اثر هجوم کالاهای مصرفی ساخت خارج و ورشکستگی صنایع داخلی، تعطیل و تضعیف رشته‌های مهمی از تولید عقب مانده کارگاهی، از رشد بازمانده بود و تعطیل نسبی پالایشگاه آبادان (به خاطر تکیه بر صدور نفت خام) و اتوماسیون این صنعت به بسیاری از کارگران صنعتی آسیب رسانده بود.

پس از برقراری سیستم سرمایه داری وابسته، در رابطه با رشد بورژوازی کمپرادور صنعتی، گسترش صنایع دولتی و سرمایه گذاری‌های مهم خارجی در دهه اخیر به سرعت رشد کرده است. این رشد سریع در تمام طول رشد طبقه کارگر بیسابقه بوده است. در حال

حاضر نزدیک به یک میلیون و هفتصد هزار (۱/۷۰۰/۰۰۰) کارگر روزمزد در قشرهای مختلف طبقه کارگر (یعنی کارگران صنعتی، کارگران کارگاههای سنتی و کارگران ساده) را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب باید بدانیم که اولاً اکثریت قاطع طبقه کارگر ایران جوان است و در سالهای اخیر از میان دهقانان و قشرهای زحمتکش خرده بورژوازی برخاسته است. ثانیاً این رشد اقتصادی و اجتماعی را با رشد سیاسی طبقه کارگر تفاوت بگذاریم زیرا طبقه کارگر تنها در پروسه مبارزه اقتصادی و سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی و رشد سیاسی دست می‌یابد. در شرایطی که دیکتاتوری سلطنتی رژیم مانع بزرگی در راه حرکت اقتصادی و سیاسی مردم و به خصوص طبقه کارگر است. طبقه کارگر جوان ایران به دشواری بسوی آگاهی طبقاتی پیش می‌روند.

دومین خصلت سرمایه داری وابسته در ایران، وابستگی آن به انحصارات خارجی است که عمده‌تاً از طریق استقرار مناسبات نو استعماری بین انحصارات امپریالیستی و جامعه تحت سلطه ما عمل می‌کند. مناسبات نو استعماری حاصل عواملی است که مهمترین آنها عبارتست از: رشد و گسترش جنبش‌های رهایی بخش در کشورهای تحت سلطه که ادامه مناسبات کهنه را با مقاومت جدی روبرو می‌سازد، افزایش قدرت کشورهای سوسیالیستی و کشورهای آزاد شده که سرکوب بی‌قید و شرط این جنبش‌ها را از جانب امپریالیستها، آنهم به صورت تهاجم نظامی مستقیم مشکل می‌سازد. تکامل جامعه‌های تحت سلطه و رشد بورژوازی کمپرادور در آنها که قادر است جای فتودالها را بطور کامل بگیرد و بالاخره تکامل سیستم سرمایه داری جهانی در کشورهای متروپل که ضرورت صنعتی شدن کشورهای تحت سلطه و نوعی تقسیم وظائف تولیدی را بین متروپل و کلنی (تولید مواد خام و کالاهای ساده و اولیه در کلنی و کالاهای پیچیده که نیازمند تکنولوژی پیشرفته و کارگر متخصص و ماهر است در متروپل) ضروری می‌سازد.

خصوصیت کلی روابط نو استعماری در اعمال سلطه غیر مستقیم امپریالیسم و انحصارات جهانی است. در این روابط دخالت سیاسی و نظامی خارجی جای خود را به دخالت غیر مستقیم از طریق بورژوازی کمپرادور و رژیم می‌دهد. همچنین روی وابستگی اقتصادی تأیید می‌شود و در حقیقت این وابستگی پایه و اساس وابستگی سیاسی و نظامی می‌شود.

در اینجا لازم است مکانیسم این وابستگی اقتصادی را در ایران یادآور شویم. اولین عامل وابستگی اقتصادی تکیه سیستم بر اقتصاد یکپایه (و یا در آینده دو یا سه پایه) است. ایران در حال حاضر یکی از بزرگترین صادرکنندگان نفت خام در جهان است و صادرات مواد نفتی اکنون بیش از ۹۵ درصد کل صادرات را تشکیل می‌دهد. نه تنها این صادرات که تحت کنترل انحصارات جهانی است از نظر بازار محتاج جلب موافقت امپریالیستهاست بلکه مهمتر از آن نقشی است که ارز حاصل از این صادرات در به گردش در آوردن کل اقتصاد ایران بازی می‌کند. می‌توان ادعا کرد که اگر این صادرات بیمارگونه قطع شود یا

به‌سختی آسیب ببیند تمام چرخهای صنعتی، بازرگانی و حتی سازمان اداری و نظامی ایران فلج می‌شود.

دومین مکانیسم وابستگی در وابستگی صنعتی است. صنایع ایران به‌خصوص در صنایع مصرفی از طریق سرمایه و وام و اعتبار، ماشین آلات، تکنولوژی و خدمات صنعتی، حق امتیاز و درصد سهمی از مواد و کالاهای مورد نیاز یا قابل مونتاژ به سرمایه‌های انحصاری - امپریالیستی وابستگی دارد، این پدیده که مختصراً صنایع مونتاژ نامیده می‌شود، حلقه محکمی برای حفظ وابستگی سیستم به انحصارات جهانی است.

سومین عامل وابستگی، سرمایه گذاری سنگین خارجی است که در زمینه‌های مختلف از صنایع نفت و گاز گرفته تا کشاورزی و دامپروری با مشارکت سرمایه‌های دولتی و یا بخش خصوصی به‌عمل می‌آید.

و بالاخره چهارمین مکانیسم، کنترل بازارهای خارجی مورد نیاز تولیدات و صنایع مشترك است. صنایع وابسته برای رشد خود از طریق شرکای خارجی به بازارهای منطقه جهان دست می‌یابند.

بورژوازی کمپرادور از این راه سهم دلالتی خود را می‌گیرد و صمیمانه خواستار گسترش این روابط است. به‌این ترتیب فرمول تولید تك محصولی و تك مشتری جای خود را به فرمول تولید مواد محدود و بازار تحت کنترل می‌دهد. از طریق این کانالها، انحصارات امپریالیستی استثمار بی‌حد و حصر منابع و کار را گسترش می‌دهند و چندین بار بیش از آنچه در مناسبات قبلی عایدشان می‌شد مردم را غارت می‌کنند.

از آنجا که بورژوازی کمپرادور با این وابستگی تضاد عمده‌ای ندارد (و تنها گاه بر سر سهم خود چانه می‌زند) در آینده، مادامیکه این سیستم برقرار است وابستگی به انحصارات امپریالیستی ادامه می‌یابد. به‌این ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور به‌مثابه يك عضو داخلی نیست که مردم را استثمار می‌کند بلکه سرمایه‌های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش تعیین کننده‌ای بازی می‌کند. از اینجاست که خلق ما و از جمله طبقه کارگر، تنها در برابر «بورژوازی» قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور (هر دو به‌عنوان عوامل استثمارگر) روبروست. همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که زیر سلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک هنوز به‌حیات رو به‌ناپودی خود ادامه می‌دهد، در برابر این ستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل می‌دهد. به‌این ترتیب در سیستم سرمایه‌داری وابسته، تضاد اساسی (basic) سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم از اینجاست که جامعه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد و خصلت رهائی بخش انقلاب، آنرا نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک

توده‌ای قرار می‌دهد. به این ترتیب ما به دو خصلت مهم این سیستم اشاره کرده‌ایم. این دو خصلت مهمترین عناصر ساخت اقتصادی سیستم را بیان می‌کند، معذالك خصلتهای عمده دیگری نیز باید مورد توجه ما قرار بگیرد.

سومین خصلت سیستم سرمایه داری وابسته در موقعیت خاص روستا و وضع دهقانان قرار دارد. رفرم ارضی مناسبات فئودالی را بطور عمده از روستاهای ایران برانداخت و بقایای این مناسبات دیگر نقش تعیین کننده‌ای در مناسبات تولیدی روستاهای ایران ندارد. تولید سرمایه داری در بخش کشاورزی با خصوصیات عمده زیر مشخص می‌شود:

مالکیت بزرگ زمین (به تقریب از یکصد هکتار تا چند ده هزار هکتار)، کار روزمزد، تولید برای بازار (تولید کالائی) و استفاده از ابزار و ماشین آلات صنعتی، خصوصیات فرعی دیگری مثل سیستم آبیاری مدرن، اصلاح بذر، نشاء و نژاد دام، استفاده از کود شیمیائی دفع آفات و ایجاد صنایع کشاورزی را می‌توان برشمرد. این سیستم در حال حاضر در مزارع مکانیزه و واحدهای کشت و صنعت و مجتمع‌های گوشت و لبنیات بطور مشخص دیده می‌شود. گرچه آغاز این نحوه تولید به سالهای قبل از رفرم باز می‌گردد ولی طی دهه اخیر این سیستم در اراضی مستعد مناطق سنتی روستائی و در اراضی جدید گسترش و تکامل یافته است.

برخی از مالکان بزرگ قبل و یا بعد از شروع رفرم توانستند اراضی با ارزش خود را زیر عنوان مزارع مکانیزه از شمول قانون تقسیم خارج سازند. این زمینها در دست بورژوازی کشاورزی بنابر سیستم تولید سرمایه داری کشت می‌شود. سیستم خرده مالکی زمین دو منشأ دارد: اول ادامه مالکیت خرده مالکان قدیمی که قشری از آنها با داشتن چند ده هکتار زمین خرده مالك مرفه به حساب می‌آیند.

منشأ دوم، تقسیم اراضی است که بنابر منطقه از دو تا ده هکتار زمین به هر خانوار دهقان داده است. خرده مالکان مرفه اغلب از کار روزمزد و کشت نیمه مکانیزه (استفاده از تراکتور، استفاده ناقص از کود شیمیائی و غیره) استفاده می‌کنند و محصول را اساساً برای فروش در بازار تولید می‌کنند. در عین حال در برخی نواحی هنوز مناسبات ارباب و رعیتی در قلمرو خرده مالکان مرفه برقرار است. منشأ ادامه این روابط اغلب سلطه پدرا نه ارباب و عقب ماندگی دهقان است، خرده مالکان کم زمین میانه حال (اعم از قدیم و جدید) اساساً متکی به سیستم خانوادگی هستند. این قشر از دهقانان که بزرگترین رقم جمعیت روستائی ایران (در حدود دو میلیون خانوار) را تشکیل می‌دهند مرکز ثقل طبقه در حال تجزیه دهقانان بشمار می‌روند. بخش اعظم مناطق کشاورزی سنتی ایران اینك قلمرو این قشر است. دهقانان خرده مالك اینك هدف سیستم پیچیده و چند جانبه استثمار بورژوازی کمپرادور و در عین حال طعمه مناسبی برای بورژوازی كوچك است. این قشر از دهقانان به علت ضعف سرمایه قادر

نیست حتی تمام زمین خود را کشت کند. هم اوست که زیر بار «مساعد» سلف خرو واسطه‌های فروش قرار دارد. اوست که وام‌های کوچک و غیر اقتصادی از بانک‌ها می‌گیرد و از این راه نیز بازار صنایع وابسته را گسترش می‌دهد. قسط زمین، آب بهای سنگین و انواع عوارض دولتی را اوست که می‌پردازد و بالاخره اوست که یکی از بزرگترین نقطه ضعفهای سیستم سرمایه داری وابسته را از نظر اقتصادی و اجتماعی به‌وجود می‌آورد. دهقانی که نه می‌شود یکشنبه او را در طبقه کارگر تحلیل برد و نه راهی برای رشد او و تبدیل شدنش به بورژوازی روستا وجود دارد. سیستم تولیدی‌ای که نه قادر است نیاز روزافزون جامعه را به محصولات کشاورزی پاسخ گوید و نه می‌توان آنرا با بخشنامه و زور و قلدری منحل کرد. حتی درآمد عظیم نفت نمی‌تواند این گره کور را بگشاید. اینجاست که مسئله ارضی و مسئله دهقانان روی دست رژیم مانده است.

در حال حاضر باید بگوئیم که سیستم سرمایه داری بیش از آنچه در شیوه تولید روستاهای سنتی اثر گذاشته باشد در سیستم مبادله گسترش یافته است. سیستم تولید خانوادگی که چهره عمده روستاهای ایران است در مرحله مبادله زیر سلطه مناسبات سرمایه داری قرار می‌گیرد. که از این راه است که طی دهه اخیر اقتصاد شهر و روستا در ایران وحدت بیسابقه‌ای یافته است. قیمت‌ها و دستمزدها تقریباً با هم در شهر و روستا نوسان می‌کند. بحران‌ها و نوسانهای اقتصادی به‌نحو یکسانی در شهر و روستا اثر می‌گذارد. اینها دلیل گسترش مناسبات سرمایه‌داری در روستاست. در حالیکه سیستم تولید سرمایه داری با سرعت، در قلمرو کشاورزی رشد می‌کند سیستم خرده مالکی و تولید خانوادگی وابسته به آن در حال رکود بسر می‌برد. مزارع بزرگ مکانیزه، واحدهای کشت و صنعت و بالاخره سیستم شرکتهای سهامی زراعی این سیستم عقب مانده را رو به نابودی می‌کشاند. شرکتهای سهامی زراعی، در زیر پوشش «تعاونی» مالکیت دولتی و خصوصی بر زمین را تلفیق کرده، عملاً به سلب مالکیت از خرده مالکان منجر می‌شود. در این شرکتهای اساس بر میزان مالکیت زمین است نه بر بازوی کار. بوروکراتهای حاکم بر این شرکتهای، اختیاراتی کمتر از فئودالها ندارند و در این شرکتهای زمینه بکری برای گسترش استثمار بورژوازی بوروکرات می‌یابند. قشر دیگر دهقانان، دهقانان بی‌زمین است که قریب یک میلیون خانوار را تشکیل می‌دهند. این قشر که در تقسیم اراضی چیزی نصیب نشده طبعاً محروم‌تر از خرده مالکان است. معذالک این قشر با سیستم استثمار پیچیده بورژوازی کمپرادور مستقیماً و دائماً طرف نیست. دهقان بی‌زمین تنها فروشنده نیروی کار خود است و به اصطلاح پرولتاریای روستا محسوب می‌شود.

این قشر از دهقانان اغلب در حال انتقال و مهاجرت برای یافتن کار هستند و حتی آنها که منطقه خود را عوض نمی‌کنند دو سال پیاپی روی یک زمین به‌کار گماشته

نمی‌شوند تا هیچگونه حقوق و ادعائی مطرح نباشد. نداشتن وابستگی به زمین و حرکت دائمی به دنبال بازار متغیر کار اغلب باعث می‌شود که این دهقانان از همبستگی و وحدتی که خرده مالکان به سبب درگیری با مسائل و مشکلات یکسان در منطقه از آن برخوردارند، بی‌نصیب بمانند. این خصوصیات باعث این شده است که این قشر از دهقانان گرچه محرومتر از خرده مالکان هستند معذالک با سیستم حاکم در شرایط فعلی برخورد کمتری داشته باشند. می‌توان گفت که پرولتاریای روستا در آخرین مراحل، هنگامیکه انقلاب در آستانه است به جنبش انقلابی می‌پیوندند.

اینکه ما از افزایش فشار استثمارگران طی سالهای اخیر در روستا سخن می‌گوئیم به این معنی نیست که سطح درآمد دهقانان (اعم از خرده مالکان و دهقانان بی‌زمین). از دوره قبل از فرم پائین‌تر رفته است. در ده سال گذشته تولیدات معدنی و صنعتی در جامعه به سرعت رشد کرده است. در بخش کشاورزی این رشد بسیار کند بوده بطوریکه این رشد به هیچوجه پاسخگوی نیازهای کامل جامعه نیست. معذالک در این مدت روزهای کار در طی سال در روستا نزدیک به دو برابر رشد کرده است. این پدیده از یکسو به دلیل کاهش نسبی جمعیت روستا نسبت به شهر است. (طی دوره پس از فرم بیش از بیست درصد از جمعیت روستا نسبت به شهر کاسته شده) و از سوی دیگر به دلیل پیدا شدن یکرشته فعالیتهای فرعی در منطقه روستائی و یا در شهرها برای دهقانان است.

در تحلیل نهائی افزایش قدرت خرید دهقانان و گسترش بازار صنایع وابسته به روستاها، دلیل ارتقای سطح زندگی خانواده روستائی است. افزایش اشتغال و کاهش بیکاری پنهان به این معنی است که دهقانان بیشتر کار کرده‌اند، بیشتر تولید کرده‌اند و بیشتر استثمار شده‌اند و در عین حال به این معنی است که از این تولید سهمی هم نصیب خودشان شده است. اینک بجاست که پرسیم آیا بالا رفتن سطح زندگی دهقانان به این معنی است که نارضائی در روستا کاهش یافته؟ باید بدانیم که نه در مورد دهقانان بلکه در مورد همه زحمتکشان شهر و روستا، تعیین میزان نارضائی آنان از راه تعیین میزان درآمدشان بطور مطلق انجام نمی‌گیرد.

تکامل سیستم تولیدی باعث افزایش تولید (خواه از راه تکامل ابزار تولید و خواه از راه افزایش اشتغال همراه با تکامل مناسبات و ابزار) می‌شود. این تولید اضافی بین طبقات و قشرهای جامعه تقسیم می‌شود. بنابراین باید میزان رفاه یک طبقه را نسبت به افزایش رفاه در دیگر طبقات و قشرها سنجید. با این حساب رفاه دهقانان در مقایسه با بورژواها و حتی قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده افزایش نیافته است.

طی سالهای اخیر اقلیتی از خرده مالکان مرفه به ثروت خود افزوده‌اند. کسبه و معامله گران روستا نیز سالهای درخشانی را پشت سر گذاشته‌اند. اینها همه نتیجه حذف استثمار فئودالی از روستا بوده است. میزان درآمد و رفاه دهقانان را باید نسبت

به‌رفاه این قشرها و در مجموع نسبت به‌درآمد عظیم و رفاهی که نصیب بورژوازی و صاحبان امتیاز شده است سنجید. اما برای تعیین میزان نارضایتی باید عوامل پیچیده دیگری را نیز به‌حساب آورد از جمله افزایش نیازها و خواسته‌ها که با استقرار مناسبات جدید و یکپارچه شدن اقتصاد شهر و روستا رابطه دارد. الغای روابط ارباب - رعیتی بندهائی را گسسته است که در پروسه تکامل سیستم فعلی نیازها و توقعات بی‌سابقه‌ای را در دهقانان بر می‌انگیزد. علاوه بر این عنصر آگاهی، خواه نتیجه جنبش انقلابی باشد، خواه نتیجه برخورد طبیعی و خود بخودی دهقانان با شرایط، در افزایش نارضایتی در نقش موثر دارد.

با این ضوابط نارضایتی در روستا، در حال افزایش است. این نارضایتی با تشدید فشار سرمایه‌های بزرگ در بخش کشاورزی و دامداری و با بحرانهای اقتصادی سیستم به‌سرعت رشد خواهد کرد. واقعیت این است که «رعیت» سالهای نخست بعد از فرم به‌تکه زمین سخت امید بسته بود، آزادی از قید بهره‌مالکانه، بیگاری، سوروسات و جور و ستم ارباب و مباشران او برای رعیت امید بخش بود. ولی هرچه از عمر سیستم جدید گذشت این امید کاهش یافت. بخصوص برای نسل جوانی که طعم «رعیتی» را نچشیده است، فاصله زیادی بین نیازها و پاسخی که به‌آنها داده می‌شود افتاده است. با همه اینها درک سیستم پیچیده استثمار بورژوازی کمپرادور محتاج رشد بیشتر تضاد و عمیق‌تر شدن و حادث‌تر شدن آن همراه با جریانهای آگاه سازنده است.

باید توجه داشته باشیم که آنتاگونیسم تاریخی دهقانان با فئودالها حتی در آستانه فرم تحت تأثیر مجموعه عوامل عینی و ذهنی تکامل اجتماعی تبدیل به‌برخورد حاد و خشن طبقاتی نشده بود. حال آنکه درک رابطه استثمارگرانه فئودالی برای دهقانان بسیار ساده بود. اینک نابجاست که انتظار داشته باشیم طی این چند سالی که از فرم گذشته است، تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور خواه در چهره تضاد با رژیم و سازمانهای آن و یا با مؤسسات خصوصی به‌آن درجه از رشد و عمق رسیده باشد که دهقانان را علیرغم عقب ماندگی و ناآگاهی آنان آماده حرکت و برخورد شدید با سیستم کرده باشد. در عین حال از دیدگاه جنبش انقلابی از دست دادن شعار استراتژیک «زمین برای دهقانان» در شرایط فعلی به‌آسانی قابل جبران نیست. گرچه در گذشته نیز ما شاهد جنبشهای وسیع و حاد دهقانی نبودیم اما مناسبات فئودالی شرایط بسیار مناسبی برای فعال کردن هرچه حادث‌تر آنتاگونیسم دهقانان و فئودال به‌وجود آورده بود. امروزه نیز برای دهقانان شعارهای اقتصادی پیرامون مسئله زمین (برای دهقانان بی‌زمین) و روابط استثمارگرانه سرمایه داری وابسته مطرح است ولی این شعارها، قدرت خرد کننده «زمین برای دهقانان» را در نابودی سیستم فئودال - کمپرادور ندارد. نتیجه این بحث این است که دهقانان علیرغم اینکه با الغای فئودالیسم، طبقه‌ای در حال تجزیه به‌شمار می‌روند و علیرغم رشد طبقه کارگر و قشرهای خرده بورژوازی، سالیان دراز

نقش تاریخی خود را بعنوان متحد طبقه کارگر و وسیعترین نیروی انقلاب دمکراتیک توده‌ای حفظ خواهند کرد. حل شدن دهقانان در طبقه کارگر (و یا تبدیل شدن آنها به کارگران کشاورزی و مهاجرت به شهرها و تبدیل شدن به کارگران صنعتی و ساده) بیش از دو نسل در سیستم سرمایه داری کلاسیک به طول انجامیده است. در سیستم سرمایه داری وابسته مسئله دهقانان امری لاینحل به نظر می‌رسد. از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی مسئله دهقانان و نقش ویژه‌ای که این طبقه در سیستم سرمایه داری وابسته بازی می‌کند (و تفاوت اساسی که نقش دهقانان در سرمایه‌داری وابسته با سرمایه داری مستقر در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک دارد) موقعیت روستا و دهقانان را به عنوان سومین خصلت عمده سیستم بشمار می‌آوریم.

چهارمین خصلت سرمایه داری وابسته رشد نامتناسب بخش خدمات در برابر بخش تولید است. این پدیده نه خود عمدتاً محصول درآمد ناشی از سیستم تك محصولی (درآمد هنگفت نفت در کشور ما) است باعث می‌شود که يك جامعه اقلیت مرفه مصرف کننده به وجود آید که نقش آن عبارت است از مصرف بخش مهمی از درآمد نفت به صورت مصرف انواع کالاهای ساخت صنایع وابسته و یا کالاهای مصرفی وارده از خارج.

از نظر اقتصادی این جامعه مصرف کننده حلقه‌ایست که دایره صدور نفت، دریافت ارز خارجی، ورود کالاها و مواد صنعتی در مقابل این ارز خارجی و مصرف این مواد و کالاها در بازار را تکمیل می‌کند. این جامعه مصرف کننده از قشرهای مرفه خرده بورژوازی و بورژوازی تشکیل شده است.

قشر مرفه خرده بورژوازی عمدتاً از کارمندان عالیرتبه، افسران ارشد، صاحبان مشاغل آزاد مثل پزشکان، مهندسان، وکلای دادگستری، هنرمندان پردرآمد، کسبه مرفه و واسطه‌های مرفه بازرگانی تشکیل یافته است و تفاوت عمده‌اش با صاحبان سرمایه در این است که تقریباً تمام درآمد خود را مصرف می‌کنند در حالیکه بورژواها علاوه بر مصرف (که بخش کوچکی از درآمدشان را تشکیل می‌دهد) دست به تراکم هرچه بیشتر سرمایه می‌زنند.

در حال حاضر مصرف کنندگان کالاهای لوکس و گرانقیمت داخلی و خارجی، استفاده‌کنندگان از هتلها، کازینوها و شاهراه‌ها، هواپیمائی کشوری، خارج کنندگان ارز برای جهانگردی، تحصیلات خارج از کشور و بسیاری خدمات و کالاهای دیگر عمدتاً همین قشر مرفه و ممتاز خرده بورژوازی است. این قشر که نقش اقتصادش ایجاد و گسترش بازار کالاهای پیچیده و گران خارجی است در شرایط معین و در طول زمان می‌تواند به خاطر امتیازات خود طرفدار ادامه وضع موجود بشود لکن در شرایط فعلی حتی این قشر نیز از دیکتاتوری فردی ناراضی است.

افراد جامعه مصرف کننده که شرایط مادی لازم برای پذیرفتن فرهنگ نواستعماری متروپل را دارند و بیش از هر قشر و طبقه دیگری تحت تأثیر این فرهنگ که بورژوازی

کمپرادور مدافع آنست، قرار گرفته‌اند در برخورد با مسئله دیکتاتوری دلشان اغلب در گرو حکمراسی بورژوازی غرب است و در حالیکه برای کل سیستم سرمایه داری وابسته مانع و معارضی به‌شمار نمی‌روند، حداقل مخالفان خاموش دیکتاتوری فردی هستند. آیا در سیستم سرمایه داری وابسته بورژوازی کمپرادور نمی‌تواند قشرهای خرده بورژوازی را به‌دنبال خود بکشد و با اتکاء به آنها حداقل بخش مهمی از زحمتکشان را بفریبد و از حمایت سیاسی آنها مثل بورژوازی در کشورهای سرمایه داری غرب بهره‌مند شود؟ آیا آنچه در مورد این قشرهای مرفه گفته شد در مورد کل خرده بورژوازی صادق نیست؟

شناخت موقعیت تاریخی خرده بورژوازی در ایران (و بطور کلی در اغلب کشورهای تحت سلطه) در شناخت زمینه‌های اجتماعی جنبش انقلابی اهمیت زیادی دارد. آنچه در مورد نقش دوگانه و تزلزل و نوسانهای سیاسی خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری کلاسیک گفته می‌شود عیناً در جامعه تحت سلطه چه در سیستم فئودال کمپرادور و یا در سرمایه داری وابسته صادق نیست. در جامعه سرمایه داری، خرده بورژوازی در برابر تضاد اساسی سیستم یعنی تضاد کار (پرولتاریا) با سرمایه (بورژوازی) موقعیتی دوگانه و متزلزل دارد. خرده بورژوازی از یکسو صاحب وسیله تولیدی مختصری است و از سوی دیگر صاحب نیروی کار است، که به این دلیل نمی‌تواند با قاطعیت یکطرف را انتخاب کند. خرده بورژوازی بنابراین که خطر را از کدام سو متوجه خود ببیند بسوی دیگر تمایل نشان می‌دهد. این منشأ نوسان و تزلزل خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری است. در عین حال خصلت دوگانه استثمارگری و استثمار شونده‌گی به‌خرده بورژوازی خصلتهای محافظه‌کاری، تنگ نظری، تردید و موهوم پرستی را می‌بخشد.

مجموعه این خصوصیات است که به بورژوازی امکان می‌دهد خرده بورژوازی را بسوی احزاب و جریانهای سیاسی خود جلب کند و با وساطت آن حتی به بخشهایی از طبقه کارگر دست یابد. موقعیت و ساختمان فعلی احزاب بورژوازی غرب نشان دهنده این واقعیت است. حتی چند دهه پیش در ظهور فاشیسم و نازیسم در اروپا، این قشرهای وسیع خرده بورژوازی بودند که به‌دنبال شعارها و برنامه‌های برتری جویانه آنان به حرکت در آمدند و توده‌های عقب مانده طبقه کارگر را نیز حتی به‌دنبال خود کشاندند. ادامه دموکراسی بورژوازی بر این اصل استوار است که احزاب و جریانهای سیاسی تحت رهبری بورژوازی قادرند برای دوره‌هایی طولانی اکثریت رأی دهندگان را به‌دنبال خود بکشند. در جامعه تحت سلطه ما خرده بورژوازی نقش ویژه‌ای دارد. این ویژگی در پدیده‌های زیر نهفته است: اولاً در اینجا عقب ماندگی بورژوازی صنعتی و ثانیاً نقش اقتصادی نفت باعث رشد نامتناسب خرده بورژوازی شده و در حال حاضر نیز بخشهایی از خرده بورژوازی بارشد سرمایه داری وابسته بطور نامتناسبی نسبت به طبقه کارگر رشد می‌یابند. اگر این پدیده از نظر اقتصادی اهمیت دارد، اهمیت نقش خرده بورژوازی در چیز دیگری است.

در جامعه ما نه در گذشته و نه در امروز تضاد اساسی تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است. در اینجا در گذشته تضاد اساسی، تضاد مرکبی بوده است که در یکسوی آن امپریالیسم، فئودالها و بورژوازی کمپرادور قرار داشته و در سوی دیگر مردم یعنی طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی. در حال حاضر از آنسوی تضاد فئودالها حذف شده‌اند، در اینسوی بورژوازی ملی تضعیف شده است. در تضاد بین خلق و امپریالیسم و متحدانش خرده بورژوازی موضعی دوگانه و در حال نوسان ندارد. خرده بورژوازی از آغاز سلطه استعمار تا پایان سلطه آن یعنی تا پیروزی جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی بطور ثابت در طرف خلق قرار دارد و بخش مهمی از آن بشمار می‌رود. به این ترتیب در حالیکه خرده بورژوازی بطور کلی خصلت‌های محافظه کارانه خود را که از موقعیت تولیدی و شرایط مادی آن ناشی می‌شود از دست نمی‌دهد ولی با همان ظرفیت و امکانی که این موقعیت به او می‌بخشد در تمام مراحل جنبش رهایی بخش شرکت می‌کند.

در دهه اخیر قشرهایی از خرده بورژوازی به موازات رشد سرمایه داری وابسته در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. کسبه، پیشه‌وران، واسطه‌های کوچک و خرده پا و قشر پائینی دستگاه مذهبی از آن جمله‌اند. این قشرها نه تنها در هنگامیکه در سیستم حاضر بحران آغاز می‌شود رو به نابودی می‌گذارند، بلکه در دوره شکوفائی آن، هر چقدر سرمایه‌های بزرگ رشد می‌کنند، هر قدر سیستم توزیع در جهت سرمایه داری تکامل می‌یابد عرصه را برای زندگی اقتصادی خود تنگ‌تر می‌بینند. این قشرها علیرغم دیکتاتوری رژیم از امکانات ویژه خود استفاده کرده می‌کوشند بر ضد سیستم اعتراض کنند. بسیاری از واقعیت‌های دهه گذشته این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. این قشرها در سال‌های اخیر نسبت به دیگر قشرهای خرده بورژوازی (به استثنای روشنفکران) از خود فعالیت بیشتری نشان داده‌اند. در برابر این قشرهای در حال زوال قشرهای در حال رشد خرده بورژوازی قرار دارند. کارمندان دولت و بخش خصوصی، فروشندگان فروشگاه‌های بزرگ، نیروهای مسلح، صاحبان مشاغل آزاد (هنرمندان، پزشکان، مهندسان و غیره) و بالاخره دانشجویان و محصلان، قشرهای در حال رشد را تشکیل می‌دهند. این قشرها مانند طبقه کارگر با رشد سیستم، رشد می‌یابند و با آغاز اولین بحرانها تحت فشار اقتصادی قرار گرفته بسوی حرکت رانده می‌شوند. نیروهای خرده بورژوازی خود منشأ جریانهای سیاسی مستقل از بورژوازی و طبقه کارگرند، در حالیکه بخشی از این نیروها قادر است ایده‌تولوزی طبقه کارگر را بپذیرد. در شرایط ضعف بورژوازی ملی، خرده بورژوازی مبارزه جو وارث سنت‌های سیاسی تاریخی بورژوازی ملی می‌شود که طی چند دوره طولانی رهبری مبارزه ضد استعماری را به دست داشته است.

جریانهای پیشرو خرده بورژوازی در این مرحله می‌کوشند میراث مبارزه ملی را با دیدگاه طبقاتی طبقه کارگر بهم بیامیزند و خلاء ناشی از ضعف بورژوازی ملی را پر کنند.

خطریکه این جریانها را تهدید می‌کند این است که به‌دنباله روی از گرایشهای نومیدانه و واپس نگر قشرهای در حال زوال دچار شوند و از حرکتی انقلابی در جهت بسیج نیروهای که نقش تعیین کننده در دفن کردن سیستم سرمایه داری وابسته دارند باز مانند.

در فرهنگ سیاسی این دنباله روی به‌صورت در پیش گرفتن شیوه‌های ماجراجویانه و توطئه گرانه می‌تواند مشخص شود. حال آنکه نه تنها جریان‌های وابسته به طبقه کارگر بلکه جریانهای مرفعی خرده بورژوازی وظیفه دارند این قشرهای در حال زوال را با ایدئولوژی انقلابی مجهز ساخته به آنان بقبولانند که راهی بسوی گذشته ندارند و تنها راه نجات آنان در این است که به نیروهای پیوندند که قادرند سیستمی مرفعی‌تر را جانشین سرمایه داری وابسته بنمایند.

آنچه تا اینجا در مورد سرمایه داری وابسته در ایران گفتیم خطوط عمده خصلتهای اقتصادی و اجتماعی این سیستم را مشخص می‌کند.

خصلت سیاسی سرمایه‌داری وابسته

در اینجا از خصلت سیاسی سرمایه‌داری وابسته سخن می‌گوئیم. روبروای سیاسی سرمایه‌داری وابسته دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور است که با حمایت امپریالیستها در طول حیات سیستم پاسدار مناسبات نابرابر اجتماعی است. دیکتاتوری با اشکال مختلف آن، شیوه حکومتی است که بدون آن ادامه و رشد سیستم سرمایه‌داری وابسته ممکن نیست. این یکی از وجوه اختلاف سرمایه‌داری وابسته با سرمایه‌داری کلاسیک است. در جامعه‌های سرمایه‌داری، دموکراسی بورژوائی با همه توخالی بودن آن و با همه دوز و کلکهایش شیوه‌ایست که می‌تواند برای دهها سال سیستم را بر پا نگهدارد. در اینجا هیچگاه دموکراسی بورژوائی به‌صورت جامع آن دیده نخواهد شد و دوره‌هایی کوتاه از شبه دموکراسی در فاصله‌های دیکتاتوری طولانی، همچنین دقایقی برای تنفس در میان ساعات درس امکان ظهور دارد. همانطوریکه در جامعه‌های سرمایه‌داری تحت شرایط معینی مثلاً هنگامیکه طبقه کارگر به‌جان آمده و توده‌های ناراضی را به‌دنبال خود کشیده حاکمیت بورژوازی را به‌خطر می‌اندازد و یا هنگامی که بورژوازی برای بدست آوردن منابع و بازارهای لازم برای ادامه حیات سیستم نیاز به‌نظامی کردن جامعه و دست زدن به‌تجاوزات وحشیانه به‌کشورهای دیگر دارد، دیکتاتوری به‌صورت حکومت‌های فاشیستی جانشین دموکراسی بورژوائی می‌شود.

در اینجا امپریالیست‌های غارتگر و متحدان مرتجع آنها تنها هنگامی زنجیرها را شل می‌کنند که احساس می‌کنند ادامه دیکتاتوری موجودیت سیستم را به‌خطر انداخته و یا هنگامیکه عوامل خارج از کنترل آنها مانع ادامه دیکتاتوری می‌شود.

از کودتای ۱۲۹۹ تا امروز تنها از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ (با وقفه‌ای از سال ۲۷ تا ۲۹) چیزی شبیه دموکراسی غربی در ایران وجود داشته. این دوره با ورود آرتش‌های خارجی بویژه آرتش شوروی آغاز شد و در دوره حکومت مصدق نیز بار دیگر تا حدودی حقوق سیاسی به‌مردم داده شد. فرصت سالهای ۳۹ تا ۴۲ نیز در مقیاس کوچکتر و با شباهت کمتری به‌دموکراسی غربی از همین لحظات کوتاه تنفس بشمار می‌رود. بقیه سالهای این نیم قرن گذشته، ایران در زیر سلطه دیکتاتوری خشن و لجام‌گسیخته‌ای قرار داشته است. ممکن است گفته شود که این دیکتاتوری طولانی حاصل حاکمیت نسبی فئودالیسم بر جامعه ماست. یا به‌عبارت دیگر ادعا شود که سرمایه‌داری وابسته ماهیتاً نیاز به‌دموکراسی بورژوائی دارد و ادامه دیکتاتوری در سالهای پس از رفهرم از بقایای فئودالیسم و یا وجهی از «فئودالیسم اداری» است. کسانی که این برداشت را از سیستم دارند دارند ماهیت

بورژوازی کمپرادور و خصلتهای سرمایه داری وابسته را نمی‌شناسند و آنرا با بورژوازی کلاسیک و سیستم سرمایه داری اشتباه می‌گیرند دیکتاتوری پنجاه سال اخیر استبداد فتودالی نبوده است. استبداد فتودالی در انقلاب مشروطیت شکل تلویخی خود را از دست داد. کودتای ۱۲۹۹، کودتای فتودالها نبود و حکومت سیاه بیست ساله منشأ ظهور و رشد بورژوازی کمپرادور اداری و نظامی ایران بشمار می‌رود. امپریالیسم انگلیس به کمک يك دارو دسته نظامی دست به کودتائی زد که دهها نمونه آن در آمریکای لاتین قبل و بعد از کودتای ۱۲۹۹ دیده شده است.

بدیهی است حکومت سیاه رضاخان مرکز سه وحدت بود: وحدت امپریالیسم، فتودالیسم و بورژوازی کمپرادور. گرچه رضاخان و دارو دسته‌اش طی بیست سال تبدیل به بزرگترین زمینداران شدند معذالك رهبری حکومت با فتودالها نبود. حتی حکومت به حاکمیت محلی فتودالها یا به اصطلاح خانخانی ضربات سنگین وارد کرد.

کودتای ۲۸ مرداد نیز با دخالت جدی امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی و با وحدت کمپرادورها و فتودالها به نتیجه رسید. بورژوازی کمپرادور رشد خود را مدیون همین سالهای سیاه دیکتاتوری است. بدون پایمال کردن حقوق اساسی مردم ممکن نبود که جنبش ضد امپریالیستی ایران مهار شود. در شرایط ادامه و گسترش جنبش رهایی بخش زندگی و رشد بورژوازی کمپرادور با خطری جدی روبرو می‌شد. به این ترتیب می‌بینیم که بورژوازی کمپرادور از دیکتاتوری و به خصوص از شکل جمعی یا اشرافی دیکتاتوری که در آن تنها مردم هستند که هیچگونه حق رأی و اعتراض ندارند و قشرها و جناحهای بورژوازی کمپرادور و جناحهای امپریالیستی متحد آنها حق مبارزه با یکدیگر و استفاده از تریبونهای مختلف و اهرمهای سیاسی گوناگون را برای خود حفظ کرده‌اند، همواره سود برده است. تردیدی نیست که «دولت» در سیستم سرمایه داری وابسته نسبت بدوره قبل تکامل می‌یابد و همچنانکه وسائل و تکنیک تولید و سازمان آن پیشرفت می‌کند، دولت نیز تجدید سازمان شده و قدرت و تمرکز و کاربری آن افزایش می‌یابد. اما این پدیده درست آن چیز نیست که دیکتاتوری سرمایه داری وابسته را سازمان یافته‌تر و خطرناکتر می‌سازد.

چه عواملی باعث می‌شود که در این سیستم طبقه حاکم نتواند مثل بورژوازی در غرب به شیوه دمکراسی متوسل شود بی آنکه سیستم با خطر نابودی روبرو شود؟

به این عوامل بطور ضمنی اشاره شده است اما پاسخ روشن به مسئله چنین است: در جامعه سرمایه داری با حاکمیت بورژوازی، برای یکدوره نسبتاً طولانی نیروهای تولیدی جدید امکان رشد می‌یابند و بورژوازی کلاسیک به نیازهای اقتصادی جامعه مدتها با کفایت پاسخ می‌دهد. از سوی دیگر بورژوازی استعمارگر از همان آغاز با غارت سرزمینهای عقب مانده جهان ثروت بی‌کران را بسوی متروپل سرازیر می‌کند که در نتیجه آن استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان بطور کلی تا حدودی تعدیل شده و به اصطلاح «کره‌ای روی نان

کارگران نیز مالیده می‌شود». تعدیل استثمار و رشد و تکامل وسائل تولید امکان بالا رفتن سطح زندگی را در کل جامعه سرمایه‌داری باعث می‌شود. این عامل به‌نوبه خود اجازه می‌دهد که بورژوازی بتواند مؤسسات سیاسی خود را در رقابت با سازمانهای طبقه کارگر ایجاد کرده توده‌های نسبتاً راضی را به‌دنبال این مؤسسات بکشد و زمینه رشد مبارزه طبقاتی را تضعیف کرده تضادهای طبقاتی را از برخوردهای شدید به‌دور نگهدارد. این پدیده زمینه مادی شیوه حاکمیت بورژوازی و یا دموکراسی غربی است.

در جامعه تحت سلطه ما عواملی وجود دارد که درست خلاف عوامل یاد شده عمل می‌کنند. اولاً در اینجا روابط استعماری و نواستعماری به‌معنی استثمار وحشتناک خارجی است که در آغاز توأم با زور و همراه با تحقیر مردم تحت سلطه است نه تنها از نظر اقتصادی زندگی آنها را دشوار می‌سازد بلکه تحقیر و ستم امپریالیستی، مردم مرفه و حتی سرمایه داران ملی را به‌واکنش بر ضد این سلطه می‌کشد. ثانیاً در این سیستم، سطح تولید همواره نسبت به‌جامعه متروپل بسیار عقب است. صنایع وابسته تنها بخش کوچکی از ارزش را تولید می‌کنند و در قلمرو کشاورزی همانطور که قبلاً گفتیم شیوه کهنه ادامه می‌یابد. این عامل در پائین نگهداشتن سطح زندگی زحمت‌کشان نقش مهمی دارد. ثالثاً در این سیستم بورژوازی کمپرادور فاقد خصوصیات انقلابی بورژوازی کلاسیک است و در مقایسه با آن سخت بی‌کفایت است. این بی‌کفایتی که حاصل خصلت دلالتی بورژوازی کمپرادور و ضعف تاریخی قشرهای تولیدی آن در برابر قشر اداری و تجاری است به‌فساد ناشی از تراکم سرمایه از راههای غیر قانونی و از طریق غارت درآمد هنگفت نفت افزوده می‌شود و بخصوص در سازمان اداری و سیاسی جامعه انحطاط و فساد علاج ناپذیری را به‌وجود می‌آورد که هرگونه زمینه موافق برای حکومت را در بین مردم از بین می‌برد و خود انگیزه‌ای می‌شود برای تهاجم سریع مردم برای نابود کردن حکومتی فاسد و نالایق به‌این ترتیب عامل وابستگی به‌امپریالیسم که به‌معنی تشدید ستم و استثمار خارجی است مهمترین مانع ثبات سیاسی دولت در شرایط دموکراسی و یا شبه دموکراسی و ضعف اقتصادی و فساد اداری، عوامل تشدید کننده آن بشمار می‌روند.

در کشور ما تجربه نشان می‌دهد که در دوره‌هایی که حداقل حقوق سیاسی به‌مردم داده شده نیروهای خلق به‌سرعت علیه حکومت بسیج شدند و احزاب دولتی و دارو دسته‌های ارتجاعی به‌هیچوجه قادر نیستند مردم را به‌دنبال خود بکشند. آخرین تجربه در سالهای ۳۹ تا ۴۲ نشان داد که حتی در غیاب یک جریان سازمان یافته انقلابی و پیشرو و یا حداقل امکان برای حرکت سیاسی، چگونه مردم بر ضد رژیم بسیج شدند و سرانجام پس از بارها توسل به‌قهر و تجاوز پلیسی و نظامی، تنها به‌قیمت یک قتل عام توانستند مردم را بار دیگر به‌زنجیر بکشند. به‌این عوامل قدیمی که اعمال دیکتاتوری تحت سلطه امپریالیسم را در کشور ما ضروری می‌سازد، در سالهای پس از رفرم عامل جدیدی نیز افزوده شده است. الغای مناسبات فئودالی و حذف فئودالها از حاکمیت سیاسی در سطح کل جامعه

موجب رشد طبقه کارگر، رها شدن دهقانان از قید فئودال، رشد سریع روشنفکران و در نتیجه افزایش خواسته‌های این نیروهای مثرقی شده است. مطالبه مردم برای دریافت حقوق اساسی با تأمین شرایط بهتر زندگی برای آنها رابطه دیالکتیکی دارد.

هرچه از عمر سیستم می‌گذرد این نیاز در توده‌ها افزایش می‌یابد و فشار برای دریافت حقوق تشدید می‌شود. در این شرایط رژیم جبران بر نداشتن موانع اقتصادی و اجتماعی از جلوی رشد این نیروها را با افزودن به‌سنگینی دیکتاتوری و هرچه بیشتر سازمان دادن این دیکتاتوری تأمین می‌کند. به این ترتیب در آغاز دهه اخیر در ازای رفم ارضی، دیکتاتوری مخوف و بی‌سابقه‌ای بر توده‌ها تحمیل می‌شود. اینهاست عواملی که باعث می‌شود شیوه حاکمیت بورژوازی کمپرادور عمدتاً و اساساً دیکتاتوری باشد و نه دموکراسی و یا شبه دموکراسی غربی. هرگونه اشتباه در این مسئله، هرگونه توقع بیجا از این سیستم به‌صورت گرایش‌های سازشکارانه در جریان‌های سیاسی انعکاس می‌یابد. آنها که منتظرند تا در ایران ضرورتاً دموکراسی بورژوائی حاکم شود و راه برای فعالیت سیاسی آزادانه باز شود، بیهوده انتظار می‌کشند. این جریان‌ها باید با پذیرفتن واقعیت سیاسی دیکتاتوری، آنهم خشنترین شکل آن یعنی دیکتاتوری فردی شاه، فعالانه در دگرگون ساختن شرایط موجود شرکت کنند و به‌انتظار کشیدن غیر فعال و منتظر حوادث و پدیده‌هایی مانند (که خود هیچ‌گونه نقشی در تکوین آن ندارند) خاتمه دهند.

با توجه به آنچه در مورد رونای سیاسی این سیستم گفته شد آیا شیوه‌ایکه فعلاً رژیم در پیش گرفته است، تنها شکل اعمال حاکمیت برای حفظ سرمایه داری وابسته در ایران است یا اشکال دیگری نیز می‌تواند مطرح باشد؟

همانطوریکه قبلاً گفتیم در اینجا اعمال دیکتاتوری ضرورتی است که از ماهیت سیستم ناشی می‌شود. معذالک در شرایطی رژیم ممکن است ناگزیر شود تا حدودی حقوق اساسی مردم را رعایت کند. در اینصورت چیزی شبیه دموکراسی بورژوائی یا کاریکاتوری از این نوع دموکراسی دیده خواهد شد. خطرات ناشی از عکس‌العمل شدید مردم نسبت به دیکتاتوری، تضادهای درونی قشرهای حاکم، جناح بندیهای امپریالیستی و بالاخره اثری که اوضاع منطقه و جهان در ایران می‌گذارد، می‌توانند عواملی باشند که جناح‌هایی از سیستم را به‌طرفداری از این دموکراسی نیم بند بکشاند. از این گذشته باید توجه داشت که حداقل دو گونه دیکتاتوری در ایران سابقه دارد. دیکتاتوری اشرافی یا جمعی طبقه یا طبقات حاکم و دیکتاتوری فردی. این دو شکل دیکتاتوری در کشورهای تحت سلطه دیگر نیز قابل تفکیک است. منظور از دیکتاتوری جمعی یا اشرافی آن شکل از حکومت است که طبقات ممتاز و عوامل حاکم در حالیکه حقوق اساسی مردم را سلب کرده‌اند، برای جناح‌های داخلی خود حق رقابت و اظهار نظر قائلند. در اینصورت تریبون‌ها و اهرم‌های متعددی برای اعمال حاکمیت و تقسیم قدرت به‌چشم می‌خورد.

سالهای نخست پس از کودتای ۱۲۹۹، اختناق سالهای ۲۷ تا ۲۹ و بالاخره دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۴۹، دوره‌هایی از دیکتاتوری اشرافی بشمار می‌روند. در این دوره‌ها فتودالها، هیأت وزرا، مجلس، فرماندهی نیروهای مسلح، احزاب ارتجاعی و صاحبان جراید و رؤسای روحانی و بالاخره دربار و شخص شاه قدرت حاکمه را بین خود تقسیم کرده بودند. جناح‌های مرتجع داخلی و امپریالیستهای خارجی برای تأمین منافع و مصالح خود از تریبونهای مختلف و اهرمهای گوناگون استفاده می‌کردند. در این شرایط کرسی‌های شورا و سنا بین فتودالها و کمپرادورها، بین انگلیس و امریکا تقسیم می‌شد. فرماندهان عالی آرتش و روحانیان بزرگ و دربار نیز تریبونهایی برای خود به‌دست می‌آوردند. در این موقع مجلس شورا به‌راستی مجلس نمایندگان بود ولی نه نمایندگان مردم بلکه نمایندگان جریانها و جناح‌های ارتجاعی داخلی و خارجی.

در دیکتاتوری اشرافی امراء آرتش در تعیین سیاست رژیم مستقیماً دخالت می‌کردند. روزنامه نویس‌ها باج می‌گرفتند و به‌سود این یا آن دسته جنجال براه می‌انداختند. فتودالها به‌مثابه حکامی مقتدر تمایلات خود را تحمیل می‌کردند. نمایندگان امپریالیستها در بیرون خانه آیت‌الله‌ها به‌دست بوس می‌رفتند و حاصل همه اینها به‌منزله تقسیم قدرت بود. جناحی برتری می‌یافت و با رقابت جناح دیگر روبرو می‌شد.

در دیکتاتوری اشرافی يك نظامی، شاه یا رئیس جمهوری قدرتمند بر همه این تریبونها و اهرمها حکم نمی‌راند، در سالهای ۳۲ تا ۴۲ سپهبد زاهدی، علا، اقبال و امینی کمتر از شاه در تعیین سیاست کشور دخالت نداشتند. دربار و شخص شاه در این دوره یکی از مراجع قدرت به‌حساب می‌آمد و نه همه آن. در دهه دوم حکومت بیست ساله رضاخان، دیکتاتوری اشرافی هر چه بیشتر جای خود را به‌دیکتاتوری فردی داد. تمام اهرمها زیر سلطه بی‌چون و چرای دربار پهلوی قرار گرفت و رضاخان سلطنت مطلقه را به‌سیستم تحمیل کرد. در سالهای ۴۲ به‌بعد هر روز قدرت شاه افزایش یافت.

دیکتاتوری فردی شاه همه مراجع دیگر را به‌تصرف خود در آورد. فرماندهان نظامی که ممکن بود خطری به‌وجود آورند تصفیه شدند و اصولاً در رأس نیروهای مسلح هیچکس مدت مدیدی نمی‌ماند. مجلسین تبدیل به‌يك صحنه نمایش خسته کننده شد و نمایندگان به‌کارمندان ساده حکومت مبدل شدند. روحانیون بزرگ تنها به‌شرط فرمانبری بی‌چون و چرا از دربار می‌توانند مقام خود را حفظ کنند. هیأت دولت فاقد شخصیت سیاسی است و بیشتر به‌کار گزاران امور شهرداری شبیه است تا کسانی که مسئولیت اداره کشور را به‌دست دارند. محمد رضا شاه شخصاً سیاست اقتصادی، داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. عده‌ای مشاور که حقوق و اختیارات آنها به‌مراتب کمتر از مشاوران دربار قاجار است، پیرامون او را گرفته‌اند. يك دارو دسته كوچك كه نقش خواجه سرايان را دارند در زیر فرمان مستقیم شاه کشور را اداره می‌کنند. شاه در كوچكترین امور شخصاً دخالت می‌کند، خواه این امر کاشتن فلان نوع درخت در کویر باشد، یا خرید فلان کالا از فلان شرکت

خارجی. شاه به عنوان مالك مطلق کشور منابع ملی را بین امپریالیستها تقسیم می‌کند، به این یا آن جناح امپریالیستی نزدیک می‌شود و جاه طلبیهای بیحد خود را از راه صرف میلیاردها دلار درآمد نفت در جهت تأمین منافع امپریالیستهای متحدش ارضا می‌کند.

در يك كلام استبداد مطلقه شاه روی رژیمهای باتیستا، پاپادوک، تروخیلو و فرانکورا سفید کرده و رژیم تزاری در برابر آن رژیمی معتدل بشمار می‌رود. در حال حاضر دیکتاتوری فردی شاه که خشن‌ترین و ارتجاعی‌ترین شکل دیکتاتوری است بر ایران حاکم است. این دیکتاتوری نه تنها خلق را به شدت در زیر فشار پلیسی و نظامی خود خفه می‌کند، بلکه حق رأی را از تمام جناحها و مراجع داخلی سیستم سلب کرده است و خود رأساً حاصل غارت توده‌ها را بین آنها تقسیم می‌کند.

اینک بجاست اگر سؤال شود دیکتاتوری خشن سلطنتی مدافع چه منفعی است؟

به نظر ما دیکتاتوری شاه در درجه نخست مدافع مناسباتی است که سرمایه داری وابسته بر آن استوار است و در این سطح متحد امپریالیستها و به خصوص آن امپریالیستی است که حامی این دیکتاتوری بوده و قدرت و امکان آن را دارد که به‌جای طلبی‌های شاه در منطقه جامه عمل بپوشاند. در درجه بعد مدافع آن دسته از سرمایه‌دارانی است که رابطه متقابل با دیکتاتوری بیشترین سودها را به‌زیان رقبای خود می‌برند و بالاخره مدافع منافع دارو دسته حاکم و منافع مشخص خانواده سلطنتی و منافع شخص خود است. تا آنجا که وظائف دیکتاتوری شاه با پاسداری کل سیستم مربوط می‌شود، این دیکتاتوری نماینده تمام قشرهای بورژوازی کمپرادور و امپریالیستهای ذینفع در ایران است و آنجا که پای منافع امپریالیسم و بخشهای معینی از بورژوازی کمپرادور به‌میان می‌آید این وظائف می‌تواند تضادهای درونی سیستم را تشدید کند. از آنجا که تمام اهرمها و تریبونها در دست شاه قرار گرفته، در آن واحد نمی‌تواند منافع متضاد همه امپریالیستها و همه جناحهای بورژوازی کمپرادور را برآورده سازد. در نتیجه برخلاف گذشته که این جناحها با استفاده از اهرمهای مختلف با یکدیگر تصفیه حساب می‌کردند، در حال حاضر همه نارضایتیهای درونی سیستم متوجه شخص شاه می‌شود. در اینجا است که یكروز شاهد دعوی شاه با وزارت خارجه آمریکا هستیم و یكروز شاهد فحاشی شاه به «بی‌بی‌سی» بریتانیای کبیر. یكروز سرمایه‌دارهای فرانسوی در پشت لوموند مطالبه سهم بیشتر می‌کنند و روز دیگر چانه زدن شاه با آمریکا بر سر قیمت نفت در جراید منعکس می‌شود.

در تعیین سیاست اقتصادی داخلی نیز شاه قادر نیست منافع همه قشرهای بورژوازی کمپرادور را رعایت کند. اغلب بین بوروکرات‌ها و بخش خصوصی بر سر این سیاست کشمکش است. در این کشمکش بورژوازی بوروکرات دست بالا را دارد. بر سر نحوه تقسیم منافع نفت همیشه بین قشرها و جناحهای داخلی کشمکش است. شاه می‌خواهد در

جهت تثبیت موقعیت رژیم، یخش خصوصی را بدون هیچ چون و چرا زیر فرمان داشته باشد. شاه حتی قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری را به زیر مهمیز می کشد. او می خواهد بزور پلیس و دادگاه نظامی به جنگ تورم برود. خودکامگی شاه نه تنها طبقه کارگر و بقیه خلق بلکه حتی صاحبان سرمایه را نیز گاه عذاب می دهد.

ضرب المثل «کارد دسته اش را نمی برد» در مورد دیکتاتوری فردی صادق نیست. دیکتاتوری محمدرضا شاه علاوه بر قتل عام های وحشیانه خلق، خدمتگزاران خود را چه نظامی و شخصی باشد و چه صاحبان سرمایه، از حق تعیین سرنوشت محروم می سازد. در این شرایط حتی بزرگترین سرمایه داران جرئت اظهار نظری خلاف شاه را ندارند. چنین است ماهیت و نحوه عمل دیکتاتوری شاه در حال حاضر. به این ترتیب نه تنها دیکتاتوری خفقان آور شاه مهمترین مانع حرکت توده ها است بلکه در درون طبقه حاکم و امپریالیست های حامی آن نیز ناراضیهائی به وجود آورده است. ادامه این دیکتاتوری می تواند موجودیت کل سیستم را به خطر اندازد. از اینجاست که حرکت جنبش انقلابی بر ضد دیکتاتوری، نه تنها توده ها را به مبارزه می خواند بلکه تضادهای دورنی طبقه حاکم را تشدید می کند. این جناح ها خواستار ادامه حیات سیستم هستند و نه الزاماً خواستار ادامه دیکتاتوری شاه به قیمت نابودی کل سیستم. جناح های مخالف وضع موجود فکر می کنند می توانند با دیکتاتوری اشرافی و یا حتی با توسل به دموکراسی نیم بند به حیات ادامه دهند.

دیکتاتوری رژیم که آنرا دیکتاتوری فردی شاه می‌نامیم در تعیین شرایط مبارزه ما چه نقشی دارد و رابطه آن با تضاد اساسی سیستم سرمایه داری وابسته چیست؟

دیکتاتوری شاه به مثابه اعمال حاکمیت سیاسی بورژوازی کمپرادور و نماینده سلطه امپریالیستی است. در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم، رژیم و سرمایه داران قرار دارند. این هر سه يك جبهه ضد خلقی را تشکیل می‌دهند اما در شرایط معین ممکن نیست که هر سه عمل بطور مساوی نقش داشته باشند. هنگامیکه امپریالیسم دست به اعمال قدرت مستقیم (خواه سیاسی یا نظامی) می‌زند، این عامل در سرکوب خلق و ایفای نقش ارتجاعی اهمیت درجه يك پیدا می‌کند. (مثلاً در ویتنام و یا در فلسطین). هنگامیکه شیوه شبه دموکراسی برقرار است مثلاً در سالهای ۱۳۲۰ تا ۳۲، فئودالها و سرمایه داران غیر ملی به کمک دولت می‌شتابند و خود نقش سرکوب را به عهده می‌گیرند. نمونه کامل این حالت در سالهای ۳۰ تا ۳۲ دیده می‌شود که حتی بخشی از قدرت حاکمه به دست بورژوازی ملی قرار دارد. و اما در شرایط دیکتاتوری و به خصوص در حالت دیکتاتوری فردی، رژیم یعنی دیکتاتوری شاه نقش عمده را به عهده دارد و دو عامل دیگر از طریق آن نقش ضد خلقی را بازی می‌کنند. در حالیکه این سه عامل جنبه‌های مختلف يك پدیده‌اند و با یکدیگر وحدت ارگانیک دارند، در شرایط معین یکی از آنها بر دو دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار می‌رود. در این شرایط مبارزه با دو عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است.

از آنجا که در حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و سرمایه‌های وابسته عمل می‌کند، ما با يك تجاوز مستقیم امپریالیستی روبرو نیستیم و از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) تمام تریبون‌ها و اهرم‌های قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخل تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سد راه جنبش رهایی بخش شده است دیکتاتوری شاه می‌باشد.

نگاهی به مبارزات دهه اخیر و توجه به ترکیب نیروها و خواسته‌های آنان نشان می‌دهد که ماهیت سیاسی این مبارزات اساساً ضد دیکتاتوری است. اعتراض روحانیان و قشرهای مذهبی، حرکات روشنفکران و جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در دهه گذشته علیه دیکتاتوری بوده است.

آنچه جریانهای پیشرو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً همین

دیکتاتوری شاه بوده است. و همه اینها به این معنی نیست که ماهیت طبقاتی دیکتاتوری شاه و وابستگی آن به امپریالیستها مورد تردید قرار گیرد. بحث بر سر این است که ماهیت جنبش رهایی بخش در مرحله فعلی دقیقاً شناخته شود و نیروهای خلق در زیر شعارهای مبهم و نارسا به هدر نرود. در اینجا تقلید شعار جبهه دمکراتیک و یقیناً جنوبی یعنی «مرگ بر امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش» می‌بایست تبدیل به «مرگ بر شاه دیکتاتور و خانیان امپریالیستش» شود. در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد. طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای هستند (یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان) هنوز بسیج نشده‌اند. در حالیکه تکامل اجتماعی در جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که برای انقلاب دمکراتیک توده‌ای می‌بایست تدارک ببینیم، معذالك هنوز تا رسیدن به انقلاب فاصله داریم. تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ در شرایط فعلی، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است.

به نظر ما، جنبش حاضر که مرحله‌ایست از جنبش رهایی بخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می‌شود. در زیر این شعار است که نیروهای حاضر متحد می‌شوند و باز در زیر این شعار است که هرگونه اعتراض اقتصادی و مطالبات صنفی از حرکتی پراکنده به جنبشی توده‌ای تبدیل می‌شود. به این ترتیب لازم است که شعارهای اقتصادی برای هر طبقه، قشر و صنف در رابطه با این محتوای سیاسی انتخاب شود. از این راه است که نیروهای عمده انقلاب دمکراتیک بسیج می‌شوند و تنها در آن هنگام است که شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای از جانب پیشاهنگ طبقه کارگر که رهبری مبارزه با دیکتاتوری شاه را به دست گرفته است و خلق را در یک جهت متحد کرده است می‌تواند توده‌ها را بسوی خرد کردن تمامی سیستم هدایت کند. با این تحلیل است که می‌گوئیم در شرایط حاضر تضاد اساسی جامعه ما یعنی تضاد خلق با بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم در حال حاضر به تمامی تضاد عمده محسوب نمی‌شود و دیکتاتوری رژیم که وجهی از این تضاد است نقش عمده ایفا می‌کند.

در پروسه مبارزه با این عامل عمده است که تضاد اساسی به تمامی عمده می‌شود. در چنان شرایطی ما در آستانه انقلاب قرار خواهیم داشت و یا به عبارت دیگر، شرایط ضروری برای انقلاب فراهم خواهد بود. برای عده‌ای از ما که همواره از انقلاب صحبت کرده‌ایم، ممکن است این نحوه برخورد با مسئله ثقیل جلوه کند. پس باختصار توضیح می‌دهیم: آنچه مرحله انقلاب را معین می‌کند اساساً سطح تکامل تولید جامعه و ساخت اقتصادی و سیستم حاکم بر آن است. تضاد اساسی سیستم به ما نشان می‌دهد که محتوای انقلاب که باید این تضاد را حل کند در چه مرحله‌ایست. با این تعریف کشور ما از اوایل قرن در مرحله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار داشته است و در دوره‌های اخیر هرگاه پیشاهنگ طبقه کارگر قادر به تأمین رهبری خلق می‌بود، این

انقلاب می‌توانست به مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای تکامل یابد. ولی آیا تعیین مرحله انقلاب به این معنی است که شرایط ضروری برای انقلاب نیز آماده است؟ و یا می‌توان ادعا کرد که در تمام این دوران تضاد اساسی جامعه در عین حال تضاد عمده بوده است؟ هر دو پاسخ به نظر ما منفی است. در طی دوره‌های مختلفی وجوه مختلف از تضادهای موجود عمده شده و نیروهای خلق در زیر شعارهای استراتژیک عمده‌ای که مشخص‌کننده مرحله‌ای از جنبش انقلابی است بسیج شده‌اند. مثلاً مبارزه با شرکت نفت انگلیس یا ملی کردن نفت، از جمله این شعارها بود که نشان می‌داد تضاد عمده در آن موقع بین خلق و امپریالیسم انگلیس است. به همین دلیل حتی امپریالیستهای آمریکائی و کمپرادورهای متحد آنان نیز از این شعار حمایت می‌کردند. در مراحل نیز تضاد اساسی عیناً عمده شده موقعیت انقلابی فراهم شده است. مثل شرایطی که به انقلاب مشروطیت منجر شد و یا شرایط یکساله‌سی ام تیر تا ۲۸ مرداد که تمام نیروهای خلق علیرغم اختلافهای درونی خود در یکسو و فنودال‌ها، کمپرادورها و امپریالیستها، متحداً در سوی دیگر صف آرائی کرده بودند و توده‌ها وسیعاً از خود گرایش انقلابی نشان می‌دادند. در چین قبل از انقلاب از هنگامیکه انقلاب بورژوا - دمکراتیک منجر به حاکمیت کومین‌تانگ شد، انقلاب دمکراتیک توده‌ای (و یا انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین) مرحله انقلاب شد. اما تا سال ۱۹۴۶ که چین در آستانه چنین انقلابی قرار گرفت چند مرحله طی شد. در هر مرحله تضاد عمده با مرحله بعدی تفاوت داشت. مثلاً هنگامیکه ژاپن حمله سراسری خود را آغاز کرد تضاد عمده تغییر کرد و خلق چین در برابر امپریالیسم متجاوز ژاپن قرار گرفت، در این شرایط نیروهای انقلابی لازم دیدند که با دشمنان قبلی خود یعنی با بورژوازی سازشکار، فنودالها و امپریالیست‌های متحد آنان (آمریکا و انگلیس) متحد شوند. در زیر شعار جنگ ضد ژاپنی بود که خلق چین برای انقلاب دمکراتیک بسیج شد و حزب کمونیست توانست هژمونی خود را تأمین کند. در فرانسه جنگ جهانی دوم، طبقه کارگر و بورژوازی فرانسه ناگزیر بر ضد مهاجمان آلمانی با یکدیگر همکاری کردند، حال آنکه تضاد اساسی جامعه فرانسه تضاد طبقه کارگر با بورژوازی بود. اینجا ما در صدد اتحاد با جناحهای ارتجاعی درون سیستم بر ضد دیکتاتوری شاه نیستیم و به این اتحاد نیازی نداریم، اما مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری عملاً از امتیازهایی که ناشی از تضادهای درونی سیستم است نیز برخوردار خواهد شد. همانطور که ژاپن امپریالیست بود و مبارزه ضد ژاپنی مبارزه‌ای ضد امپریالیستی ولی نه بر ضد همه امپریالیستها بود، در اینجا مبارزه ما بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزه‌ای رهائی بخش است و ماهیت دمکراتیک دارد ولی در برگزیده تمام عناصر تضاد خلق با ضد خلق (امپریالیستها و همه مرتجعین داخلی متحد آنها) نیست. مبارزه با دیکتاتوری رژیم برای ما در حد معین نقش جنگ ضد ژاپنی را بازی می‌کند و یا شبیه‌تر به آن، همان نقشی را دارد که مبارزه با

دیکتاتوری باتیستا برای خلق کوبا داشت. در آنجا مبارزه با دیکتاتوری، شعار استراتژیک جنبش ۲۶ ژوئیه بود. دیکتاتوری باتیستا در راه حفظ خود آنقدر اصرار ورزید تا کل سیستم را با خود به نابودی کشاند. در اینجا دلیلی نیست که قطعاً مبارزه با دیکتاتوری مستقیماً منجر به نابودی تمام سیستم شود. هیچکس نمی‌تواند چنین پیش بینی پیغمبر مآبانه‌ای بکند. آنچه مهم و قطعی است. این است که در حال حاضر مبارزه با دیکتاتوری است که بهما نیرو می‌بخشد، این نه تنها محتوایی است که شکل مبارزه ما یعنی مبارزه مسلحانه را می‌بایست تثبیت کند، بلکه رشد جریانهای پیشرو و وصول به پیشاهنگ واحد و انقلابی طبقه کارگر می‌بایست چنین مسیری را بیاماید.

این احتمال وجود دارد که سیستم در راه حفظ خود در شیوه اعمال حاکمیت تغییری بدهد، در اینصورت نیروهایی که این تغییر فرم را به رژیم تحمیل کرده‌اند در شرایط جدید نیز به سیر تکاملی خود ادامه خواهند داد. در عین حال احتمال دارد که شاه و دارو دسته‌اش مانند باتیستا در حفظ وضع موجود اصرار بورزند و دیکتاتورهای وحشیانه‌ای را ادامه دهند. در اینصورت جریانهای انقلابی در پیکار با دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم، خلق را بسیج کرده به پیش می‌روند و فعالانه در تسریع و تدارک شرایط انقلاب، نقش خود را ایفاء کرده در يك انقلاب تمامی سیستم را به نابودی می‌کشانند. در این مرحله از جنبش باید نقش نیروهای بالفعل و بالقوه را به درستی شناخت و راه دست یافتن به نیروهای عمده را از راه نیروهای موجود پیدا کرد. نه تنها در حال حاضر بلکه در تمام مراحل که تا انقلاب می‌پیمائیم باید از اهمیت نیروهای متحد طبقه کارگر و از نقش عظیم آنان بویژه در کشور ما غافل نشد.

در اینجا برخورد مطلق با «پرولتاریا» و تأکید يك جانبه بر نقش آن، نه تنها يك پدیده انقلابی نیست بلکه نوعی اكونومیسیم بشمار می‌رود. در اینجا مانند جامعه سرمایه داری غرب پرولتاریا به تنهایی در برابر بورژوازی قرار ندارد. اینجا مسئله بر سر خواسته‌های اقتصادی طبقه کارگر، جدا از جنبش رهایی بخش خلق مطرح نیست. امر مبارزه با دیکتاتوری شاه، امر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیست. دیکتاتوری شاه پیش از همه مانع حرکات طبقه کارگر، حتی برای تأمین شرایط بهتر کار و زندگی است. زحمتکشان در زیر این فشار کوچکترین حقی برای مطالبات اقتصادی و سیاسی خود ندارند. کافی است کارگران و دهقانان به کوچکترین اعتراضی دست بزنند تا سر نیزه رژیم را روی سینه خود حس کنند. رهایی طبقه کارگر از استثمار سرمایه داری وابسته تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه ممکن است. بنابراین وظیفه تمام جریانهای پیشرو طبقه کارگر است که مبارزه اقتصادی و آگاه سازی طبقه کارگر را با جنبش رهایی بخشی که در حال حاضر چهره آن ضد دیکتاتوری است وحدت بخشند. هر کارگر آگاهی امروز باید درك کند که «مبارزه در راه رهایی طبقه‌اش از امر مبارزه با دیکتاتوری فردی تزاری (پهلوی) جدا نیست.» کم بها دادن به مبارزه بر ضد

دیكتاتورى، و عدم درك اين مبارزه و نقش استراتژيك آن براى جريانهاى پيشرو طبقه كارگر به معنى عقب ماندگى از جنبش رهائى بخش و از دست دادن امكان تصاحب رهبرى اين جنبش در آينده است. براى ما كه به مبارزه مسلحانه اعتقاد داريم توجه به اين اصل اهميت حياتى دارد: تثبيت مبارزه مسلحانه تنها در گرو فرم آن نيست، محتواى آن كه بايد بازگو كننده عمده ترين ضرورتها باشد ضامن تثبيت اين مبارزه است. با اينكه از ظهور و تولد مبارزه مسلحانه در جامعه ما چند سال مى گذرد اين ضرورت به چشم مى خورد كه اين مبارزه را باز شناسيم تا تفسيرها و تعريفهاى گوناگون از اين مبارزه جاى خود را به برداشتى واحد و صحيح از آنچه مبارزه مسلحانه ناميده مى شود بدهد.

نخست باید بپرسیم که مبارزه مسلحانه چیست و چه خصوصیتی دارد؟

ظاهراً این مسئله عجیب به نظر می‌رسد که بگوئیم چندسال است «مبارزه مسلحانه» در سرزمین ما شروع شده ولی هنوز اتفاق نظر درباره تعریف آن وجود ندارد. واقعیت این است که در همین سالها برداشتهائی متفاوت، خواه رسمی یا غیر رسمی، از مبارزه مسلحانه ارائه شده که نه تنها در حیطه نظر مسائل جدی را به وجود آورده بلکه در جریان عمل نیز نتایج مهمی به سود یا به زیان مردم به وجود آورده است. بنابراین طبیعی است که نیاز به بازشناسی مبارزه مسلحانه داشته باشیم. مبارزه مسلحانه يك معنی عام دارد و آن اعمال قهر بهر صورت علیه دشمن است. با این تعریف، تمام عملیات قهرآمیز، از کوچکترین عمل فردی تا نبردهای وسیع توده‌ای در بر گرفته می‌شود.

بدیهی است که چنین تعریف کلی نمی‌تواند گرهی از مشکل ما بگشاید. در شرایط معینی که جامعه ما دارد، مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه‌ای است که اساساً متکی بر اعمال قهر بر ضد دشمن خلق است. این مبارزه در هر مرحله محتوایی دارد و فرم آن با تغییر محتوای آن تغییر می‌کند. در مرحله‌ای که جنبش نقش مقدماتی دارد یعنی هدفهائی را دنبال می‌کند که با رسیدن به آنها مقدمات انقلاب تدارک می‌شود، ماهیت مبارزه مسلحانه با ماهیت این مبارزه در مرحله‌ای که انقلاب آغاز شده یعنی توده‌ها بسیج شده‌اند و در زیر يك رهبری انقلابی به تغییر حاکمیت و نابودی سیستم حاکم دست زده‌اند تفاوت دارد.

در مرحله فعلی عملیات مسلحانه از سوی جریانهای پیشرو با توجه به محدودیت کمی این جریانها در مقایسه با نیروی خلق و همچنین با توجه به کیفیت نسبتاً عالی آنها نسبت به عقب ماندگی توده، بکار گرفته می‌شود. این عملیات در حال حاضر اساساً ماهیت آگاه سازنده دارد، حال آنکه در پروسه انقلاب حرکات قهرآمیز توده‌ها هدفی جز انتقال قدرت حاکمیت و نابود کردن سیستم موجود به‌خاطر جانشین ساختن سیستم جدید ندارد. برای شناخت دقیق مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی باید خصوصیات آنرا هم از نظر شکل و هم از نظر محتوا تعیین کنیم.

بنظر ما خصوصیات این مبارزه در محتوای از این قرار است:

۱) جنبش در مرحله مقدماتی و تدارکاتی خود است. یعنی نیروهای مبارز در حال حاضر می‌کوشند به‌عوامل ضروری برای انقلاب برسند. این مبارزه نمود نقش تاریخی جریانهای پیشرو مردم یا به‌معنی عام «پیشاهنگ» در تسریع شرایط انقلاب است. پیشاهنگ در پروسه تشدید تضادها و بسیج توده‌ها عملاً خود را به‌مثابه بخشی از

شرایط انقلاب تکامل می‌بخشد.

۲) شروع مبارزه مسلحانه به معنی این نیست که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم شده و با آغاز این مبارزه انقلاب آغاز شده است. از آنجا که این مبارزه ضرورت تدارکاتی دارد، لازم نیست شرایط لازم برای انقلاب آماده باشد تا پیشاهنگ حق داشته باشد دست به اعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده‌ها به مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. برای دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط و موقعیت معینی ضروری است که ما این شرایط را در بیان ضرورت مسلحانه و تحلیل عواملی که این شکل از مبارزه الزام آوار می‌سازد سخن خواهیم گفت.

مشی مسلحانه هرگونه برخورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار می‌سازد مردود می‌شناسد. همانگونه که در شرایط معینی نیروهای پیشرو از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی می‌کوشند نقش تسریع کننده پیشاهنگ را در تکامل اجتماعی و به معنی دقیقتر تسریع و تسهیل شرایط انقلاب بازی کنند، در شرایط موجود، پیشاهنگ، تاکتیکهای نظامی را اساس و محور مبارزه خود قرار می‌دهد و همان نقش را ایفا می‌کند.

۳) در مرحله فعلی ماهیت سیاسی جنبش، ماهیتی است ضد دیکتاتوری و شعار استراتژیکی آن سرنگون کردن دیکتاتوری شاه است. از آنجا که دیکتاتوری سلطنتی عمده‌ترین وجه تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است در مرحله فعلی شعار ضد دیکتاتوری می‌تواند نقش وحدت بخش در جنبش داشته باشد. اگر بخواهیم محتوای مرحله فعلی جنبش رهایی بخش را تعیین کنیم باید بگوئیم که جنبش ضد دیکتاتوری شاه، در عین حال توجه داشته باشیم که دیکتاتوری شاه با سلطه امپریالیستها و سیستم سرمایه داری وابسته وحدت ارگانیک دارد. این بدین معنی نیست که ما، امپریالیستها و مناسبات سرمایه داری وابسته را فراموش کنیم. شناخت تضاد عمده به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بر ضد امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور در حال حاضر بطور مؤثر مبارزه کرد. به عبارت دیگر مبارزه با امپریالیسم و کل سیستم امروز اساساً در رابطه با مبارزه با دیکتاتوری شاه مطرح است و مادام که این دیکتاتوری نقش عمده را ایفا می‌کند، این قانون به جای خود معتبر است.

به این ترتیب جنبش مسلحانه در این مرحله نمی‌تواند با تکیه بر شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای که مهمترین آن حاکمیت خلق زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر است نیروهای موجود را متحد ساخته به حمایت توده‌ای برسد.

۴) اگر محتوای جنبش در مرحله فعلی مبارزه ضد دیکتاتوری است، این دیکتاتوری برای همه مردم به یکسان عمل نمی‌کند. دیکتاتوری متکی بر مناسبات طبقاتی است. زحمتکشان در زیر فشار این دیکتاتوری ناگزیر شده‌اند به زندگی دشواری تن در دهند و

حتی حق هیچ اعتراض و یا کوششی برای بهبود شرایط اقتصادی خود را نداشته باشند. گرچه اختناق فاشیستی رژیم، مردم را وادار به سکوت کرده ولی همین مردم مادامی که اعتراضی نکرده و دست به حرکتی نزده‌اند، از درک مستقیم و ملموس اختناق محروم می‌مانند. توده می‌تواند چهره خشن رژیم را در سرکوب فاشیستی جریانهای پیشرو ببیند ولی هنگامیکه خود سر نیزه رژیم را روی سینه‌اش لمس می‌کند جدی بودن اختناق و ضرورت مبارزه با رژیم را به‌خوبی درک می‌کند. از اینروست که شعار سیاسی ضد دیکتاتوری، باید با شعارهای اقتصادی که به‌مسائل زندگی روزمره هر طبقه قشر یا صنف مربوط می‌شود تلفیق گردد. جنبش باید به‌زندگی مردم و نیازهای مبرم آنها توجه کند و با تمام امکانات موجود بکوشد مردم را به اعتراضها و مطالبات اقتصادی بکشانند. این نه يك وظیفه فرعی و کمکی بلکه يك ضرورت اجتناب ناپذیر است.

بنابراین مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی جنبشی است ضد دیکتاتوری و مرحله‌ایست از جنبش رهایی بخش مردم که با اتکاء به شعار حیات دهنده سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه و تأکید برخواسته‌های اقتصادی مردم می‌کوشد نیروهای انقلابی خلق را بسیج کرده و رهبری آنان را در يك انقلاب دمکراتیک بر عهده بگیرد.

حالا ببینیم از نظر شکل، خصوصیات مبارزه مسلحانه کدامند: متشی جنبش انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی، سیاسی و اقتصادی مبارزه که در آن، شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی می‌کند. مبارزه مسلحانه به‌معنی مطلق گرفتن تاکتیکهای نظامی نیست. بکار گرفتن تاکتیکهای مسالمت آمیز در کنار تاکتیکهای نظامی صرفاً از جهت تقویت تاکتیکهای نظامی اهمیت ندارد. این تاکتیکها نقش مهمی در فعال کردن توده‌ها و پیوند دادن پیشاهنگ به‌توده دارد. همچنین تاکتیکهای نظامی در این مرحله ماهیت آگاه سازنده و تبلیغی دارد. پس لازم است آنچه را که در این چند جمله گفتیم شرح دهیم.

۱) به‌چه دلیل عملیات قهرآمیز اساس و محور دیگر اشکال مبارزاتی است؟ در شرایطی که از راه مبارزه صرفاً سیاسی در جامعه امکان ادامه حیات و رشد هیچ جریان انقلابی میسر نیست و فشار و اختناق فاشیستی بنابر تجربه طولانی تاریخی در جامعه ما امکان رشد و تکامل به‌پروژه‌های سیاسی پنهانی نمی‌دهد و آنها را به‌خرده کاری، بی عملی و سرانجام به‌پوسیدگی و یا نابودی می‌کشاند. گروهها و سازمانهای پیشرو مردم که متعهد ایفای نقش پیشاهنگی هستند تنها در شکل سیاسی - نظامی آن می‌توانند به‌رسالت تاریخی خود عمل کنند و در پروژه مبارزه از نظر کمی و کیفی به‌رشد لازم برسند از این حیث اعمال قهر انقلابی که عنصر اساسی سازمان سیاسی - نظامی است نسبت به‌فعالیت سیاسی تکیه گاه و محور محسوب می‌شود. در شرایطی که حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم پراکنده، با فاصله‌ای طولانی و بدون جهت واحد معین آنها در مقیاسهای کوچک به‌چشم می‌خورد و در برابر اعمال قهر ضد انقلابی

رژیم سرکوب شده توده‌ها را به‌نومیدی و تسلیم می‌کشاند.

مبارزه جوئی نیروهای پیشرو و اعمال قهر انقلابی آنها قادر است توده‌ها را از نومیدی مطلق و تسلیم باز دارد، حرکات مردم را وسعت و شدت بخشد و از این حرکات موضعی پراکنده يك جنبش عمومی بر ضد رژیم به‌وجود آورد. از این حیث اعمال تاکتیک‌های نظامی در برابر تاکتیک‌های سیاسی و اقتصادی نقش تعیین کننده و محوری دارد. اگر مبارزه مسلحانه در برابر رژیم قرار نداشته باشد رژیم براحتی قادر است با مبارزات سیاسی و اقتصادی با اعمال قهر و خشونت مقابله کند. از آنجا که سیستم تحت سلطه سرمایه داری وابسته برای بقای خود محتاج اعمال دیکتاتوری است، از آنجا که توده‌های تحت ستم با رژیم سراپا مسلح متحد امپریالیستها تنها در يك پروسه قهرآمیز می‌توانند مصاف داده و در يك پروسه نبرد توده‌ای به‌پیروزی برسند، مبارزه مسلحانه در طی مراحل مختلف جنبش رهایی‌بخش ادامه و تکامل یافته در حرکت تکاملی خود پشاهنگ واحد و انقلابی مردم را که قادر است توده‌ها را در يك انقلاب به‌پیروزی بر اند خلق خواهد کرد. با این مفهوم مبارزه مسلحانه در تمام مراحل حتی در شرایطی که رژیم به‌اشکال شبه دموکراتیک بطور موقت متوسل می‌شود، اهمیت اساسی خود را حفظ خواهد کرد. از این حیث مبارزه مسلحانه محور استراتژی جنبش رهایی بخش بشمار می‌رود.

به‌این ترتیب مبارزه مسلحانه اساساً متکی به‌عملیات قهرآمیز بوده و هم به‌این دلیل «مبارزه مسلحانه» نامیده شده است والا در این شکل از مبارزه از اشکال مسالمت آمیز نیز استفاده می‌شود.

۲) اهمیت کاربرد تاکتیک‌های سیاسی و اقتصادی (یا اشکال غیر نظامی) مبارزه در شرایط فعلی در چیست؟

يك اصل کلاسیک حاکی است که مارکسیست - لنینیستها از همه تاکتیک‌ها و اشکال مبارزه استفاده می‌کنند. این اصل مورد قبول است اما در هر جنبش نوع معینی از تاکتیک‌ها نقش عمده و اساسی دارند و شکل مبارزه از ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی معینی ناشی می‌شود و هرگاه که به‌انواع تاکتیک‌ها بطور مساوی بها داده شوند به‌معنی این است که مبارزه فاقد استراتژی است. زیرا تاکتیک‌های محوری نقش ستون مهره‌ها را در مبارزه بازی می‌کنند و امکان بهره برداری از دیگر تاکتیک‌ها را در ارتباط با استراتژی به‌وجود می‌آورند.

بنابراین فقدان محور به‌معنی فقدان يك استراتژی جدی است و نمودی است اپورتونیستی که به‌صورت خرده کاری، بی‌هدفی و انتظار کشیدن غیر فعال در جنبش ظهور می‌کند. درباره مبارزه قهرآمیز، حتی در شکل وسیع، توده‌ای آن، توجه به‌اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه منتفی نمی‌شود. در اینجا عده‌ای از طرفداران مبارزه مسلحانه به‌همین گونه با مسئله برخورد می‌کنند و می‌گویند استفاده از تاکتیک‌های

سیاسی و اقتصادی و یا قدری ساده‌تر، استفاده از تبلیغات علاوه بر عملیات نظامی مفید است و می‌تواند به مبارزه ما کمک کند، همانطور که در ویتنام، در اوج نبرد توده‌ای استفاده از این وسایل فراموش نشده است.

به نظر ما، این نحوه برخورد با مسئله نادرست بوده نشانه‌ای از عدم درک مرحله فعلی جنبش و ماهیت مبارزه مسلحانه است. در این برخورد اشکال غیر نظامی تنها نقش کمکی، آنهم با ارزشی کوچک دارند. این برخورد در حقیقت تخفیفی است در موضع نادرست قبلی این افراد که اصولاً منکر استفاده از تاکتیکهای غیر نظامی بوده و حتی توده‌ها را از توسل به این تاکتیکها منع می‌کردند، زیرا تصور می‌کردند که با این منع مردم بلادرنگ به‌ندای پیشاهنگ مسلح پاسخ داده سلاح بر می‌گیرند. اهمیت مسئله به نظر ما در این است که در شرایط فعلی توده‌ها قادر نیستند به فرمان پیشاهنگ دست به مبارزه مسلحانه بزنند.

اعمال قهر انقلابی در این شرایط از تاکتیکهایی تشکیل می‌شود که تنها جریانه‌ای سازمان یافته و پیشرو می‌توانند آنها را به کار بندند. مبارزه چریکی شهری و هسته‌های چریکی در مناطق روستائی در این مرحله پیشاهنگ را در بر می‌گیرد نه مردم را. این مبارزه گرچه روی مردم اثر جدی می‌گذارد و به ضعف مطلق آنان و به قدرت مطلق رژیم پایان می‌دهد، معذالك قادر نیست که آنان را در صفوف نظامی خود جای دهد. نه تنها پیش‌بینی‌های قبلی که در آنها به نقش محوری عملیات مسلحانه و لزوم سازماندهی حرکات سیاسی و اقتصادی مردم توجه شده و این واقعیت را درک کرده است، بلکه تجربه چند سال اخیر آنرا اثبات کرده است. مسئله این است که در چنین شرایطی تکلیف توده‌ها چیست؟ آیا باید آنها تماشاچی مبارزه پیشاهنگ با رژیم بمانند و از مسئولیت خود دور شوند؟ اعمال قهر انقلابی و افشاگری پیشاهنگ مردم را به مبارزه با دشمن بر می‌انگیزد، مردم که جسارت مطالبه حقوق خود را باز می‌یابند می‌خواهند دست به حرکت بزنند. آنها چه راهی بر می‌گزینند؟ شکل مسلحانه را یا اشکال اقتصادی و سیاسی را؟

مردم در شرایطی دست به مبارزه قهرآمیز بر ضد رژیم می‌زنند که اولاً، ادامه وضع موجود برای آنها غیر ممکن شده باشد و این نشانه رشد نهائی تضادها و عمق وحدت بیسابقه آنهاست و ثانیاً، قدرت توسل به سلاح را در خود ببینند و این بستگی دارد به نقش پیشاهنگ انقلابی آنها و ثالثاً، درک کرده باشند که رسیدن به خواسته‌های سیاسی و اقتصادی آنان از راه‌های آسانتر یعنی راه‌های مسالمت آمیز ممکن نیست. بنابراین مادامی که چنین شرایطی فراهم نشده مردم به فرمان پیشاهنگ، آنهم پیشاهنگ در کمیت و کیفیت فعلی آن، پاسخ نمی‌دهند. به همین دلیل است که ما می‌گوئیم مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی محتوای مقدماتی و تدارکاتی دارد و به اصطلاح این مبارزه «تدارک قهرآمیز انقلاب» است. در شرایط فعلی توده‌ها گرایش دارند که به اشکال آشنای قبلی که امکان به کار بستن آنها را در خود می‌بینند دست به حرکت بزنند. دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن،

نمایشهای اعتراضی به راه می‌اندازند و در هر سال چند بار دانشکده‌ها و مدارس عالی به علل سیاسی تعطیل می‌شوند. کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بیحد خشونت رژیم بیش از سالهای قبل دست به اعتصاب‌های اقتصادی می‌زنند. حرکات و گرایشهای اعتراضی از سوی دیگر قشرها همچنان دیده می‌شود.

بی‌شک عملیات مسلحانه و خونهایی که در این چند سال ریخته شده در تشدید و تکرار این حرکات اثر گذاشته است. آیا پیشاهنگ می‌تواند نسبت به این حرکات بی‌اعتناء بماند؟ جنبش باید به اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه به مثابه کانالهایی که قادر است توده‌ها را به حرکت در آورد بها داده و وظیفه سازماندهی و رهبری خود را نسبت به مردم از این راه نیز اعمال کند. بی‌توجهی به این اشکال به معنی بی‌توجهی به نقش توده‌ها علیرغم اهمیتی است که ما برای آنان قائلیم. برای جلوگیری از اشتباه تأکید می‌کنیم که ضرورتی ندارد یک گروه یا واحد چریکی در درون خود دست به تشکیل هسته‌ها و شبکه‌هایی برای سازماندهی حرکات سیاسی و صنفی مردم بزند. این بیشتر می‌تواند به معنی مخلوط کردن اشکال مختلف مبارزه باشد تا تلفیق دیالکتیکی این اشکال. برای یک سازمان ایجاد شاخه‌های مجزا با وظایف معین ضرورت دارد و برای جنبش ایجاد یک جناح سیاسی، جناحی که به مثابه پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود. در این صورت جنبش بر دو پا حرکت خواهد کرد و به پیش خواهد رفت.

کاربرد تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی در جنبش به مراتب چیزی بیش از تبلیغات سیاسی توسط یک واحد سیاسی - نظامی است. در شرایط فعلی ما منکر هرگونه امکان برای کار سیاسی یا حرکت جمعی نیستیم. این امکانات حتی در شرایط دشوارتر نیز کاملاً قطع نمی‌شود. آنچه مهم است این است که اختناق پلیسی و نظامی امکان رشد و تکامل به این حرکات را نمی‌دهد. می‌توان محفلی تشکیل داد و کتاب خواند یا اعلامیه‌ای پخش کرد اما این محفل امکان حیات و رشد تا تبدیل شدن به سازمان و سپس به حزب را پیدا نمی‌کند. دانشجویان می‌توانند دست به اعتراض موضعی بزنند و علیرغم کنترل رژیم، کارگران یک کارخانه یا بخشی از یک صنف می‌توانند دست به اعتصاب، اعتصایک به غالباً نافرجام است بزنند ولی این اعتراضهای پراکنده و اعتصابهایی کوچک گاه و بیگاه نمی‌تواند تبدیل به جنبشی توده‌ای به موجدی از اعتراض هدفدار و امواج اعتصابات اقتصادی شود. جنبشی که اساساً بر اعمال قهرآمیز انقلابی متکی است، قادر است از این حرکات پراکنده مردم جنبشی توده‌ای و متحد به وجود آورد که مستقیماً رژیم را مورد حمله قرار دهد. این اشکال مسالمت آمیز مبارزه که مردم با آنها آشنا هستند و در همین مقیاس محدود امکان بکار بستن آنها دارند باید زیر رهبری پیشاهنگ که در حال حاضر شکل سیاسی - نظامی دارد قرار بگیرند.

به این ترتیب تلفیق اشکال غیر نظامی با شکل نظامی به مبارزه اهمیتی بیش از نقش کمکی دارد و راهی بشمار میرود که می‌توان از آن برای پیوند یافتن مادی توده و پیشاهنگ

استفاده کرد و به وسیله آن به غیر فعال بودن مردم در این مرحله از جنبش خاتمه داد. اگر عملاً مردم قادر نباشند حرکتی در حمایت از پشاهنگ از خود به ظهور رسانند، اگر آنها، ولو قلباً طرفدار جنبش باشند و نقش تماشاچی را در مبارزه ما با رژیم بازی کنند، ما علیرغم اعتقادی که به نقش توده‌ها در سازندگی تاریخ داریم، عملاً دچار پدیده‌ای آوانگاردیستی شده و خود را به جدائی از توده و شکست محکوم کرده‌ایم. بنابر این تمام راهبانی را که به «مردم» ختم می‌شود باید با مراقبت کامل مورد توجه قرار گیرد و در این میان اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه، علیرغم محدودیت امکانات، جای مهمی دارد. تردیدی نیست که ما به آینده این اشکال در شرایطی که هر روزه خشونت دیکتاتوری رژیم آشکارتر و شدیدتر می‌شود با واقع بینی می‌نگریم. گرچه پشاهنگ قادر است از یکسو با رهبری و سازماندهی صحیح این حرکات و از سوی دیگر با گسترش عملیات قهرآمیز خود به وسعت و کارآئی این حرکات توده‌ای بيفزاید، با وجود این مادامی که دیکتاتوری سلطنتی همچنان نقش عمده را در سرکوب خلق دارد، ما نمی‌توانیم انتظار امواج وسیع حرکات اقتصادی و سیاسی را از جانب توده‌ها داشته باشیم. حرکاتی با چنان وسعت تنها در شرایطی امکان پذیر است که سیستم برای یکدوره موقتی به شیوه‌های شبه دموکراسی اعمال حاکمیت خود روی بیاورد. نتیجه اینکه مادامی که توده‌ها در پروسه تکامل جنبش رهائی‌بخش، تحت تأثیر رشد تضادهای اجتماعی و اثر تسریع کننده‌ای که جنبش بر رشد و بلوغ این تضادها می‌گذارد در آگاهسازی و سازماندهی مردم توسط پشاهنگ، آماده پیوستن به مبارزه قهرآمیز نشده‌اند، بکار بستن تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی اهمیت خود را حفظ خواهد کرد.

۳) خصلت دیگر مبارزه مسلحانه سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله است. ببینیم سرشت تبلیغی یعنی چه و اگر عملیات مسلحانه ما در این مرحله سرشت تبلیغی نداشته باشد چه ماهیتی می‌تواند داشته باشد؟ مفهوم سرشت تبلیغی اینست که که با وارد ساختن ضربات نظامی به رژیم در روحیه توده‌ها به سود مبارزه اثر بگذاریم.

انتخاب هدفها در این مرحله باید چنان خصوصیتی داشته باشد که قدرت مطلق رژیم را در چشم توده‌ها تضعیف کند و متقابلاً به ضعف مطلق توده‌ها خاتمه دهد. حاکمیت جابرانه، قدرت فوق‌العاده عوامل سرکوب و شکستهای گذشته جنبش باعث شده که یکفرد عادی از توده به رژیم به مثابه قدرتی شکست ناپذیر و ابدی بنگرد. این فرد در ذهن خود نیز امکان رهائی از وضع موجود را نمی‌دهد. هرگونه کوشش در جهت متحد شدن و مبارزه کردن بی نتیجه و مشت سر سندان کوبیدن جلوه می‌کند.

در این موقعیت است که گروهها و جریانهای از میان مردم بر می‌خیزند و با مبارزه مسلحانه خود به رژیم اعلام موجودیت می‌کنند. گرچه این جریانها در مقایسه با نیروی رژیم بسیار کوچکند ولی مبارزه‌جویی و فناپذیری آنها در برابر تمام قدرت رژیم، به واقعیت مطلق و یکجانبه رژیم پایان می‌دهد. مردم می‌بینند «موجودی» در زندگی آنها پیدا

شده که غول رژیم علیرغم تمام امکانات خود قادر به نابود کردن آن نیست و حتی رژیم در مبارزه با آن ضرباتی نیز متحمل می‌شود و ناچار می‌شود بارها وعده نابود ساختن این موجود را تکرار کند. به این ترتیب طرف دیگر تضاد، یعنی خلق در چهره پشاهنگ مسلح خود بر توده‌ها آشکار می‌شود و با رشد این تضاد، هر روز اینطرف ضعیف یا فرعی رو برشد می‌رود. در این مبارزه عملیات نظامی پشاهنگ به‌خاطر آگاه ساختن توده‌ها از موقعیت خود و دشمن خود به‌کار بسته می‌شود و به‌همین دلیل انتخاب هدفهای این عملیات امریست بسیار مهم. تنها با شناخت صحیح مجموعه شرایط است که می‌توان این ضربات نظامی را درست به‌هدف وارد ساخت. بدون توجه به‌محتوای مبارزه مسلحانه در این مرحله بسیاری از حرکات نظامی، جانبازیه‌ها و آسیب‌هایی که به‌پشاهنگ وارد می‌شود به‌هدر خواهد رفت. رژیم که در شرایط حاضر اساساً به‌معنی دستگاه دیکتاتوری شاه است و قلمرو مستقیم اعمال حاکمیت این دیکتاتوری، مراکز مهم سرکوب خلق و حامیان امپریالیست این دیکتاتوری که بیش از همه از آن سود می‌برند با موقع سنجی می‌توانند هدفهای این ضربات نظامی بشمار روند. با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به‌اعتراض کشاند و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت. نه تنها باید خلق را بسیج کرد بلکه باید تضادهای درون سیستم را از راه اعمال قهر تشدید کرد.

چنین است سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی در این مرحله از جنبش رهائی بخش. حال ببینیم اگر سرشت تبلیغی از عملیات نظامی گرفته شود چه چیزی می‌تواند جانشین آن گردد؟ به‌نظر ما با دو برداشت می‌توان این خلاء را پر کرد.

اول با این اعتقاد که می‌توان از طریق وارد ساختن ضرباتی به‌رأس رژیم آنرا ساقط کرد و احیاناً جانشین آن شد. دوم با این اعتقاد که از راه این عملیات می‌توان نیروی نظامی و ساختمان اقتصادی سیستم را منهدم کرد و جای آنرا گرفت. هر دو اعتقاد نادرست است. در مورد عقیده اول تقریباً هیچ مارکسیستی یافت نمی‌شود که رسماً از این عقیده جانبداری کند. پس از آنکه مارکسیسم بر ضد آنارشیزم و ناردنیسم و آوانتوریسم مبارزه‌ئی بی‌امان کرده و روشهای آنانرا بی اعتبار ساخته است، پس از آنکه لنین مشی ماجراجویانه سوسیالیستهای انقلابی (اس ارها) را افشا کرده است، دیگر جریانهای مارکسیست لنینیست از نظریه حمله به‌رأس و توطئه‌گری به‌خاطر انتقال قدرت دفاع نمی‌کنند. معذالک می‌توان انتظار داشت که این تمایلات در بخشی از جنبش حاضر بطور رسمی یا غیر رسمی طرفدارهایی داشته باشد.

نقش خرده بورژوازی در جنبش حاضر و فقدان رهبری همه جانبه و قدرتمند کارگری از عواملی است که می‌تواند امکان ظهور به‌این گرایشها بدهد. همچنین گرایشهای ایدئولوژیک قشرهای در حال زوال خرده بورژوازی که در نوبدی بسر می‌برند و امید بازگشت گذشته را از دست داده‌اند، می‌تواند زمینه دیگری برای ظهور گرایشهای ماجراجویانه و تروریسم باشد. اگر فرصتی داشته باشیم گرایشهای انحرافی در جنبش مسلحانه

را جدی‌تر و همه‌جانبه‌تر بررسی خواهیم کرد. در اینجا کافیتست بگوئیم که اگر بخواهیم عملیات نظامی را با این برداشت ماجراجویانه بکار ببریم، می‌بایست به‌تنهایی در برابر رژیم به‌جنگیم و می‌توان نتیجه چنین نبرد را از هم اکنون تعیین کرد.

ما تأکید می‌کنیم که در شرایط فعلی کشتن عناصر منفور رژیم تنها به‌مثابه نشان دادن ضربه پذیری رژیم و برانگیختن احساس تنفر و کینه مردم نسبت به رژیم ارزش دارد. در این میان بزرگترین هدفهای فردی می‌تواند از نظر کمی و کیفی اثرات بزرگتری بگذارند ولی از این راه به‌هیچوجه رژیم ساقط نشده و سیستم متلاشی نمی‌شود.

عقیده دوم از اشتباهی ناشی می‌شود که برخی افراد یا جریانها بین ماهیت عملیات نظامی در حال حاضر و ماهیت این عملیات در نبرد توده‌ای مرتکب می‌شوند. در این اشتباه مارکسیستها و غیر مارکسیستها شریکند. در نبرد توده‌ای هدف تجزیه کردن نیروی نظامی دشمن، ضربه زدن به این نیرو و سرانجام انهدام جزء به‌جزء نیرو و شکست نهائی و انهدام قطعی همه نیروست. در چنین مرحله‌ای از مبارزه نابود کردن نیروی دشمن در هر مقیاس گامی است به‌طرف نابودی کل دشمن. بنابراین هر فرد از نیروی دشمن که از میدان خارج شود ضربه‌ایست به کل نیروی دشمن. گرچه در آن مرحله نیز آرتش خلق دید طبقاتی و ضد امپریالیستی خود را در نابودی نیروی دشمن از دست نمی‌دهد، معذالك نابودی عناصر ساده دشمن امری ضروری و اجتناب ناپذیر می‌شود. حال اگر تصور شود که ما چنان نبردی را آغاز کرده‌ایم. به‌خود اجازه می‌دهد که به‌خاطر يك سلاح (که حتی ممکن است به‌طریق دیگری تهیه شود) يك عنصر ساده را از پای درآورد. حال آنکه در این مرحله ما نه تنها هنگامی که این عناصر ساده دشمن و حتی افسران آنها به‌ما حمله می‌کنند و یا مانعی در سر راه عملیاتمان بشمار می‌روند آنها را از پای در می‌آوریم.

مشخصه نبرد توده‌ای، پذیرفتن مبارزه مسلحانه از جانب توده است. چنین نبردی به‌معنی آغاز پروسه انقلاب است. در حال حاضر، حتی نابود کردن امراء دشمن جنبه نابود ساختن نیروی دشمن را ندارد. ما می‌دانیم که هر سال دهها امیر نظامی مرتجع از خدمت خارج می‌شوند. جای فرسیو و طاهری را رژیم با دهها نفر دیگر پر می‌کند. معذالك ضربه‌ای را که رژیم با اعدام فرسیو و طاهری توسط چریکها خورده است، تنها با ضربات متقابلی که به‌چریکها می‌زند تا حدودی می‌تواند جبران کند. در این پروسه می‌بینیم که نزاع بر سر اعمال قدرت رژیم و اعمال قدرت پیشاهنگ است. و نه انهدام نیروی خصم در میدانهای نبرد. سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه در این مرحله می‌تواند علاوه بر ضرباتی که مستقیماً متوجه رژیم و اعمال حاکمیت آن می‌کند، در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی توده‌ها نیز قرار بگیرد.

اعمال قهر انقلابی در چنین زمینه‌هایی از یکسو نیازمند رشد پیش‌آهنگ و نیرومندتر شدن اوست و از سوی دیگر مستلزم آمادگی توده‌ها در پذیرفتن این حمایت است. اگر جریانهای سیاسی - نظامی بدون توجه به‌موقعیت و آمادگی مردم بخواهند با عملیات نظامی

از خواسته‌های اقتصادی آنها حمایت کنند این امر می‌تواند موجب رمیدن آنها شده و به حرکات توده‌ای آسیب برساند. چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته‌های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنانرا با هدفها و شیوه‌های خود آشنا سازد و در موقعیتهای حساس که توده‌ها از ضربات وحشیانه رژیم به‌خویش می‌پیچند و کینه قلبهای آنان را در هم می‌فشد به‌مثابه سلاحی از آن مردم، اعمال قهر انقلابی کند. با چنین شروعی است که می‌توان در آینده با دست بازتری از حرکات و خواسته‌های زحمتکشان در برابر رژیم دیکتاتوری از طریق عملیات مسلحانه از آن حمایت کرد.

کاربرد عملیات مسلحانه در وارد ساختن ضربات اقتصادی در مرحله فعلی امر ساده‌ای نیست. نمی‌توان با این حساب که سرمایه‌های فعلی اغلب وابسته به انحصارات خارجی است به‌مراکز تولیدی و بازرگانی آسیب رساند. در اینجا باید به‌افکار توده‌ها و میزان پذیرش آنان توجه کرد. مراکز کار جمعی و وسایل مورد استفاده وسیع مردم نمی‌تواند از جانب چریک مورد تهاجم قرار بگیرد مگر آنکه مستقیماً با اعمال قدرت دیکتاتوری رابطه داشته باشد. مثلاً خرابکاری در مراکز نیرومقارن جشنهای سال ۵۰ می‌توانست برنامه این جشنها را در حضور صدها مهمان و خبرنگار خارجی مختل سازد و اعتراض به دیکتاتوری را به مردم و به‌افکار عمومی جهان نشان دهد. درمراحلی که چریک قدرت نظامی بیشتری پیدا می‌کند مجاز است که به‌مبنای اقتصادی رژیم ضربات فلج‌کننده‌ای بزند. منابع نفت اساس قدرت اقتصادی رژیم دیکتاتوری است. اگر موجی از عملیات بتواند در استخراج و صدور نفت اختلال ایجاد کند خطر جدی متوجه ساخت اقتصادی سیستم و از همه بیشتر قدرت اقتصادی رژیم می‌شود. صنایع نفت هم دولتی است، و هم منبع عمده استثمار خارجی است و هم دولت بطور جدی محافظت آنرا به‌عهده دارد. بانکها نه از این نظر که سرمایه آنها وابسته است مورد حمله و مصادره قرار می‌گیرد، زیرا از این حیث بین بانکها و صنایع بازرگانی اختلافی نیست. بانکها از این نظر که مراکز مالی تحت حفاظت رژیم‌اند، از این نظر که از بزرگترین سرمایه‌ها محسوب می‌شوند (و پول مصادره شده از آنها متوجه فرد معینی نمی‌شود) و از نظر نیاز سازمانهای چریکی به پول، آنان را تأمین می‌کند، هدفهای مناسبی برای عملیات نظامی کوچک محسوب می‌شوند. در این نوع عملیات تمام مراحل يك عمل چریکی انجام می‌شود و حفاظت. کامل این مراکز برای رژیم به‌سبب نیروی انسانی و هزینه سنگین آن غیر ممکن است.

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که نمی‌توان هر کارخانه یا مرکز بازرگانی را به‌صرف اینکه سرمایه آن مشترك یا خارجی است در حال حاضر مورد حمله قرار داد. نمی‌توان فلان فروشگاه بزرگ را منفجر کرد زیرا که رقیب خطرناکی برای کسبه جزء به‌حساب می‌آید، نمی‌توان فلان سینما را منفجر کرد زیرا که فیلمهای منحط نشان می‌دهد. این نحوه انتخاب هدف با روح مبارزه مسلحانه انطباق ندارد و از راه آنها نمی‌توان مردم را بسیج کرد.

اینجاست که تأکید می‌کنیم انتخاب هدف برای عملیات چریکی تنها با توجه به محتوای این مبارزه یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن می‌تواند به‌رشد جنبش، تثبیت مبارزه مسلحانه و بسیج توده‌ها منجر شود. بین فرم و محتوای مبارزه مسلحانه ارتباط دیالکتیکی برقرار است. اگر جنبش ما یک مرحله از پروسه جنبش رهایی بخش محسوب شده و خصلت ضد دیکتاتوری سلطنتی ویژگی این مرحله است، اگر این جنبش نسبت به انقلاب یک مرحله مقدماتی و تدارکاتی محسوب می‌شود، پس اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده‌ای یک مرحله مقدماتی محسوب می‌شود. اگر لازم است که ما شعارهای اقتصادی را برگرد محور شعار سیاسی اصلی یعنی مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه به‌کار ببریم، لازم است که از اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه بر گرد محور شکل نظامی مبارزه استفاده کنیم.

افراد و جریان‌هایی که تنها مبارزه مسلحانه را در فرم می‌شناسند و محتوای آنرا در نظر نمی‌گیرند چه بسا دست به عملیاتی بزنند که نتیجه آن برای مردم زیان‌بخش خواهد بود. حاصل آنچه در تعریف مبارزه مسلحانه گفته‌ایم و خصوصیتی که برای آن بر شمرديم این می‌شود که ما مارکسیست‌ها که مشی مسلحانه را به‌مثابه مشی انقلابی در جنبش عمومی خلق می‌شناسیم در معرض دو برداشت متفاوت از این مبارزه هستیم. یک برداشت می‌گوید: هنگامیکه جریان‌های پیشرو دست به مبارزه مسلحانه می‌زنند ضروری نیست که موقعیت انقلابی (یعنی شرایط عینی انقلاب) فراهم باشد. پیشاهنگ خود در تسریع فراهم شدن این شرایط فعالانه شرکت می‌کند. بنابراین آغاز عملیات مسلحانه به‌منزله آغاز انقلاب نیست بلکه این عملیات آغاز مرحله نوینی در جنبش رهایی بخش خلق است و محتوای این جنبش مبارزه‌ایست ضد دیکتاتوری فردی شاه. مبارزه مسلحانه ترکیبی است از اشکال مسالمت آمیز و نظامی‌مبارزه که شکل نظامی نقش عمده و محوری را در آن به‌عهده دارد. اعمال قهر انقلابی در این مرحله سرشت تبلیغی دارد. این مرحله می‌تواند سال‌ها به‌طول انجامد و از این راه است که پیشاهنگ خلق تکامل یافته و موفق به بسیج توده‌ها شده، جنبش راه تکامل خود را به‌سوی انقلاب رهایی بخش می‌پیماید. جریان‌های وابسته به طبقه کارگر در این جنبش باید نقش فعال داشته باشند. رهایی طبقه کارگر بدون توجه جنبش رهایی بخش و در این مرحله بدون مبارزه با دیکتاتوری شاه غیر ممکن است. در پروسه این مبارزه است که پیشاهنگ طبقه کارگر رشد یافته، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را بسیج کرده و به‌عالی‌ترین شکل پیشاهنگ دست می‌یابد. چنین پیشاهنگی قادر است در جنبش رهایی بخش رهبری همه خلق را به‌عهده گرفته و هژمونی طبقه کارگر را در انقلاب دمکراتیک توده‌ای تحقق بخشد. برداشت دیگری می‌گوید: شرایط عینی انقلاب در موقع شروع مبارزه مسلحانه وجود داشته و یا دارد. بنابراین توده‌ها آماده‌اند که به‌ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ دهند. کافیهست که ما با جانپازی و فداکاری به‌رژیم حمله کنیم تا مردم پشت سر ما قرار بگیرند. بنابراین با شروع اولین عملیات باید به‌سرعت آنرا گسترش داد.

در مدت کوتاهی می‌توان دست به‌سربازگیری در شهر و یا روستا زد. حتی شرایط را به‌فتری که سخت فشرده شود تشبیه می‌کنند که تنها میخ کوچک آنرا نگهداشته است. وظیفه ما این است که این میخ کوچک را خرد کنیم، ناگهان فتر منفجر خواهد شد. از نظر این افراد بشکوهٔ باروت آمادهٔ انفجار است يك جرعه کافیه تا انقلاب آغاز گردد. پس محتوای مبارزه مسلحانه انقلاب دمکراتیک توده‌ای است و از آنجا که در این انقلاب طبقه کارگر نقش اساسی دارد پس همهٔ کوشش ما اینست که طبقه کارگر را آگاه سازیم. عنصر سوسیالیستی این انقلاب در ماهیت ضد سرمایه داری طبقه کارگر نهفته است و از اینجاست که روی طبقه کارگر تأکید یکجانبه دارد.

به این ترتیب مبارزه مسلحانه بمنزله اولین مرحله جنگ توده ایست و شعار آن حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر است. شعارهای جنبش با این برداشت، بطور یکسانی امپریالیسم، سرمایه داری وابسته و رژیم را مورد تعرض قرار می‌دهد و از آنجا که تضاد عمده، تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است هرچه شعارها بیشتر متوجه امپریالیستها باشد سودمندتر است.

علاوه بر عملیات نظامی باید از تبلیغات هم استفاده کرد. دیگر اشکال مبارزه حداکثر نقش کمکی دارند (البته در مواردی حتی گرایش خود به‌خودی مردم به‌اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه مورد انتقاد و نفی هم قرار می‌گیرد). توده‌ها بر اثر عملیات مسلحانه به‌پیشاهنگ روی خواهند آورد (زیرا شرایط عینی آماده است) و بنابراین مبارزه مسلحانه از همین راه توده‌ای می‌شود. هنگامی که این رفقا با واقعیت سخت روبرو می‌شوند و می‌بینند که علیرغم کوششهای ما، توده‌ها مسلح نشده‌اند و از انقلاب هنوز خبری نیست، بجای اینکه بینش خود را از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه تصحیح کنند و محتوای واقعی مبارزه مسلحانه را در شرایط فعلی بپذیرند، یا به‌دستکاری در اصول مارکسیسم - لنینیسم می‌پردازند و یا یکباره مشی مسلحانه را به‌عنوان مشی ای نادرست نفی کرده و خیال خود راحت می‌کنند. اینجاست که گرایشهای اپورتونیستی چپ سر از تسلیم طلبی در می‌آورد. در اینجاست که استدلال می‌شود اگر شرایط عینی وجود داشته و انقلاب رخ نداده پس مشی ما غلط است و اگر شرایط عینی انقلاب وجود نداشته پس ما حق توسل به‌سلاح را نداریم. جالب است که اساس استدلال اپورتونیسم راست نیز همین اصل است: مادامی که موقعیت انقلابی وجود ندارد، پیشاهنگ نمی‌بایست دست به‌سلاح ببرد. بنابراین هرگاه جریانهای علیرغم فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب دست به‌عملیات مسلحانه بزنند حرکت آنها جنبهٔ ماجراجویی داشته و محکوم به‌شکست است.

در اینجاست که می‌فهمیم نه تنها جریانهای سنتی «مدافع» مارکسیسم لنینیسم، بلکه این رفقا نیز شناخت درستی از مبارزه مسلحانه، ضرورت آن و درک درستی از موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه خود ندارند. محال است که با این دو برداشت بتوان يك مشی داشت و به‌یکسان عمل کرد. فرم و محتوای مبارزه مسلحانه الزاماً در یکدیگر

بافته شده و يك استراتژی و تكتيك معين به وجود می آورد. هدف‌ها و انتظاراتی که از مبارزه مسلحانه داریم با این دو برداشت تفاوت فاحشی می‌کند. گرچه هر دو برداشت معتقد به ضرورت مبارزه مسلحانه هستند و در برابر حملاتی که به مبارزه مسلحانه از موضع اپورتونیسیم راست می‌شود از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند ولی شناخت آنها از مبارزه مسلحانه، دلایلی که این مبارزه را ضروری می‌سازد و بالاخره درباره نتایجی که این مبارزه به بار خواهد آورد اختلاف نظر دارند. این اختلاف چیزی بیش از اختلاف‌های تاکتیکی است. اینجا در شناخت شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و در ارائه راه حل برای مسائل مبهم و عمده‌ای که در برابر ما قرار دارد اختلاف وجود دارد. این اختلاف نمی‌تواند منجر به دو مشی نشود و ممکن است هر دو مشی نادرست باشد ولی قطعاً هر دوی آنها نمی‌تواند درست باشد.

با اینکه تا کنون بطور پراکنده به شرایطی که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخته اشاره شده است اهمیت مسئله ما را بر آن می‌دارد که بیرسیم مبارزه مسلحانه چه ضرورتی دارد و چرا ما نمی‌توانیم از راه‌های مسالمت آمیز به شرایط ضروری برای انقلاب برسیم؟ پیش از اینکه بخواهیم به این مسئله خاص پاسخ دهیم بگذارید ببینیم اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می‌کنند؟ در برخی از ما این تصور وجود دارد که گویا با مسئله بسیار ساده‌ای روبرو هستیم. عده‌ای به این اکتفا می‌کنند که يك تحلیل مختصر از شرایط اقتصادی و اجتماعی بکنند، طبقات جامعه و قشرها را ذکر کنند و حتی بدون توجه به شرایط سیاسی جامعه شکل معینی از مبارزه را پیشنهاد کنند. به نظر ما برای تعیین شکل مبارزه در يك مرحله معين از جنبش باید عوامل متعددی را مورد بررسی قرار داد که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

(۱) موقعیت اجتماعی - اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می‌پیماید.

(۲) موقعیت اجتماعی - سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمده جامعه، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریانها و سازمانهای مبارز خلق می‌شود.

(۳) موقعیت روحی توده‌ها، میزان تحرك، جسارت و روحیه تعرض آنها (و یا روحیه تسلیم و نومیدی آنها).

(۴) سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمنان خود بکار بسته‌اند.

(۵) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای، نحوه موازنه نیروها و عوامل مثبت و منفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلقهای دور و نزدیک به خود گرفته است و به درجات متفاوتی مردم در جریان آنها قرار گرفته‌اند. برخی از این عوامل خود حاصل پروسه‌ها و رویدادهای متعددی هستند و تعیین دقیق آنها مستلزم شناخت این پروسه‌ها و رویدادهاست. موقعیت

اجتماعی اقتصادی جامعه، مرحله تکامل جامعه، جهت رشد آن و سیستمی را که می‌بایست جانشین سیستم موجود شود تعیین می‌کنند. در تحلیل این شرایط است که به‌نقش تاریخی طبقات و قشرها در مرحله تغییر سیستم یا انقلاب پی می‌بریم. نیروهای عمده انقلاب تعیین می‌شوند و هدفهای نهائی جنبش شناخته می‌شوند. تعیین مرحله انقلاب از این تحلیل بیرون می‌آید. از آنجا که هر مرحله از جنبش قدمی است در راه تدارك انقلاب، بدون تعیین مرحله انقلاب نمی‌توان آنچه را که باید برای «فردا» درك کرد شناخت. چه بسا که نیروهای عمده انقلاب در مرحله یا مراحل قبلی فاقد تحرك باشند، در این صورت باید از نیروهای بالفعل برای بسیج آنها مدد گرفت. به‌این ترتیب موقعیت اجتماعی - اقتصادی پر دوام‌ترین عامل را به‌ما معرفی می‌کند. عواملی که در سراسر پروسه ادامه یافته و در يك انقلاب دگرگون می‌شوند. به‌این ترتیب علیرغم اهمیت اساسی این عوامل در تعیین مرحله انقلاب نمی‌توان با استناد به‌آن، شکل مبارزه را در يك مرحله تعیین کرد. در حالیکه جامعه‌های متعددی می‌توانند در عام‌ترین خصوصیات اجتماعی - اقتصادی با یکدیگر شبیه باشند، اشکال مبارزات مردم در این جامعه‌ها بطور کلی می‌توانند بسیار متفاوت باشند، معذالك تردید نیست که دگرگونی شرایط اجتماعی - اقتصادی در تعیین شکل مبارزه اثر بنیادی می‌گذارد مثلاً در کشور ما اشکال مبارزات مردم در جریان انقلاب مشروطیت و حول‌وحوش آن با اشکال این مبارزه در سالهای پس از حکومت رضاخان و یا در شرایط فعلی می‌تواند بسیار متفاوت باشد. ساخت. اقتصادی جامعه، موقعیت شهر و روستا، ترکیب طبقاتی جامعه و حدودی که این عوامل عینی برای عوامل ذهنی تکامل اجتماعی بوجود می‌آورد در کیفیت مبارزه مردم در مرحله معین اثر می‌گذارد. دومین دسته عوامل یعنی عوامل اجتماعی سیاسی در تعیین خصوصیات هر مرحله از جنبش و اشکال مبارزاتی هر مرحله اثر سنگین می‌گذارند. در جامعه‌ی بافراماسیون معینی هرگاه موقعیت تضادها نسبت به‌هم تغییر کنند، هرگاه تضادی عمده شود و جای تضاد عمده قبلی را بگیرد مرحله‌ای از جنبش آغاز می‌شود که هدف معینی را دنبال می‌کند. اینکه دشمن عمده خلق کیست و چه خصوصیتی دارد در شکلی که مبارزه به‌خود می‌گیرد اثر می‌گذارد. مثلاً در چین جنگ ضد ژاپنی گرچه مبارزه‌ای مسلحانه بر ضد دشمن خلق بود با نبرد توده‌ای انقلاب دموکراتیک علیه چیانگ‌کایچک تفاوت‌های چشمگیری داشت. اینکه ما در همین جامعه فعلی بر ضد يك نیروی مهاجم خارجی مبارزه کنیم یا بر ضد دیکتاتوری شاه، در اشکال مبارزه ما اثر می‌گذارد. همچنین شیوه‌ای که طبقات حاکم و امپریالیست‌های مسلط بر جامعه در سرکوب خلق و بطور کلی در اعمال حاکمیت و سلطه خود در پیش می‌گیرند در اشکالی از مبارزه که ما باید در پیش بگیریم اثر غیر قابل انکار می‌گذارد. اینکه رژیم، دیکتاتوری است یا شبه دموکراسی یا دموکراتیک، اینکه امپریالیسم در حال تهاجم نظامی است یا از طریق رژیم عمل می‌کند، در اینکه مردم و جریانهای پیشرو آنها چه امکاناتی برای مبارزه داشته باشند اثر سنگینی می‌گذارد. و بالاخره از زمره همین دسته عوامل، موقعیت پیشاهنگ

است. باید دید جریانها و سازمانهای سیاسی مردم که علیه دشمنان آنها مبارزه می کنند در چه وضعیتی بسر می برند. آیا مبارزات گذشته توانسته است برای مردم سازمانهایی پر قدرت و با تجربه به وجود آورد؟ اگر پیشاهنگ در حالت نطفه ای بسر می برد و از کمیت و کیفیت ضعیفی برخوردار است، آن اشکال از مبارزه را در پیش می گیرد که در حد توان اوست. باید دید ترکیب نیروهای فعال که جنبش را می سازند چگونه است. آیا جنبش عمدتاً از مردم شهری تشکیل شده یا از روستائیان؟ آیا کارگران استخوان بندی جنبش را ساخته اند یا روشنفکران، کسبه و پیشه وران؟ بدیهی است که هر طبقه و قشر در هر مرحله از جنبش در مرحله معینی از تکامل جامعه، ظرفیت و خصوصیات ویژه ای دارد که از شرایط مادی زندگی آن، از فرهنگ آن و از آگاهی سیاسی و میزان سازمان یافتگی آن ناشی می شود. بنابراین نمی توان بدون توجه به ترکیب نیروهای بالفعل جنبش، ظرفیت و خصوصیات آنها، شکل مبارزه را تعیین کرد. سومین عامل یعنی وضع روحی توده ها خود پیچیدگی خاصی دارد. توده ها بنابر شرایط مادی زندگی خود، بنابر آثاری که مبارزات گذشته روی آنان باقی گذاشته و بنا بر توان و قدرت پیشاهنگ و مبارزه جوئی او در برابر دشمن از خود روحیه های مختلف نشان می دهند. شرایط مادی نسبتاً رضایت بخش (توجه کنید که قبلاً در مورد رفاه و نسبت آن و نارضایتی و رابطه آن با نیازها و توقعها توضیح داده ایم)، قدرت سرکوبی رژیم، شکستهای پیایی جنبش در گذشته و ضعف پیشاهنگ در مقابله با رژیم می تواند توده ها را در حالتی از تسلیم و نومیدی قرار دهد. شرایط مادی بسیار دشوار که زحمتکشان را در دو راهی مرگ یا طغیان قرار می دهد، حتی در خفقان آورترین شرایط موجب حرکات کور، پراکنده و خشم آگین مردم می شود. ولی چنین شرایط مرگباری بندرت بر جامعه مستولی می شود. بنابراین عوامل دیگر، یعنی شدت سرکوب رژیم و خفقان ناشی از آن، آثار مبارزات گذشته در روحیه مردم و موقعیت پیشاهنگ و نحوه عمل آن در تعیین حالت روحی توده ها اثر قاطع می گذارد. اگر این عوامل به سود حرکت توده ها باشد، به هیچوجه ضرورت ندارد برای اینکه شاهد مبارزات وسیع مردم بر ضد نظام حاکم باشیم، وضع معیشت آنان به درجات فوق العاده وخیمی تنزل کند، در صورت مساعدت این عوامل توده ها تحرك داشته و به حالت اعتراض جمعی به سر می برند. این دو حالت متفاوت توده ها که خود حاصل يك رشته عوامل مختلف است نقش مهمی در تعیین اشکالی از مبارزه که پیشاهنگ خود آنها را بر میگزیند و یا کاربرد آنها را به مردم توصیه می کند، دارد. چهارمین عامل که باید در تعیین شکلهای مبارزه مورد توجه قرار بگیرد، سنتهای مبارزاتی و اشکالی است که مردم در گذشته تاریخی خود به وجود آورده اند. در اینجا منظور، مبارزاتی نیست که نسل فعلی مبارز در آن خود شرکت داشته است. سنتهای انقلابی ای که يك نسل بجای می گذارد، شکلهائی که در مبارزه با دشمن، نسلهای پیایی خلق بکار می بندند، در فرهنگ طبقات و قشرها اثر می گذارد. مبارزات مسلحانه خلهای آمریکای لاتین علیه اسپانیای استعمارگر، در این قاره سنتهای فرهنگی انقلابی بر جای گذاشته که در مبارزات امروز

این قاره اثر دارد. در کشور ما هنوز سنتهای انقلاب مشروطیت، جنگل و اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه در سالهای ۲۰ تا ۳۲ در تعیین شکلهای مبارزه که امروز بر می‌گزینیم اثر دارد. قیامهای عشایری، حتی آنجا که ماهیت صد درصد فئودالی دارد، یاغیگری مسلحانه که در بسیاری از مناطق ایران تا چندی پیش (و در مناطقی حتی امروز) رایج است در تعیین شکل مبارزه مردم و پیشاهنگ آنها بی‌تأثیر نیست. آخرین دسته عوامل در تعیین شکل مبارزه عوامل خارجی است. توان نیروهای ترقیخواه جهان در برابر نیروهای ارتجاعی از جمله عواملی است که می‌تواند در تعیین شکل مبارزه اثر بگذارد. آنچه چند دهه پیش برای خلقهای تحت سلطه غیر ممکن به نظر می‌رسید امروز شکل قابل قبولی بشمار می‌رود. این توازن نیرو تنها در جنبشهای انقلابی حاضر محدود نمی‌شود. توان کلیه نیروها از دولتهای سوسیالیستی گرفته تا کشورهای رها شده از بند امپریالیسم، از جنبشهای انقلابی گرفته تا نیروهای سیاسی در هر بخش از جهان، موقعیت امپریالیستها، تضادها و وحدتهای آنان، همه و همه از زمره این نیروها بشمار می‌روند. بجز توازن قوا در جهان و به‌خصوص در منطقه، اشکالی که جنبشهای خلقهای جهان و به‌خصوص منطقه در مبارزات خود در پیش گرفته‌اند در جنبش ما اثر می‌گذارد.

جنبش انقلابی مردم ویتنام در تمام منطقه هند و چین و پیرامون آن اثر گذاشته است. در منطقه ما، جنبش فلسطین و ظفاو و اشکالی که این جنبشها بکار گرفته‌اند در تعیین شکل مبارزه ما اثر می‌گذارد. نه تنها نیروهای پیشرو بلکه توده‌ها تحت تأثیر این جنبشها و شکل مبارزه قرار می‌گیرند، مبارزه خلقهای آمریکای لاتین و در پیشاپیش آنها کوبا نه تنها در آن منطقه از جهان بلکه در سراسر جهان در تعیین شکل مبارزه اثر می‌گذارد. این عوامل در یکدیگر اثر می‌گذارند و فرم و محتوای جنبش را در یک مرحله از پروسه تکامل تاریخی جامعه تعیین می‌کنند. برخلاف یک عقیده عامیانه، مارکسیستها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین به‌خود می‌گیرد تنها بر ساخت اقتصادی تکیه نمی‌کنند. بدیهی است ساخت اقتصادی جامعه و سطح تکامل تولید در یک جامعه، عنصر اساسی مبارزه طبقاتی را در هر مرحله تاریخی تشکیل می‌دهد لکن عوامل روبنایی در تعیین فرم این مبارزه طبقاتی نقش موثری دارند. اگر چنین پیچیدگی در کار نبود، اگر بنا بود با یک فرمول ساده اقتصادی و به‌کمک یک تحلیل از طبقات و قشرهای جامعه فرم و محتوای مبارزه در شرایط معین را تعیین کنیم، «کاربرد تئوری در هر دوره از تاریخ که بر گزینیم از حل یک معادله ساده درجه یک آسانتر می‌شد». در اینصورت درک ضرورت‌های حال و آینده جنبش دستکم به‌اندازه تحلیل گذشته آسان می‌شد.

حال برگردیم به‌مسئله مورد بحث و ببینیم ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده و هست.

مقدمتاً بگوئیم که در تاریخ معاصر ایران چند بار شرایط بسیار مساعد برای کاربرد قهر انقلابی بر دشمنان خلق به‌وجود آمده که چشمگیرترین آن در سال ۳۲ در روزها و ماههای

نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است. توسل به کودتا از طرف نیروهای ارتجاعی با حمایت علنی امپریالیستها، سقوط حکومت مصدق که یکسال قبل با جانبازی درخشان مردم (در سی تیر) سرکار آمده بود، آسودگی کامل مردم شهری برای حمایت از پشاهنگ که طبقه کارگر و تقریباً تمام قشرهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی را در بر می گرفت، موقعیت نسبتاً مساعد روستاها که ظرف همان یکسال گذشته حرکتی بر ضد اربابها از خود نشان داده و می دادند و بالاخره وجود يك حزب با دهها هزار عضو و چند برابر آنها طرفدار همه و همه جمع آمده بود و مبارزه را به آن درجه از حد رسانده بود که یکی از دو طرف تضاد می بایست صحنه را خالی کند. در چنین شرایطی بود که شاه به عنوان مظهر نیروهای مرتجع فرار کرد ولی پس از کودتا بازگشت بی آنکه نفرت مردم از رژیم از رشد و شدت خود کاسته باشد.

سقوط مصدق شرطی به وجود آورده بود که برای هر حزب کارگری ایده آل است، یعنی بی آنکه حزب توده بر ضد رهبری ملی حرکتی کرده باشد، ارتجاع و امپریالیسم او را ساقط و اسیر کرده بود. در چنین شرایطی بدون هیچ تردید می بایست حزب توده با آنهمه امکاناتی که داشت، (که سازمان نظامی قدرتمند آن، بخشی از این امکانات محسوب می شود) دست به مبارزه ای قهرآمیز بر ضد رژیم کودتا زده و قهرمان رهایی خلق بشود. نه تنها طرفداران حزب توده بلکه تمام مردم (همه مصدقی ها) نیز به حمایت آن بر می خاستند ولی می دانیم که اپورتونیسم ریشه داری که بر حزب و ستاد رهبری آن چیره شده بود این موقعیت انقلابی را از دست داد و خلق و طبقه کارگر را به شکست کشاند. اشتباه نشود منظور ما این نیست که حزب توده می بایست و یا می توانست یکشبه حکومت را در دست بگیرد، نه، حزب توده می بایست در آن موقعیت با آنهمه امکانات توده ها را به مبارزه ای قهرآمیز با رژیم دعوت کند و در يك پروسه انقلابی قهرآمیز، در يك نبرد توده ای مبارزه رهایی بخش را به پیروزی رساند. این همان چیز است که ارتجاع و امپریالیسم نیز از آن در هراس بودند. نتایجی که در رابطه با این بحث از این رویداد تاریخی می کنیم عبارتست از:

اولاً، می بینیم که بدون تغییر مهمی در ساخت اقتصادی جامعه، در فاصله کوتاهی می بایست شکل مبارزه از مبارزه ای مسالمت آمیز به مبارزه ای قهرآمیز تغییر می کند. از اینجا اهمیت نقش شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و موقعیت رژیم در تعیین شکل مبارزه به خوبی قابل لمس است.

ثانیاً، در می یابیم که ضرورت مبارزه مسلحانه در دهه اخیر یعنی پس از رفم و استقرار سیستم سرمایه داری وابسته به وجود نیامده بلکه از انقلاب مشروطیت به بعد، در دوره های معینی این ضرورت وجود داشته و البته اشکال متفاوتی از مبارزه مسلحانه در هر دوره می بایست مورد استفاده قرار می گرفته است. می دانیم که نه تنها ماههای اول پس از کودتا بلکه در سالهای بین ۳۲ تا ۳۹ که دیکتاتوری رژیم تحکیم شده و تمام پیروزیها مردم

پایمال ارتجاع و امپریالیسم گشت، نیز نیروئی بوجود نیامد که علیه رژیم دست به اعمال قهرآمیز بزند. در فاصله سالهای ۳۹ تا ۴۲ دیکتاتوری به میزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریانهای سنتی (جبهه ملی و حزب توده) چلانی به وجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایجی پایدار بگیرند. معذالك طی این سالها نقطه یکرشته جریانهای جدید بسته شد.

در سال ۴۲ که دیکتاتوری دست به تهاجم زد و مردم را که هنوز نفسی نکشیده بودند وحشیانه سرکوب کرد، این نیروهای جدید در برابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند. در این شرایط بود که جریانهای متعددی، مارکسیست و غیر مارکسیست به سوی مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند.

این جریانها طی دهه گذشته عملاً مهمترین پدیدههای مبارزاتی جامعه ما بوده اند، بنابراین از نظر تاریخی، در سالهای اول دهه اخیر گرایش بمبارزه مسلحانه در جامعه ما ظاهر شد و پس از طی یکدوره جنینی عملاً در سال ۴۹ این شکل از مبارزه در جامعه ما متولد گشت. برای درک ضرورت مبارزه مسلحانه توجه به شرایطی که این مبارزه در آن ظهور و رشد کرده است ضروری است.

رفرم ارضی گرچه مقارن با آغاز گرایش بمبارزه مسلحانه است ولی نقش مستقیمی در ضروری ساختن این مبارزه نداشت. در سالهای نخست رفرم حتی آثار اقتصادی و اجتماعی خود را به بار نیاورده بود. نتایج رفرم از سال ۴۴ به بعد پیدا شد و هرچه گذشت مشخص تر شدند. همانطور که گفته شد قبل از سال ۳۹، در سیستم فئودال - کمپرادور عوامل اقتصادی و اجتماعی کمتر از سالهای پیش از رفرم به سود مبارزه مسلحانه نبوده آنچه عامل تعیین کننده در ضرورت مبارزه مسلحانه بشمار می رود، تهاجم دیکتاتوری پس از یکدوره عقب نشینی آن است. در حالیکه تفاوت بین شرایط سال ۴۰ و ۴۲ قابل مقایسه با تغییر شرایط قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیست، در حالی که در سال ۴۲ نیروهای سازمان یافته مردم قابل مقایسه با این نیروها در سال ۳۲ نیستند، که در حالیکه مردم فاقد آن آگاهی و مبارزه جوئی سال ۳۲ هستند، معذالك تهاجم دیکتاتوری شاه (که خصلت فردی آن نسبت به دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۹ قابل تمیز است) با دیگر عوامل بنحوی ترکیب می شود که جریانهای محدود این دوره را بمبارزه مسلحانه با رژیم می کشاند. مهمترین عامل در ضرورت مبارزه مسلحانه «بازگشت» دیکتاتوری رژیم، سلب امکانات محدودی که طی دوره کوتاه قبل به مردم (و بخصوص به نسل جدیدی که در میدان مبارزه پیدا شده بود) داده شده بود، سرکوب خونین وحشیانه مردم که حتی در ۲۸ مرداد هم سرکوبی شبیه به آن رخ نداده بود و بالاخره شکل فردی دیکتاتوری که خشن ترین و خفقان انگیزترین نوع آن بود و مردم با نوع آن در حکومت رضاخان از نظر تاریخی آشنائی داشتند، بشمار می رود. همه اینها يك معنى می دهد: حکومت تمام قوانین موجود را که خود ظاهراً به موجب آن عمل می کند برای حفظ سلطه خود زیر پا می گذارد.

مردم بی سلاح را که دست به اعتراض و مطالبه حقوق سیاسی و اقتصادی خود می‌زنند بگلوله می‌بندد و از نیروی نظامی و پلیس مسلح بدون هیچ ملاحظه‌ای علیه مردم، خواه دانشجو باشد، خواه کارگر یا کاسب و پیشه‌ور، استفاده می‌کند. مردم که طی سه سال گذشته، علیرغم اعمال خشونت نسبی رژیم به میدان آمده‌اند بر سر صدها (یا هزاران) قربانی دیکتاتوری به‌مشتهای خالی خود با خشم و نفرت می‌نگرند. مردم از خود می‌پرسند که آیا با دست خالی می‌توان با قدرت مهیب دیکتاتوری مصاف داد؟ جریانهای مختلف سیاسی مخالف رژیم از خود می‌پرسند آیا در شرایط جدید دست زدن بهمان حرکات سیاسی قبلی امکان‌پذیر است، و آیا اصولاً کاربرد شیوه‌های محدود سیاسی و اقتصادی در برابر دیکتاتوری شاه و اختناق نظامی و پلیسی ثمری دارد؟ آیا در این شرایط مردم می‌توانند به هدفهای اجتماعی خود از راههای مسالمت‌آمیز دست یابند، آیا نیروهای پیشرو با توسل به شکل غیر نظامی مبارزه می‌توانند مردم را بسیج و رهبری کنند؟ (گوارا) در بیان حداقل شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه می‌گوید: «مردم باید بوضوح دریابند که برای رسیدن به هدفهای اجتماعی خود بیهوده است که مبارزه را در چهار چوب شکل غیر نظامی آن حفظ کنند، هنگامی که نیروهای سرکوب به آن مرحله می‌رسند که قدرت خود را با زیر پا گذاشتن قانون مورد قبول همه (قانون اساسی) حفظ می‌کنند، دیگر صلح نقض شده است. در این شرایط ناراضائی عمومی خود را در اشکال فعالتری نشان می‌دهد و بالاخره مقاومت مردم به صورت مبارزه‌ای نظامی متراکم شده و طغیان می‌کند».

چنین است نقش دیکتاتوری در ضرورت مبارزه مسلحانه. ولی آیا این عامل به تنهایی کافی بود تا جریانهای پیشرو را که هنوز در حال جنینی خود بودند به مبارزه مسلحانه سوق دهد؟

این نیروی کوچک و پراکنده در این شرایط در این مرحله از جنبش رهایی بخش چه خصوصیاتی داشت که در برابر دیکتاتوری به مبارزه مسلحانه روی آورد؟ اولاً جریانهای دهه اخیر از تجارب جنبش در گذشته استفاده می‌کردند و حاضر نبودند شکست و تسلیم طلبی سالهای پس از کودتا را بپذیرند. آنها می‌دانستند که مردم چه بهای سنگینی برای ضعف پیشاهنگ در برابر کودتا پرداخته‌اند. از این گذشته برای این جریانها (در بخش مارکسیستی جنبش) واقعیت مسئله حزب، جانشین اسطوره حزب شده بود.

مبارزه نمی‌توانست تا ایجاد حزب طبقه کارگر معلق بماند، برعکس حزب طبقه تنها در پروسه یک مبارزه انقلابی بوجود خواهد آمد، بنابراین اگر در گذشته حزب توده بخود اجازه می‌داد تا به بهانه کمبود شرایط عینی (ظاهراً فقدان جنبشهای وسیع دهقانی) دست روی دست بگذارد، این بار نه تنها پیشاهنگ در همان مرحله جنینی خود می‌خواست در تکوین این شرایط عینی شرکت کند و آنرا به پیش براند، بلکه فقدان خود حزب نیز نمی‌توانست مانعی برای آغاز مبارزه مسلحانه تلقی شود، ثانیاً تجارب گذشته نشان می‌داد که در شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه دچار آنچنان محدودیتهائی است که هرگز

تبدیل به يك جنبش توده‌ای انقلابی نمی‌شود و مقابله با رژیم در این شرایط نیاز به اعمال قهر دارد. علاوه بر تجاری که جنبش در دوره‌های قبل باقی گذاشته بود، تجارب جهانی در تعیین شکل مبارزه در این مقطع تاریخی اثر گذاشته است. این تأثیر نه امری استثنائی است و نه امری قابل انتقاد.

جامعه‌های بشری گرچه هر يك حدودی دارند و به سطح معینی از تکامل رسیده‌اند، معذالك بمثابه پروسه‌ای واحد در یکدیگر اثر می‌گذارند و تکامل یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

برای نمونه به‌رویداد عظیم انقلاب کبیر روسیه و تأثیراتی که در پروسه تکامل جهان باقی گذاشت فکر کنیم. انقلاب اکتبر در ایران اثرات سنگین سیاسی و اجتماعی بوجود آورد و تا آنجا که به بحث ما مربوط است يك رشته جنبشهای قهرآمیز را باعث گشت. چه کسی می‌تواند تأثیر انقلاب اکتبر را در تکامل جنبش جنگل، قیام خیابانی و کتلل و جریانهای دیگر منکر شود؟ در سالهای ۶۳ تا ۷۰ که مبارزه مسلحانه در ایران دوره جنبی خود را می‌گذارند، پروسه‌های انقلابی مهمی به‌سود مبارزه مسلحانه جهان را تحت تأثیر قرار داده بود.

از نظر اهمیت آثار انقلاب کوبا از همه چشمگیرتر بوده است. پیروزی جنگ انقلابی در کوبا تقریباً بلافاصله در آمریکای لاتین موجی از مبارزات مسلحانه را برانگیخت. جنبش انقلابی کوبا در سالهای ۳۹ تا ۴۲ بتدریج از جانب جریانهای مخالف رژیم شناخته شد ولی در مقطع سالهای ۴۲ به‌بعد بعنوان يك تجربه که میتوان از آن پاسخی برای چه باید کرد مبارزه بیرون کشید، مورد توجه قرار گرفت. انقلاب کوبا برای ما به‌بازشناسی چند اصل عام کمک کرد. این اصول عبارت بودند از:

الف) نقش مبارزه مسلحانه در بسیج مردم و امکان پیروزی نیروی نظامی کوچک خلق بر نیروی بزرگ حرفه‌ای ارتش رژیم ضد خلقی. انقلاب کوبا یکبار دیگر نشان داد هر قدر ارتشهای حرفه‌ای بزرگ، مجهز و مدرن باشند مردم قادرند بر آنها غلبه کنند. آنچه در مورد کوبا چشمگیرتر بود نحوه آغاز جنبش مسلحانه در این سرزمین بود، کوچکی هسته اولیه این مبارزه و رشد سریع آن تا تبدیل شدن به ارتش خلق و پیروزی نسبتاً سریع بر دشمن بود. اینها جاذبه فوق‌العاده‌ای برای عناصر انقلابی وطن ما به‌سوی مبارزه مسلحانه ایجاد می‌کرد.

ب) انقلاب کوبا و نقش جنبش ۲۶ ژوئیه در آن نشان داد که تکوین پیش‌آهنگ طبقه کارگر در غالبترین شکل آن یعنی حزب طبقه کارگر امر مقدماتی مبارزه نیست و از اینراه نظریه‌ای را که در شرایط ایران در حال شکل گرفتن بود، یعنی اعتقاد به کار گروهی و موکول نمودن مبارزه با دشمن را به تشکیل «حزب» تأکید کرد و این اصل مارکسیست لنینیستی را بجای شایسته خود نشاناد که حزب طراز نوین طبقه کارگر نتیجه مبارزاتی است که طبقه کارگر و عناصری که ایدئولوژی او را می‌پذیرند طی مدتی نسبتاً طولانی

بعمل می‌آورند و تتوری «اول حزب بعد مبارزه» را که عملاً به‌سنگ راه مبارزه و نتیجتاً به‌مانی در راه ایجاد حزب تبدیل شده بود، رد کرد و از این راه به‌درهم شکستن «اسطوره حزب» و جان‌نشین شدن واقعیت نقش پیش‌آهنگ و راه اصولی رسیدن به‌حزب طبقه کارگر کمک کرد.

ج) پیروزی انقلاب در کوبا نشان داد که يك جنبش انقلابی برای شروع و رشد خود محتاج کمک‌های خارجی نیست و بدون تصویب يك «قطب جهانی» میتوان مبارزه‌ای را که مطابق با شرایط تشخیص می‌دهیم آغاز کنیم.

رشد نیروهای مترقی جهان و امکاناتی که از این لحاظ برای جنبش‌رهای بخش ایجاد شده امری نیست که قطب‌های جهانی بتوانند به‌جنبشی اعطا کنند و یا از جنبش دریغ دارند. تردیدی نیست که در جهانی که هر روز کوچکتر می‌شود روابط نیروها و جنبش‌ها با یکدیگر اهمیت خود را حفظ کرده است. لکن برخورد مکانیکی با مناسبات بین‌المللی، پائین آوردن این مناسبات تا سطح استاد و شاگردی (اگر نه ارباب و رعیتی)، و بالاخره اعتقاد به‌اسطوره دیگری به‌نام «قطب جهانی» می‌بایست پایان پذیرد. تجارب داخلی نشان می‌داد که برخورد مکانیکی حزب توده با این مناسبات بین‌المللی در طول حیات این حزب چه نتایج زیانباری نه تنها برای مردم ایران، بلکه برای مردم و حتی دولت شوروی ببار آورده است.

در سالهای پس از ۳۲ میرفت که با این مسئله برخوردی لنینی شود. پشتیبانی سیاست رسمی شوروی از جنبش کارگری ایران که در سالهای ۳۳ و ۳۴ جامه عمل پوشید، پس از کودتا یک‌دوره جنگ تبلیغاتی بین دولت ایران و شوروی، منجر به‌آشتی کنان پر سر و صدائی آنهم درست در آستانه تهاجم دیکتاتوری به‌مردم گشت.

این رویداد نهائی چشم‌های کم سوتر را نیز گشوده و «اسطوره قطب جهانی» در معرض شکست قرار گرفت. پروسه انقلاب کوبا به‌مارکسیست‌ها نشان داد که میتوان با فکر خود و بنابر ضروریات داخلی حرکت کرد و نیروها و مراجع مترقی جهان به‌ر حال ناگزیرند از جنبش‌رهای بخشی که توانسته‌اند خود را تثبیت کنند حمایت کنند. برای اینکه نیروهای تازه نفس بتوانند در برابر تهاجم دیکتاتوری فردی شاه به‌مبارزه مسلحانه روی بیاورند لازم بود که این اسطوره‌ها درهم شکسته شود و واقعیت‌ها جای «بت‌ها» را بگیرند، والا جریان‌های جدید نیز می‌بایست منتظر تشکیل حزب طبقه کارگر، تأیید رهبری جهانی و طی مراحل سنتی تکامل مبارزه، از مبارزه اقتصادی به‌سیاسی و سپس در يك نقطه عطف به‌مبارزه نظامی، بمانند. در برابر این نتایج درخشان انقلاب کوبا، مثل همیشه استراتژی این انقلاب نیز جنبش‌های دیگر را تحت تأثیر قرار داد تا آنجا که بدون توجه به‌شرایط و موقعیت‌های مختلف گرایش به‌تقلید مشی «سییرا» رواج یافت. این اثر زودگذر بزودی از «مد» افتاد. ولی در کشور ما نیز این گرایش‌ها برای مدتی نیروهای جدید را تحت تأثیر قرار داده بود و به‌خصوص که موقعیت روستاها هنوز تغییر نکرده بود، تجربه دیگر جهانی‌

انقلاب پیروزمند الجزایر بود. جنبش انقلابی در الجزایر نیز این ویژگی را داشت که از هسته‌های بسیار کوچک آغاز شده بود و علیرغم تمایل جریانهای سنتی که سوابق و عناوین شناخته شده‌ای داشتند مبارزه مسلحانه را آغاز کردند و از حمایت مردم برخوردار شدند. شروع مبارزه مسلحانه از شهر، رشد سریع جنبش و تبدیل آن به انقلاب رهائی بخش و مشابهت مذهبی خلق الجزایر با خلق ایران در جنبش ما اثر گذاشت و بخصوص برای جریانهای ناسیونالیست اثر آن از جنبشهای آمریکای لاتین بیشتر بود. برای مارکسیستها، بخصوص در جلب توجه آنان به مبارزه چریکی شهری، پروسه الجزایر بر کوبا امتیاز داشت و بهمین لحاظ، در شرایطی که سنگینی مشی از روستا به شهر منتقل می‌شد این پروسه مورد توجه قرار گرفت. نبرد انقلابی در ویتنام که مهم‌ترین جبهه ضد امپریالیستی را بوجود آورده بود، تحسین همه جهان و توجه نیروهای انقلابی ایران را بخود جلب کرده بود. در این میدان نیز مبارزه شکل قهرآمیز داشت و گرایش‌های قهرآمیز را تأیید و تشدید می‌کرد. علاوه بر ویتنام در آفریقای سیاه نیز مبارزات مسلحانه در راه کسب استقلال جای مبارزات مسالمت آمیز را می‌گرفت.

تمام پروسه‌های انقلابی جهان، مبارزه مسلحانه را تأیید می‌کرد. بعدها از سال ۴۸ به بعد جنبش فلسطین به‌مهمترین پروسه قهرآمیز منطقه وسیعی از جهان تبدیل شد. برای ما این دیگر بغل گوشمان بود.

این جنبش مسلحانه تنها تأییدی بر ضرورت مبارزه مسلحانه نبود بلکه می‌توانست نقش مادی در شکل دادن به جنبش در ایران بازی کند.

به این ترتیب هر روز عوامل تازه‌ای در تأیید مبارزه مسلحانه پیدا شد. یمن دمکراتیک و جنبش ظفار در منطقه بظهور رسیدند. اینها همه در تکوین مبارزه مسلحانه در ایران اثر گذاشته است. اگر تهاجم دیکتاتوری شاه و سلب کلیه حقوق مردم عمده‌ترین عامل و شرط لازم مبارزه مسلحانه بشمار میرود، تجارب داخلی و جهانی که نیروهای مبارز در این دوره کسب کرده‌اند شرط کافی برای آغاز این مبارزه درون ماست. در چنین جوی است که جنبش سنتهای انقلابی گذشته را باز می‌شناسد. ستارخان و دلاوران انقلاب مشروطیت دوباره جان می‌گیرند، میرزا کوچک‌خان از ورای غبار تاریخ دوباره نمایان می‌شود. جنبش جنگل از نو مورد بررسی قرار می‌گیرد. هرگونه اعمال قهر بر ضد دشمن در تاریخ معاصر (و حتی جنبشهای تاریخی) توجه روشنفکران را جلب می‌کند. متأسفانه پس از حاکمیت دیکتاتوری رضاخان، خلق ما علیرغم نیروهای وسیعی که بسیج کرد و علیرغم امکانات کم نظیری که بدست آورد به این سنتهای انقلابی چیزی نیفزود. فرقه دمکرات ده‌ها هزار نیروی مسلح را به تسلیم و انهدام کشاند و حزب توده در حالیکه می‌توانست حداقل سنت انقلابی سنگینی برای نسل بعدی مبارزه بجای گذارد پس از ۲۸ مرداد، دست بسته تسلیم دشمن شد. اینجاست که نسل جدید مبارز برای یافتن سنتی انقلابی به دو یا سه نسل قبل روی می‌آورد، در حالیکه تجربه شکستهای نسل قبل از خود را بدوش می‌کشد. اینها

عوامل عینی و ذهنی‌ای بود که مبارزه مسلحانه را در ایران ضروری ساخت. در برخورد با تهاجم دیکتاتوری در سال ۴۲، دیکتاتوری‌ای که خشن‌تر، جابرانه‌تر و سازمان یافته‌تر از دیکتاتوری سالهای ۳۲ تا ۳۹ بود، مردم در برابر جریانهای سنتی و جریانهای نوین هر يك بنحو خاصی عکس‌العمل نشان دادند. مردم که هنوز بر پای خود نایستاده با چنان تهاجم خونینی روبرو شده بودند به اعتقاد قدیمی خود پناه بردند که: «با دست خالی نمی‌توان به جنگ توپ و تانک رفت». این عقیده‌ی بود که اگر پیش‌آهنگ آماده درگیری مسلحانه با رژیم بود، می‌توانست در آنموقع از آن بسود مبارزه مسلحانه استفاده کرده و پیش از آنکه مردم در نومیدی و خمودی بروند آنان را به مبارزه‌ای قهرآمیز با دشمن خود دعوت کند.

ولی غمی‌دانیم که جریانهای جدید در برابر همین دیکتاتوری بود که به‌ضرورت چنین مبارزه‌ای اعتقاد آوردند، همانطور که علیرغم تجارب طولانی در کوبا، این کودتای ۱۰ مارس ۵۲ بود که ضرورت مبارزه مسلحانه را در مقابل جریانهای جدید قرار داد. جریانهای سنتی یعنی جبهه ملی و حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری سیاست تسلیم طلبانه‌ای پیش گرفتند. جناح راست جبهه ملی (صالح و همکارانش) شعار «صبر و انتظار» را مطرح کردند و به امید روزی که تضادهای خارجی امکان ظهور مجددی به آنها بدهد به‌خانه نشینی پرداختند. جناح چپ جبهه ملی که علیه این شعار موضع گرفت، عملاً نتوانست در شرایط جدید مشی انقلابی در پیش گیرد. بنابراین در حالیکه سد حرکت نیروهای جدید نشد اما خود عملاً بحالت کمون فرو رفت. بهمین دلیل از دل این جریانها (چپ جبهه ملی) عناصر و جریانهای پیشروتری جدا شد و در تکوین جنبش مسلحانه شرکت کرد. حال ببینیم جریان دیگر سنتی یعنی حزب توده در برابر تهاجم دیکتاتوری چه کرد. حزب توده که پس از شکست کوششهایش در برقرار کردن رابطه با چند شبکه داخلی طی سالهای ۳۵ تا ۴۰، با يك تأخیر چند ساله، درست هنگامی که امکانات محدود علنی در پایان خود بود به فکر ایجاد شبکه در داخل کشور افتاده بود.

تشکیلات تهران که بعد با تشکیلات جنوب و آذربایجان تکمیل شد، شبکه‌ای سیاسی بود که بدون توجه به تجاربی که طی دهسال به‌دست آمده بود، می‌خواست کار حزبی را از همان جا که در سال ۳۴ قطع شده بود، عیناً با همان اسلوب ادامه دهد.

این شبکه موفق شد عده‌ای از عناصر جوان را که طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ به‌صحنه مبارزه وارد شده بودند جذب کند. تشکیلات تهران مدعی بود که می‌خواهد راه را برای تشکیل کنگره حزب باز کند. همه انتقادات، اعتراضها و برخورد با مشی حزب به‌چنان کنگره‌ای واگذار می‌شد. تشکیلات تهران شعار «اول تشکیلات بعد مشی» را می‌داد و باین ترتیب عملاً مسئولیت هرگونه عکس‌العمل در برابر رژیم را از خود سلب می‌کرد. همانطور که همه می‌دانند، پلیس از همان لحظه اول در این شبکه نفوذ داشت و پس از بازداشت چند کادر مهم این شبکه، عملاً این شبکه تبدیل به يك دام فعال پلیس شد و طی قریب

دهسال فعالیت خود ضربات سنگینی به جنبش زد. برخورد حزب توده با مسائل داخلی تنها محدود به فعالیت تشکیلات تهران نمی‌شود. رهبری اول در برابر رفرم به‌گیجی و سردرگمی دچار شد. در برابر هجوم رژیم به‌مردم در ۱۵ خرداد چند بار فاصله‌هایی کوتاه موضع خود را ۱۸۰ درجه عوض کرد. در برابر جریانهای ضد دیکتاتوری بلاتکلیف بود تا بالاخره در سال ۴۴ با پخش اثر چه گوارا به‌نام «جنگ چریکی» به نیروی جدید در باغ سبز نشان می‌داد و در عین حال با گذاشتن يك مقدمه پر معنی عملاً مبارزه مسلحانه را به‌حال تعلیق در می‌آورد. بعد رادمنش در مجله دنیا مقاله‌ای نوشت که طی آن اعلام کرد که حزب توده قادر نیست جریانهای مسلحانه را بر ضد رژیم سازماندهی کند اما حامی هرگونه حرکتی در این زمینه است. ولی هیچگونه حرکتی از حزب توده دیده نشد، تا اینکه به‌دستکاری عباس شهریاری یا اسلامی معروف که در رأس تشکیلات داخلی بود در صدد ایجاد جریانهای مسلح برآمد و آن تراژدی خنده‌آور را خلق کرد که همه، صحنه‌های رقت‌آور آن را در مصاحبه‌های امنیتی دیده‌اند. سرانجام شبکه‌ای که در راس آن يك کمیته رسمی پلیس قرار داشت، پس از دهسال همکاری سودمند منحل شد و دهها کانال آلوده برای نفوذ در جریانهای بعدی را از خودباقی گذاشت.

با همه اینها هنوز مسئله برخورد حزب توده با مبارزه مسلحانه پایان نیافت. پس از درگیری خونین سیاهکل و عملیات دنبال آن، طی سال ۵۰، رادیوی حزب توده مدتها کجدار و مریز به‌مبارزه مسلحانه حمله کرد تا سرانجام که کمر به‌نابودی مبارزه مسلحانه و جریانهای مارکسیست طرفدار آن بست و این جریانها را ماجراجو، دستهای مشکوک استعمار و هرجیز دیگر خواند و موضع خود را با قاطعیت بر ضد مبارزه مسلحانه اتخاذ کرد. معذالك با شناختی که ما از این حزب داریم جا دارد که بگوئیم این حزب در تغییر مواضع سیاسی خود کمتر تابع ضوابط اصولی بوده است. از آنجا که «پورتونیسیم چون ماربین نظرات ناسخ و منسوخ می‌پیچد» بعید نیست که حزب توده بنابر مقتضیات یکشنبه موضع خود را در برابر مبارزه مسلحانه بدون هیچ توجیهی از نظر قبلی خود تغییر دهد.

جریانهای نوین مبارزاتی که در همان سالهای ۳۹ تا ۴۲ نطفه‌شان بسته شده بود، در برابر شرایط جدید کوشش کردند راه تازه‌ای بگشایند. از سال ۴۲ به‌بعد گروهانی بوجود آمدند که هدف خود را تدارک مبارزه مسلحانه قرار داده بودند. این جریانها هیچگونه تجربه‌ای از قبل برای عمل مسلحانه نداشتند. دو نسل فقدان مبارزه قهرآمیز ورطه عظیمی در برابر این جریانها گشوده بود. بنابراین برخورد این گروهها با مبارزه مسلحانه متفاوت بود. ضرورت این مبارزه نیروها را به‌سوی عمل می‌راند. در سالهای ۴۲ تا ۴۹ عملیات مسلحانه‌ای در جامعه ظهور کرد. بهمن قشقانی و دو نفر همکارانش کوشیدند در منطقه عشایری جنوب جنبشی مسلحانه برپا کنند.

در کردستان معینی، شریف‌زاده و رفقای‌شان در همین راه شهید شدند. در چنین جوی بود که منصور ترور شد و شمس آبادی شاه را بگلوله بست. چندین گروه در این فاصله با

مشق قهرآمیز در زیر ضربات پلیس قرار گرفتند. این دوره به منزله رشد جنینی مبارزه مسلحانه است. در این سالهاست که مفهوم روشنتری از مبارزه مسلحانه و شناخت اصولی از فرم و محتوای آن بدست می‌آید و سرانجام در سال ۴۹ با یکرشته عملیات این مبارزه متولد می‌شود. باین ترتیب اگر بپرسیم که شرایط حداقل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه در ایران چه بوده است؟ باید بگوئیم که اولاً وجود ناراضانی مردم از شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه که حاصل سیستم طبقاتی سرمایه داری وابسته و رژیم دیکتاتوری فرد بود خواسته‌های مردم رو به افزایش بود و رژیم برای جلوگیری از هرگونه حرکت توده‌ای به دیکتاتوری آشکار و اعمال خشونت بیسابقه‌ای دست زد که دومین شرط حداقل برای این مبارزه را به وجود آورد. بنابراین، ثانیاً وجود دیکتاتوری آنهم به‌خشن‌ترین شکل آن یعنی دیکتاتوری شاه که هرگونه امکان گسترش و تکامل مبارزه را از طریق مسالمت آمیز غیر ممکن ساخته بود و از هرگونه حرکت اعتراضی مردم ولو برای رسیدن به خواسته‌های صرفاً اقتصادی‌شان جلوگیری می‌کرد. ثالثاً وجود نیروهائی که از نظر سیاسی این تجربه را داشتند که علیرغم کوچکی وجوان بودن خود به‌مقابله با این دیکتاتوری برخیزند و شکل فعالتری از اعتراض را بر ضد رژیم و کل سیستم بعمل آورند. هنگامیکه این سه شرط حداقل یعنی ناراضانی مردم، دیکتاتوری خفقان انگیز شاه و پیشاهنگ مبارزه جو جمع شود، دیگر جز زمان لازم برای رسیدن به شکل ممکن و مؤثر این مبارزه که حاصل تجربه پراتیک این نیروها می‌توانست باشد، چیزی برای آغاز مبارزه مسلحانه کم نداشتیم.

در مطالبی که گفتیم باین مطلب اشاره شد که اصلاحات ارضی و به‌طور کلی رفرم در ضروری ساختن مبارزه مسلحانه نقش مستقیمی نداشته، آیا این به‌معنی رد هر گونه تاثیر رفرم روی این شکل مبارزه است؟ اگر قبول کنیم که رفرم در استقرار سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نقش داشته بنابراین در ترکیب نیروهای جنبش و زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی جنبش در مرحله فعلی اثر می‌گذارد. اما آنچه مربوط به شکل مبارزه است میتوان گفت رفرم از دوره در تعیین شکل مبارزه نقش بازی کرده است. اول از راه سیاسی، باین ترتیب که در مرحله‌ای که رفرم در حال تکوین بود، مجموعه عوامل داخلی و خارجی شرایطی بوجود آورد که دیکتاتوری مجبور به عقب نشینی شد. این عقب نشینی نیروهای جدیدی را به میدان مبارزه آورد و در پایان این دوره کوتاه تهاجم دیکتاتوری این نیروها را بسوی مبارزه مسلحانه راند.

از سوی دیگر درهم شکستن مناسبات فئودالی از نظر سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه خواسته‌های اقتصادی و سیاسی مردم را افزایش داد و این نیز عاملی بود که رژیم را به سرکوب خشن مردم می‌کشاند. اینها تأثیرات در همان سالهای نخست نقش خود را بازی کرد. به‌عبارت دیگر حل سیاسی مسئله که به سال ۴۲ پایان می‌پذیرد و مقارن با تهاجم مجدد دیکتاتوری می‌شود پایان نقش سیاسی رفرم روی جنبش است. طریق دیگر که رفرم در تعیین شکل مبارزه مسلحانه اثر گذاشته از راه نتایجی است که الغای مناسبات ارباب و

رعیتی در روستا به بار آورده است.

این نتایج بلافاصله ظاهر نشد و پس از اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی بتدریج ظهور کرد و رفرم به دهقانان صاحب نسق، زمین و آب را که خواست بعمده آنان را تشکیل می داد فروخت و عملاً مناسبات فئودالی و ستم مربوط به آنان پایان یافت و زعیت صاحب زمین شده برای مدتی به آینده خود امیدوار شد. تضادهای جدیدی که در روستاها جایگزین شده بود، طی سالهای نخست پس از رفرم هنوز شکل نگرفته بود و مدتی باید می گذشت تا این خرده مالک تازه به زمین رسیده در یابد که تکه زمین وسیله ایست برای استثمار او. ما قبلاً به شرایط جدید روستا اشاره کرده ایم، آنچه در اینجا باید بگوئیم اینست که هیچ فرد یا جریان سیاسی نمی تواند نسبت به این تغییرات روستا بی تفاوت بماند. (گوارا) مینویسد: «در آن دسته از کشورهای آمریکای لاتین که عقب مانده اند روستا منطقه اساسی برای مبارزه مسلحانه است.» او از انقلابهای چین، الجزایر، کوبا و بسیاری از جنبشهای رهائی بخش دیگر نتیجه می گیرد که ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه و بخصوص روستا و گرسنگی دهقانان برای زمین عاملی است که مبارزه چریکی در روستا را تبدیل به مسئله بنیادی استراتژی مبارزه مسلحانه می سازد. در این سرزمینها شعار «زمین برای دهقان» شعار است استراتژیک و چریک در عین حال یک «رفرم» است. در ایران، مادامی که مناسبات ارباب رعیتی ادامه داشت جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه روستا را در تمام مراحل مبارزه پایگاه اصلی چریک می شناختند. در آن شرایط چریک با ضربه زدن به منافع ارباب مستقیماً تضاد ارباب و رعیت را شدت می بخشید و امیدوار بود که در چنین پروسه ای خیلی زود از حمایت روستائیان برخوردار گردد. در این شرایط مبارزه چریکی در شهر نقش درجه دوم داشت و عاملی کمکی بشمار میرفت در بین رفقای ما کسانی یافت می شوند که بدون توجه به موقعیت روستا از تغییر استراتژی جنبش تعجب می کنند. آنها نمی دانند که تأکید بر روستا و فرعی بودن مبارزه شهری در سالهای نخست رشد جنبش با ادامه مناسبات فئودالی در روستا رابطه داشت. طرح مسئله تقسیم اراضی در سال ۴۰ و ۴۱ میتوانست اشتباهی دهقانان را برای زمین تیزتر کند بدون اینکه به آنها زمین و آب بدهد. سقوط امینی و سپس ارسنجانی (که دومی مظهر رفرم ارضی شده بود) و عقب نشینی رژیم در سال ۴۲ از برنامه پیشی بینی شده، همه به جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه نوید می داد که در روستا نه تنها شرایط برای رشد مبارزه مسلحانه تضعیف نشده بلکه تقویت نیز شده است. در سالهای ۴۴ به بعد بود که نتایج ابتدائی رفرم ارضی آشکار شد. جنبش در این سالها در تحلیل خود از نتایج اصلاحات ارضی ناگزیر تجدید نظر کرد. از این پس باید این واقعیت مورد قبول قرار می گرفت که گسترش مبارزه مسلحانه در روستا کندتر و جلب حمایت روستائیان از این مبارزه مستلزم کوشش و صرف وقت بیشتر و از آن مهمتر محتاج عمل کردن در سطح کل جامعه و تاثیر گذاشتن روی رژیم و کل سیستم در شهر و روستا است. البته جریانهای که معتقد بکار روستائی و بطور کلی پیاده کردن استراتژی انقلاب

چین در ایران بودند تا همین اواخر (و شاید امروز هم) منکر این تغییرات اساسی در روستا بوده‌اند و به‌مشی خود ادامه داده‌اند ولی ما از جریانهای جنبش مسلحانه صحبت می‌کنیم. این جریانها پس از درک واقعیت رفرم و نتایج آن، روی مبارزه چریکی در شهر تأیید کردند. این تنها بخاطر کاهش شرایط گسترش مبارزه مسلحانه در روستا نبوده بلکه در عین حال به‌معنی رشد نیروهای شهری در پرتو استقرار مناسبات سرمایه داری وابسته بود. باین ترتیب مبارزه مسلحانه در شهر و روستا همپایه قرار گرفت. در مرحله نخست این مبارزه، به‌مبارزه در شهر از نظر تاکتیکی تأکید می‌شود و شهر بر روستا در مرحله فعلی می‌چربد ولی ایجاد هسته‌های چریکی در منطقه روستائی از همان آغاز ضروری بنظر می‌رسد و «کوه» بتدریج بر «شهر» پیشی می‌گیرد و سرانجام نقش عمده را به‌عهده می‌گیرد. در این فاصله است که تضادهای جدید روستا رشد می‌کند و عمیق‌تر می‌شود. حضور مبارزه چریکی در منطقه روستائی خود مسائلی را به‌دنبال می‌آورد که به‌رشد این تضادها مستقیماً کمک می‌کند. بیهوده نیست که رژیم چهار چشمی روستاها را زیر مراقبت گرفته و از هرگونه نزدیکی چریک به‌روستا در هراس است. باین ترتیب رفرم از این راه نیز در استراتژی مبارزه مسلحانه اثر گذاشته است. به‌همین دلیل است که می‌بینیم برخی گروهها که به‌مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند تنها روی «چریک شهر» تأکید می‌کردند و حتی کوشش در جهت ایجاد هسته چریکی در منطقه روستا را در برنامه خود ننگناییده بودند. این مسئله را نمی‌توان چیز با تغییراتی که در روستا پس از رفرم به‌عمل آمده توجیه کرد. تردیدی نیست که گسترش مبارزه مسلحانه شهر (چریک شهری) و تجارب جنبشهای آمریکای لاتین در زمینه کانون چریکی در شکل دادن به‌نظر این جریانها تأثیر داشته، لکن دگرگونی مناسبات در روستا عامل عمده بی‌توجهی به‌چریک «کوهی» شده است. به‌نظر ما، پذیرش تغییرات اقتصادی و اجتماعی در روستاهای ایران منتج به‌نهی مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی (کوه) نمی‌شود.

این شکل از مبارزه مسلحانه از جهات مختلف دارای اهمیت است. از آنجا که روستا بخش مهمی از جامعه ما را تشکیل می‌دهد و دهقانان بخش مهمی از زحمتکشان بشمار می‌روند، مبارزه مسلحانه در منطقه روستائی نمی‌تواند اثر تبلیغی روی این بخش داشته باشد. همچنین در شرایطی که رژیم خود را آماده درگیری با چریک در سراسر جامعه کرده است، نبرد چریکی در «کوه» روی کل سیستم و رژیم دیکتاتوری اثر خود را بجای می‌گذارد. انعکاس این مبارزه در شهر نیز با جنبه سمبولیکی که مبارزه «کوهی» دارد بهیچوجه کمتر از انعکاس مبارزه شهری نیست.

چنانچه مقدمات این مبارزه تدارک شود نتایج تاکتیکی آن نیز در مقایسه با عملیات شهری کم ارزش‌تر نیست و به‌رحال در مقابل تلفات وارده از این راه نتایج کمتری به‌دست نمی‌آید. اما از دیدگاه استراتژیک مبارزه در منطقه روستائی واجد اهمیت دیگری است. اولاً بسیج دهقانان عمده‌تأ حاصل چنین مبارزه‌ای خواهد بود، گرچه اشکال دیگر مبارزه

در شهر نیز روی روستا اثر می‌گذارد.

ثانیاً تکامل مبارزه شهری در مرحله معینی تکیه بر «کوه» را ضروری می‌سازد. این ضرورت هم به لحاظ خصلت نظامی مبارزه در کوه است که امکان پیوستن توده‌های وسیع به این نوع مبارزه را می‌دهد و هم از نظر محدودیت شهر برای رشد چریک شهری و خطر تراکم زائد این نیروها در شهرهاست. نباید فراموش کنیم که چریک شهری نمی‌تواند به دلخواه خود لحظه خروج از شهر را تعیین کند.

گذشته از آن، برای اینکه یک نیروی مهم به «کوه» برود و در آنجا بتواند ضربات گسترده و سازمان یافته دشمن را به خوبی از سر بگذراند تجربه و امکاناتی لازم است. این تجربه و امکانات نمی‌تواند در یک مدت کوتاه آنهم در تنگنای مقتضیات تاکتیکی فراهم شود.

به این ترتیب ایجاد هسته‌های مبارزه مسلحانه در کوه از برنامه جنبش حذف نشده است. اگر تا امروز تجربه سیاهکل ادامه نیافته نه به خاطر رد مبارزه در کوه بلکه عمدتاً به خاطر مشکلاتی است که جریانهای پیشرو در تدارک مجدد این نوع مبارزه داشته‌اند.

اگر تجربه سیاهکل در شرایط مساعدی که ما آنرا انتخاب می‌کنیم تکرار شود (و نه آنکه در زیر فشار شدید دشمن شرایط نامساعد به ما تحمیل گردد)، اگر یک واحد چریک بتواند چند ماهی در یک منطقه با دشمن مصاف دهد، ولو آنکه تلفات و خسارات سنگینی بدهد نتیجه به سود جنبش خواهد بود. مبارزه چریکی در روستا شعارهای اقتصادی خاص خود را باید داشته باشد. الغای باج و خراج‌های دولتی مثل اقساط زمین و آب بهاء و هرگونه عوارض، حمایت از نیازهای مادی و معنوی دهقانان و بالاخره شعار تقسیم اراضی بزرگ اربابی، که بطریق روزمزد کشت می‌شود و معمولاً مرغوبترین اراضی فئودالی را که تقسیم نشده است تشکیل می‌دهد، بین دهقانان کم زمین و بی‌زمین می‌تواند با شعارهای حق طلبانه بر ضد رژیم و به ویژه دیکتاتوری شاه همراه شود. در مورد شکل مبارزه مسلحانه در روستا، جنبش در مرحله فعلی بیشتر روی هسته‌های متحرک چریکی فکر می‌کند زیرا این فرم از مبارزه با ترکیب نیروهای ما (که تماماً شهری و عمدتاً روشنفکری است) و امکانات ما متناسب به نظر می‌رسد. اما جنبش باید اشکال دیگر مبارزه در منطقه روستائی را نفی نکند و برای عناصر و جریانهایی که امکاناتشان متفاوت است این اشکال را معرفی و تأیید کند. مهمترین این اشکال تکیه بر جنبشهای خلقهای اقلیت تحت ستم رژیم است. کردها، بلوچ‌ها و عرب‌ها علاوه بر همه ستمها، ستم ملی را نیز تحمل می‌کنند. برای نیروهای پیشرو این خلقها امکانات بالقوه چشم گیری در این جنبش‌های خلقی نهفته است. در اینصورت مناسبات چریک در این مناطق با مردم از آغاز عملیات چه بسا که با مناسبات هسته چریکی با مردم محلی متفاوت بوده و از همان آغاز از حداقل حمایت مردم برخوردار گردد.

همچنین از توجه به سنتهای عشایری که در ایران سابقه تاریخی دارد نباید غافل بود. اگر امروز جریانهای چریکی نمی‌توانند کار خود را بر اساس این سنتها و یا تضادهای

خلفهای تحت ستم با رژیم قرار دهند بخاطر موقعیت و امکانات آنهاست. والا در هر مورد که چنین مبارزه‌ای درگیرد، جریانهای چریکی می‌بایست حداکثر کمک ممکن را به آنها بدهد. اکنون جا دارد به این پرسش که در مرحله فعلی ما از مبارزه مسلحانه چه می‌خواهیم، پاسخ داده شود.

مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی به چه نتایجی باید دست یابد؟

مقابله با دیکتاتوری شاه مهمترین هدف مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی است. از مبارزه مسلحانه انتظار داریم که در پروسه رشد خود بتواند موانعی را که دیکتاتوری در سر راه حرکت مردم ایجاد کرده از میان بردارد. البته این باین معنی نیست که در برابر مبارزه مسلحانه دیکتاتوری از بین رفته و جای خود را به شیوه دیگری از اعمال حاکمیت رژیم بدهد. این يك شق مسئله است. شق دیگر این است که مبارزه مسلحانه رشد کرده و بتواند نخست نیروهای بالفعل را عمدتاً متحد و یکپارچه سازد و سپس مردم را در يك جنبش توده‌ای بر ضد رژیم بسیج کند و از این راه علیرغم ادامه شیوه دیکتاتوری و حتی خشن‌تر شدن آن بتواند بر آن غلبه کند، باین ترتیب در حالیکه محتوای سیاسی مبارزه مسلحانه اساساً مقابله با دیکتاتوری است ولی این مقابله می‌بایست به دو هدف دست یابد: اول، متحد ساختن عمده‌ترین نیروهای بالفعل مردم در زیر يك شعار و يك مشی انقلابی که از آن زیر عنوان تثبیت مبارزه مسلحانه یاد می‌شود و دوم، بسیج توده‌ها که به معنی بحرکت در آوردن مردم در برابر رژیم زیر يك رهبری انقلابی است. این دو هدف یعنی تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده‌ها با هم پیوند ناگسستنی دارد. هنگامی میتوان مردم را بسیج کرد که بخش عمده نیروی فعال مخالف رژیم که پیش آهنگی پراکنده را تشکیل می‌دهند به مشی واحد انقلابی معتقد شده باشند و هنگامی می‌توان این نیروهای فعال را متحد ساخت که حرکت به سوی توده‌ها آغاز شده و اولین نتایج آن صحت مشی انقلابی را اثبات کرده باشد. بعبارت دیگر نمی‌توان مبارزه مسلحانه را صرفاً با تأکید بر جانبازی، شجاعت و قاطعیت چریک از نیروها و جریانه‌های فعال خواست که مشی مسلحانه را بپذیرند. این فداکاری و جسارت تنها در رابطه با محتوای انقلابی‌ای که این مبارزه دارد می‌تواند ارزش خود را اثبات کند. اگر چریک ضرورتهای جامعه خود را در این مرحله درک نکند و از دورن آنها شعارهای زنده‌ای بیرون نکشد نمی‌تواند جهت درستی به عملیات نظامی خود بدهد. در این صورت این عملیات علیرغم جانبازی چریک قادر نخواهد بود که در جامعه، یعنی بر رژیم، توده‌ها، و پیشاهنگ اثر جدی و استوار بگذارد. بنابراین لازمه اینکه مبارزه مسلحانه جای خود را در بین نیروهای فعال بگشاید باید بر محتوای انقلابی آن تکیه کرد. محتوایی که باید از ضرورتهای مرحله فعلی مبارزه ناشی شده باشد. تاکتیکهائی که برای تثبیت مبارزه مسلحانه بکار میرود از همان آغاز روی توده‌ها اثر می‌گذارد. هنگامیکه اولین عملیات چریکی ظاهر شد، مبارزه مسلحانه را در سطح جامعه مطرح کرد، و اثر جدی خود را روی جریانه‌های مبارزاتی موجود باقی گذاشت. باین ترتیب میتوان گفت تثبیت مبارزه

مسلحانه در حالیکه با بسیج توده‌ها رابطه متقابل دارد نسبت به آن تقدم زمانی دارد. عملیاتی که با رستاخیز سیاهکل مشخص می‌شود بیش از هر چیز در پی مطرح ساختن این مبارزه در سطح نیروهای موجود جنبش بود. در ایندوره همراه با عملیات نظامی مبارزه ایدئولوژیک در جهت تثبیت مشی انقلاب تشدید می‌شود و عملاً تا رسیدن به این هدف با پیگیری دنبال می‌شود. نتایجی که این عملیات بیار می‌آورد، شکست‌ها و پیروزیهای تاکتیکی‌اش، نیروهائی را که بمیدان می‌کشاند، افشاگری بیسابقه‌ای که از دیکتاتوری بعمل می‌آورد، از جمله عواملی است برای تثبیت مبارزه مسلحانه. اما در عین حال همه این عملیات، افشاگریها و اشکال دیگری از مبارزه که در پیش گرفته می‌شود از همان آغاز توده‌ها را از بی‌اعتنائی خارج کرده آنان را به‌موضعگیری می‌کشاند. لکن با ادامه مبارزه مسلحانه و با تکامل کنی آن موقع آن می‌رسد که عمده‌تاً روی تاکتیکی‌ها تأکید شود که توده‌ها را به‌مبارزه می‌کشاند.

به این ترتیب در دو مرحله تفاوت بر سر تأکیدی است که بر این هدف می‌شود: نخست تأکید بر تثبیت مشی است و سپس تأکید بر بسیج مردم به‌مبارزه. در مرحله نخست، عملیات خیره کننده نظامی شروع دوره جدیدی از مبارزه را به مردم اعلام می‌کند و از همه نیروهای پیشرو می‌خواهد که اشکال بی‌ثمر مبارزه را کنار بگذارند و مشی انقلابی را بپذیرا شوند. اهمیتی که ما برای سیاهکل قائلیم و آنرا رستاخیز می‌نامیم از این دیدگاه است. مردمیکه نزدیک به ده ده در زیر اختناق دیکتاتوری بسر می‌برند سرانجام موفق می‌شوند از دل خود اولین واحد چریک را برای مقابله با دیکتاتوری ظالمانه به‌وجود آورند.

با این رویداد تاریخی جنبشی که چند سال رشد جنینی خود را می‌گذرانند متولد می‌شود. مبارزه مسلحانه در برابر چشم تمام جریانهای سیاسی قرار می‌گیرد و آنانرا وادار می‌سازد که موضع خود را نسبت به آن روشن سازند. اعدام سیزده تن چریک، اعدام انقلابی فرسیو به تلافی آن، همه يك معنی می‌دهد: از امروز نیروئی در این جامعه متولد شده که با همه جوانی و کم تجربه‌گی خود قادر است نقطه عطفی در سیر تکاملی جنبش رهائی بخش باقی گذارد. در چنین شرایطی است که متن‌های مدافع مبارزه مسلحانه جان می‌گیرد و با ولع از جانب نیروهای جلب شده به‌سوی جنبش بلعیده می‌شود. والا در يك شرایط عادی، در شرایط خالی از پراتیک مبارزه مسلحانه این متن‌ها قادر نبود شور و شوقی در نیروهای فعال برانگیزد. از اینجاست که از دیرباز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمده‌تاً از راه پراتیک و نه صرفاً از طریق تئوری مورد توجه جریانهای معتقد به این مبارزه بوده است. مبارزه ایدئولوژیک در مقیاس وسیع خود تنها پس از مطرح شدن عملی مبارزه مسلحانه توانست به نتایج پیش بینی شده دست یابد. به نظر ما، تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل به معنی آنست که سازمانهای چریکی یا جریانهای سیاسی - نظامی که این مشی را اعمال می‌کنند، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال را به‌سوی خود جلب کنند و در بخش نظامی و در بخش سیاسی جنبش بتوانند رهبری خود را تثبیت کنند. باید این جریانها در پروسه تکامل

خود به عمده‌ترین جریان سیاسی مخالف رژیم، هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی تبدیل شوند. در اینصورت ما به هدف اول خود رسیده‌ایم. بدیهی است در حال حاضر گرچه در این راه گامهای امید بخشی برداشته شده، ولی هنوز تا هدف فاصله داریم و به همین دلیل باید تأکید بر تاکتیکهایی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه می‌کند ادامه یابد. بسیج توده‌ها به معنی به حرکت در آوردن مردم علیه رژیم است. حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم در آغاز از شکل قهرآمیز مبارزه فاصله دارد. در حالیکه پیشاهنگ اساساً بر مبارزه قهرآمیز متکی است مردم اصولاً به شیوه‌های مسالمت‌آمیز گرایش نشان می‌دهند. به این ترتیب بسیج مردم به معنی مسلح شدن آنان و یا توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه نیست. تنها در مراحل بعدی است که مردم آگاهی و توان لازم را برای بکار بستن فعالانه‌ترین شکل اعتراض یعنی شکل مسلحانه آن به دست می‌آورند و مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود. چنین تحولی به منزله تبدیل شدن مبارزه مسلحانه با مفهوم کنونی آن به نبرد توده‌ای است.

پیشاهنگ در شرایط فعلی با ترکیبی از مبارزه مسالمت‌آمیز با مبارزه قهرآمیز است که می‌تواند توده‌ها را به حرکت دعوت کند. باید بخواسته‌های اقتصادی مردم توجه شود و چریک به زندگی روزانه آنها داخل گردد. باید مبارزه بر ضد بی‌عدالتی با مبارزه در راه زندگی بهتر برای مردم، (نه زندگی بهتر پس از پیروزی بلکه رسیدن به شرایط بهتر زندگی همین امروز) تلفیق شود. مردم که در حال حاضر بیشتر دیکتاتوری را در برخورد رژیم با جریان‌های سیاسی پیشرو می‌بینند، هنگامیکه برای دریافت شرایط بهتر زندگی به حرکت در می‌آیند سر نیزه رژیم را روی سینه خود حس کرده، دیکتاتوری و ضرورت مبارزه با آن را به خوبی لمس می‌کنند.

با این توضیحات می‌توانیم بگوئیم هدفهای مبارزه مسلحانه در این مرحله عبارت است از پایان دادن به رکود جنبش که در دو پدیده: یکی بی‌عملی و تسلیم‌طلبی پیشاهنگ و دیگری سکون، نومیدی و تحمل ستم از جانب توده‌ها، نمودار شده بود. هنگامی که بخشی از جریانهای پیشرو به ضرورت مبارزه مسلحانه پی بردند و در صدد تدارک و اعمال این مبارزه بر آمدند، بین خود و توده‌ها فاصله‌ای حس کردند و دریافتند که رشد جنبش مستلزم کوتاه کردن این فاصله و نهایتاً از بین بردن این فاصله است. هنگامیکه پیشاهنگ با اتکاء به آگاهی خود با شور انقلابی در صدد درهم شکستن سدهای رژیم بر می‌آید و در همان حال توده‌ها در خمودی و بی حرکتی بسر می‌برند يك شبه تضاد در حالت این دو پدیده به چشم می‌خورد.

مبارزه مسلحانه می‌بایست این شبه تضاد را حل کند. می‌بایست پیشاهنگ را به توده خود متصل کند. در این جاست که گفته می‌شود پیشاهنگ از این راه نقبی به سوی توده می‌زند. مبارزه مسلحانه با اختناق و ترور دیکتاتوری که عامل عمده بی‌حرکتی و تسلیم توده‌هاست مقابله می‌کند و در شرایطی که مبارزه مسالمت‌آمیز نمی‌تواند جنبش را به ابعاد توده‌ای آن برساند با توسل به اعمال قهرانقلابی به مثابه عمده‌ترین وسیله بن بست را

می‌گشاید. در عین حال در چنین پروسه‌ای است که هدف دیگر این مبارزه یعنی ایجاد پیشاهنگ انقلابی جامه عمل می‌پوشد و در رشد و گسترش جنبش این پیشاهنگ به تکامل می‌رسد.

حال که هدفهای مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی مورد اشاره قرار گرفت باید بررسی کنیم طی سالیانی که از ظهور مبارزه مسلحانه می‌گذرد چه نتایجی از آن حاصل شده است. به عبارت دیگر برای درک مثبت بودن این مشی باید راندمان چند ساله آن مورد بررسی قرار گیرد. پس می‌پرسیم دست آوردهای مبارزه مسلحانه در سه سال گذشته چه بوده است؟

با این مسئله می‌توان دو نوع برخورد کرد: اول به این صورت که ببینیم از مبارزه مسلحانه چه انتظاری داشته‌ایم و بعد نتیجه بدست آمده را با این انتظارات مقایسه کنیم، و دوم به این طریق که موقعیت جامعه را در سه سالی که گذشته باقی از شروع این جنبش مقایسه کنیم و راندمان این مبارزه را محاسبه کنیم. در صورت نخست این اشکال جدی وجود دارد که همه معتقدان به مبارزه مسلحانه از این مبارزه يك شناخت و يك توقع نداشته و ندارند. هنوز عناصر و حتی جریانهای در حول و حوش یافت می‌شوند که معتقدند در مقطع سال ۴۹ موقعیت انقلابی وجود داشته و بنابراین جنبش مسلحانه (که از نظر ما بخشی از پیشاهنگ پراکنده فعلی خلق را تشکیل می‌دهد و از نظر این عده اغلب بمثابة کل پیشاهنگ تلقی می‌شود) با دست زدن به عملیات نظامی، انقلاب را آغاز کرده. معنی این اعتقاد این است که ما هم اکنون داریم پروسه انقلاب را از سر می‌گذرانیم. ما نمی‌دانیم این رفقا چگونه کمبود توده‌ها را در این مبارزه مسلحانه توجیه می‌کنند و حتی فقدان جنبشهای خودانگیخته را در گذشته و در حال نادیده می‌گیرند و یا چگونه تفاوت جنبش را در مرحله فعلی با «انقلاب» درک نمی‌کنند. آنچه غیر قابل تردید است اینست که با چنین اعتقادی می‌بایست مبارزه مسلحانه در این مدت که از ظهور آن گذشته تبدیل به يك نبرد توده‌ای شده باشد. داشتن چنین انتظاری از مبارزه مسلحانه در شرایط سال ۴۹ و حتی در شرایط فعلی نه تنها نادرست است بلکه خطرناک است. خطر در آنجا نهفته است که این توقع برآورده نمی‌شود و عناصری که چنین انتظاری دارند محکوم به یأس می‌شوند. عناصری که در شرایطی فعلی دست به مبارزه مسلحانه می‌زنند باید به خوبی موقعیت جنبش، خصلت اعمال قهر و هدفهای مبارزه مسلحانه را بشناسند و بدون هیچگونه اشتباه و توهمی به مبارزه‌ای سخت و طولانی بیاورند. این خصوصیتی است که هر فرد از يك جریان پیشرو مارکسیست لنینیست در برخورد با مبارزه مسلحانه باید داشته باشد. بهر حال در برخورد با مسئله حاضر، توقعها و انتظارات این عناصر از مبارزه مسلحانه با آنچه به دست آمده فاصله زیادی دارد. شناخت دیگری از مبارزه مسلحانه که بر واقعیت متکی است در مقایسه آنچه از این مبارزه بدست آمده و آنچه از آن انتظار داشته است فاصله عمیقی نمی‌بیند. ما برای اینکه در این بررسی هرچه بیشتر خود را از نظر به واقعیت نزدیک کرده باشیم طریق دوم را بر می‌گزینیم یعنی شرایط امروز را با دیروز

مقایسه می‌کنیم. ایرادی را که می‌توان به این شیوه بررسی گرفت این است که چگونه می‌توان در آنچه امروز هست سهم مبارزه مسلحانه را از دیگر عوامل تغییر شرایط جدا کرد؟

ممکن است کسی مدعی شود که اگر مبارزه مسلحانه در کار نبود امروز حتی شرایط بهتر از این بود که هست. ما در برخورد با این انتقاد می‌گوئیم عواملی که در تغییر شرایط اثر می‌گذارند دو دسته‌اند: عوامل عینی و ذهنی، عوامل عینی خارج از اراده و کنترل ما عمل می‌کنند.

بنابراین جنبش به مثابه يك عامل ذهنی می‌بایست حرکت این عوامل را محاسبه کرده و مشی خود را بر آنها متکی کند. بنابراین هیچگاه منکر نقش این عوامل در تعیین شرایط جنبش نبوده و نیستیم درست برعکس یکی از دلایل صحت مشی را در انطباق آن با تحول و رشد عوامل عینی تکامل اجتماعی می‌شناسیم. اما در برخورد با عوامل دیگر ذهنی در بررسی خود نشان خواهیم داد که این عوامل چه سهمی در بدست آوردن این نتایج داشته‌اند. بر اساس شرایط عینی و ذهنی انقلاب، در بررسی دست آوردهای سه ساله مبارزه مسلحانه ما سه زمینه را انتخاب می‌کنیم:

اول موقعیت توده‌ها دوم موقعیت رژیم و سوم موقعیت پيشاهنگ. می‌خواهیم به اختصار بگوئیم که در فاصله سالهای پس از سرکوب مردم تا ظهور جنبش و در سه ساله اخیر چه تغییراتی و در کدام جهت در این سه موقعیت به وجود آمده.

اثر مبارزه مسلحانه بر موقعیت توده‌ها در طی سه سال گذشته:

دست آوردهای مبارزه مسلحانه بطور کلی دو کیفیت دارند: آنچه به‌صورت کمیت قابل اندازه‌گیری است و آنچه به‌آمار در نمی‌آید. پدیده‌های قابل بررسی آنهایی هستند که در جامعه ظهور یافته‌اند یعنی قابل رؤیت و لمس ظاهرینند. آنچه امروز نهانی وجود دارد، آنچه در بطن جامعه در حال تکوین است با بینش عمیق‌تری قابل تشخیص است. ما از هر دو نوع پدیده‌ها سخن خواهیم گرفت.

در سال‌های ۴۲ تا ۴۹ توده‌ها به‌سکون و رکود فرو رفته بودند. زحمتکشان تقریباً هیچگونه حرکت اعتراضی نداشتند. روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند. مهمترین این حرکات در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوسرانی بود. دانشجویان نیروی عمده این اعتراضها بودند. تازه این اعتراضهای دانشجویی اغلب در رابطه با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه و یا حیات جنینی مسلحانه بود. اگر این عامل را نخواهیم به‌حساب بیاوریم باید بگوئیم که اعتراضهای عمومی نزدیک به‌صفر بود. در این سه سال ما شاهد اعتصابهای کارگری پراکنده‌ای بوده‌ایم که از مجموع اعتصاب‌های دوره قبل چند بار بیشتر بوده است. جالب اینجاست که این اعتصابها حاصل عقب نشینی دیکتاتوری و پیدا شدن امکانات شبه دموکراتیک (مثل سالهای ۳۹ تا ۴۲) نبوده و درست به‌موازات رشد سریع شبه دموکراتیک (مثل سالهای ۳۹ و ۴۲) نبوده و درست به‌موازات رشد سریع خشونت و اختناق رژیم رشد کرده است. اعتصاب جهان چیت، شرکت واحد، پالایشگاهها و چندین اعتصاب دیگر کارگری در این سه سال روی داده که در برابر اغلب آنها رژیم به‌خشونت متوسل شده است.

طی سه سال گذشته تظاهرات دانشجویی تقریباً هیچگاه قطع نشده اغلب دانشگاهها هر سال تعطیل شده و دانشجویان در برابر اعمال خشونت رژیم از خود مقاومت نشان داده‌اند. اینها آن نمودهائی است که به‌آمار در می‌آید. اما مهمتر از اینها تغییری است که در مناسبات توده‌ها با جنبش روی داده است. آنچه از مبارزات دوره‌های قبل در ذهن مردم مانده بود عبارت بود از شکست، تسلیم‌طلبی و باز شکست. توده‌ها نه تنها همواره در پشت سر رهبری خود شکست خورده بودند، بلکه بارها شاید تسلیم‌طلبی رهبران، سازش و از میدان گریختن آنها بوده‌اند. این پدیده در مردم بی اعتقادی به‌مبارزه، بی اعتقادی به‌عناصر پیشرو و بی اعتقادی به‌نیروی خود را به‌وجود آورده بود. جنبش مسلحانه طی سه سال مبارزه خونین به‌این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده زد. مردم اینک پس از مبارزات خونین پیش خود می‌گویند: این بچه‌ها، چیز دیگری هستند. مردم اینک اعتقاد دارند که

چریکها اگر کم تجربه‌اند، اگر با دشمن بسیار نیرومند سر و کار دارند ولی عزمی استوار دارند و در برابر دشمن سازش نپذیرند. مردم با چریکها ابراز همدردی می‌کنند. آنها را از خود می‌دانند. گرچه هنوز به حمایت مادی از آنان بر نخاسته‌اند اما طی سه سال گوش به‌زنگ حیات و ممات آنها بوده‌اند. مردم با انتقال اخبار و پخش صدها شایعه به‌سود چریکها رژیم را به‌ستوه آوردند. هر چریکی که از پای درآمده به‌دنبال خود افسانه‌های قهرمانانه باقی گذاشته. به‌دنبال حمله به‌پاسگاه سیاهکل و حتی پس از اعدام سیزده نفر، جنگلها مملو از چریک شد. پس از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای ۹ نفر چریک فراری مردم با ساختن ده‌ها لطیفه رژیم را به‌مسخره گرفتند. پویان پس از شهادت بارها زنده شد. صفاری در جنگ و گریزهای خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام شهادت ساعتها يك تنه با دشمن جنگید. مهرنوش با مسلسل از بامی به‌بامی می‌جست و عوامل دشمن را از پای در می‌آورد. زبیرم افسانه‌های ملی را در جوانمردی و انساندوستی بار دیگر زنده کرد. اینها نشانه‌های مثبتی از همدردی و علاقه مردم نسبت به‌مبارزه مسلحانه است. مردمی که همواره خود را پاک‌باخته مغبون می‌یافتند، این‌بار عنصری را در برابر دشمن خود می‌بینند که مرگ را به‌بازی می‌گیرد و بی‌آنکه چشم‌داشتی به‌مردم داشته باشد تا آخرین نفس در راه عدالت می‌جنگد. این پدیده‌ای نیست که در حیات جامعه اثر نگذارد. مردم نمی‌توانند برای همیشه در برابر این عنصر بی‌تفاوت بمانند. به‌این ترتیب در این سه سال نه تنها ما شاهد رشد فعالیت مردم بر ضد رژیم بوده‌ایم، بلکه فاصله بین توده‌ها و جنبش کوتاه تر شده و یخ جدائی در برابر شور انقلابی در حال ذوب شدن است. مردم که در گذشته چیزهائی از درنده خوئی رژیم می‌شنیدند اینک با چشم خود چهره بدون ماسک رژیم را می‌بینند. آنها حتی قدمی جلوتر رفته‌اند و سر نیزه دیکتاتوری شاه را روی پوست خود احساس می‌کنند. رژیم هیچگاه طی دو دهه گذشته این چنین نزد توده‌ها رسوا نبوده است. دیگر اعتصاب عناصر پیشرو به‌خاطر عوام فریبی رژیم خرد نمی‌شود. گرچه فشار، خشونت و ستم افزایش یافته ولی دیگر رژیم هیچ امیدی به‌فریب دادن مردم ندارد. دیگر برنامه‌های عوام فریبانه قادر نیست چشم مردم را تیره سازد. مردم اینک دشمن خود را بهتر از پیش می‌شناسند. هنوز از او هراس دارند، اما دیگر در برابر این دشمن تنها نیستند. این دگرگونی در توده‌ها حاصل رشد تضادهای سیستم واثری است که جنبش مسلحانه روی این تضادها گذاشته است. اگر جنبش نمی‌بود، تضادها می‌توانستند مدتها به‌رشد خاموش خود ادامه دهند. اما اینک پیشاهنگی در میدان است که رشد این تضادها را تسریع می‌کند و نیروهائی را که در دو طرف تضاد قرار دارند به‌برخورد می‌کشانند. اینهاست دگرگونی‌هائی که در موقعیت توده‌ها پیش آمده. بی‌شك اینها گامی است در جهت تدارك شرایط انقلاب. این نتایج را حتی مخالفان مبارزه مسلحانه نمی‌توانند به‌آسانی انکار کنند. اما در حالیکه این نتایج نسبت به‌آنچه قبلاً بود چشمگیر است در برابر آنچه باید در آینده به‌آن دست یابیم ناچیز می‌نماید. در آینده باید توده‌ها در ابعاد وسیعتری، به‌صورت متحد بر ضد دشمن خود دست به‌حرکت

۶۶ نبرد با دیکتاتوری

پزنند. جنبش باید رهبری مردم را به دست بگیرد. سرانجام باید مردم به مبارزه قهرآمیز با رژیم روی آورند.
در برابر چنین دورنمایی است که باید از نتایج بدست آمده دچار غرور نشویم. باید به این نتایج پربها. ندهیم و با هوشیاری به مبارزه خود ادامه دهیم.

اثر مبارزه مسلحانه بر رژیم و طبقه حاکم و امپریالیستهای حامی آنها.

رژیم دیکتاتوری پس از سرکوب تاریخی ۳۲ تا ۳۴ هیچگاه تا ظهور جنبش مسلحانه با يك جریان داخلی خطرناك روبرو نبوده. رژیم که توانسته بود حزب توده و جبهه ملی را، با آن همه نیرو و امکان، حداکثر ظرف دو سال سرکوب کند، این بار با جنبشی روبرو شد که به تدریج امید غلبه بر آنرا دارد از دست می‌دهد. رژیم که در آغاز فکر می‌کرد با يك ضربه جنبش را در نطفه خفه خواهد کرد. به تدریج دریافت که با حریف پیگیری و خطرناکی روبروست. لاف و گزافهای اولیه رژیم جای خود را به تدارك طولانی و همه جانبه سرکوب داد. «کمک آشپزهای آرتش شاهنشاهی» جای خود را به «کمیته مشترک» نیروهای مخصوص، گاردهای مختلف که به قیمت اجیر کردن ده‌ها هزار نفر نیرو و صرف میلیاردها خرج به وجود آمده‌اند، دادند. تلویزیونها، رادیوها، روزنامه‌ها، نمایندگان مجلس، خود شاه و همه نوکرانش ۳ سال است به جنبش مسلحانه حمله می‌کنند. پس از جنگ رادیونی ایران و شوروی و ایران و مصر و ایران و عراق چنین حمله گسترده‌ای بی سابقه بوده است. اهمیت موضوع در این است که این بار هدف حملات يك جنبش کاملاً داخلی است. در این فاصله هر روز دیکتاتوری شاه چهره خشن‌تری به خود گرفته، هر روز ماسک رژیم بیشتر دریده شده است. رژیم به مثابه دشمن آشکار مردم ایران و ژاندارم بی آرم امپریالیست‌ها در منطقه شناخته شده است.

در این میان از جمله عواملی که به جنبش کمک کرده جنبشهای انقلابی منطقه و تضادهای منطقه‌ایست. جنبش فلسطین و جنبش ظفار نقش چشمگیری در افشای چهره رژیم در منطقه داشته‌اند. به خصوص جنبش ظفار تبدیل به باتلاق کوچکی برای رژیم شده که می‌تواند گسترش یابد و پایه‌های رژیم دیکتاتوری سلطنتی را به لرزه در آورد. رژیم دیگر نزد افکار عمومی جهان هیچ حیثیتی ندارد. بیشک دیکتاتوری شاه یکی از خون آشام‌ترین دیکتاتورهای جهان معرفی شده است. دیگر امیدی برای جبران مافات نیست. در برابر جنبش مسلحانه و جنبشهای انقلابی منطقه، نقش فردی شاه هر روز عمده‌تر شده است. مشاوران سیاسی و رجال نظامی همه به درجه نوکران در خانه «خان» تنزل کرده‌اند. شاه و خانواده سلطنتی مهم‌ترین و بیشترین سودها را به جیب خود می‌ریزند. ضرورت اعمال خشونت هرچه بیشتر ابعاد بی سابقه‌ای به دیکتاتوری فردی بخشیده است. این امر تضادها را در درون طبقه حاکم و جناحهای امپریالیستی تشدید کرده است. سرمایه داران از خود می‌پرسند: آیا راهی به جز دیکتاتوری خشن شاه برای حفظ سیستم وجود ندارد؟ آیا باید حیات سیستم را فدای خودکامگی شاه و خانواده او کرد؟ جناحهای ناراضی امپریالیستی با این صداها همراه می‌شوند. آنها می‌پرسند: که آیا هنگام آن نرسیده تا دیکتاتوری را مانند نگودین دیم و امثال او فدای مصالح خود سازیم؟ البته در منطقه ما این عمل جسارت آمیز و

خطرناك است. معذالك شاه زیر فشار قرار می‌گیرد تا راه‌های عاقلانه‌تری برای حفظ سیستم بیابد. این نیز نمود دیگری از تشدید تضادهای درونی سیستم است. آیا مبارزه مسلحانه در این میان نقش نداشته است؟ آیا دریدن ماسکهای رژیم، رسوا کردن آن نزد مردم جهان حاصل مبارزه مسلحانه نیست؟ رژیم که همواره عادت داشت جنبش را با مشی مسالمت‌آمیز آن در برابر اعمال قهر ضد انقلابی خود مات کند، رژیم که از شبکه‌های سیاسی با تمسخر یاد می‌کرد و می‌رفت که مبارزه مسلحانه را نیز در سیمای «پایگاه دهقانی» آن به‌مسخره بگیرد، سزای خود را دید و درست هنگامیکه فکر می‌کرد همه چیز بر وفق مراد است با ضربه خیره‌کننده چریك روبرو شد.

مبارزه قهرآمیز از سوی چریك به رژیم تحمیل شد. قهر ضد انقلابی با قهر انقلابی روبرو گشت. رژیم به‌میدانی کشیده شد که همواره از کشیده شدن به آن در هراس بود. اینك این دیکتاتوری شاه است که با رسوائی در برابر جنبش به‌خود می‌پیچید و هر روز چهره واقعی خود را آشکارتر می‌کند. جنبش در مصاف با رژیم دوره حساسی را می‌گذراند، دوره‌ای که طی آن نیاز به‌عزمی استوار و اعصابی پولادین دارد. برای عناصر آگاه این اراده پولادین حاصل آگاهی و ایمان انقلابی آنهاست. آمادگی برای ادامه مبارزه تا هر وقت که لازم باشد. دشمن باید بداند که چریك به‌مبارزه ادامه خواهد داد، حتی اگر تا آخرین فرد گروه‌های سیاسی نظامی موجود شهید یا اسیر شوند. دیری نمی‌گذرد که جنبش نیروی تازه‌ای را جانشین آنها خواهد ساخت. شرایطی که مبارزه مسلحانه را ایجاب کرده است نیروها و سازمانهای لازم آنرا پیاپی می‌افزایند. سرانجام این رژیم است که از پیروزی نومید خواهد شد نه چریك که نماینده مردم در برابر رژیم است.

در آینده، در برابر رشد و گسترش مبارزه مسلحانه باید رژیم بیش از پیش موقعیت خود را از دست بدهد. هنگامی فرا می‌رسد که دستگاه‌های اجرایی در دل اعتراف می‌کنند که پیروزی غیر ممکن است.

این يك نقطه عطف استراتژيك است. ما هنوز به‌این نقطه نرسیده‌ایم اما از آن فاصله زیادی نداریم. سرانجام باید به‌آنجائی برسیم که رژیم در میان تضادهای خود غرق شود. هر کس و هر دستگاهی به‌فکر نجات خود و پرکردن جیب خود خواهد افتاد. گسترش نیروهای مسلح و بال رژیم خواهد شد. جنبش باید در آینده به‌چنین موقعیتی دست یابد.

نتایجی که مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ به جای گذاشته

جریانهای سنتی در برابر اختناق و اعمال قهر ضدانقلابی رژیم از مبارزه بازمانده و کوششهای آنان محدود به حرکات نارسا و پراکنده ای شده بود که به هیچوجه قادر به پیوند دادن حرکات مردم با یکدیگر و ایجاد یک جنبش یکپارچه علیه رژیم نبود. قبلاً به این نحوه برخورد جبهه ملی، حزب توده و سازمانهای مشابه آنها اشاره کردیم. در اینجا کافیهست به آخرین سالهای قبل از ظهور جنبش مسلحانه نظری بیاندازیم و موقعیت جریانهای پیشرو را که مسئولیت آگاه ساختن مردم و هدایت حرکات آنان را به عهده داشتند مورد بررسی قرار دهیم.

طی چند سال آخر دوره مورد بحث (۴۲-۴۹) جناحهای مختلف جبهه ملی هیچگونه نمود سیاسی نداشتند. جریانهای وابسته به جناح چپ این جبهه نیز ناگزیر از سکوت شده بودند. تنها عناصر مبارزی که خواستار ادامه حرکت بودند از این جریانها جدا شده و به جنبشی که در حال رشد جنبشی خود بود پیوسته بودند. حزب توده پس از آشکار شدن نقش پلیسی شبکههای داخلی خود بیش از پیش به بی عملی دچار شده و نومیدانه به تبلیغات کم رنگ رادیویی که کمتر شنونده ای می یافت، ادامه می داد. طی ایندوره تنها جریانهایی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند، حتی اگر برخی از آنها اعتقادی روشن و شناختی دقیق از مبارزه مسلحانه نداشتند، در برابر رژیم مقاومت می کردند و حتی در هنگام بازداشت یا شکست خود نیز از مواضع مردم در برابر رژیم دفاع می کردند. معذالک این جریانها که در مرحله ای از تدارک یا در آغاز حرکت خود ضربه می خوردند قادر نبودند شناخت روشنی از «پیشاهنگ» به مردم بدهند. درست در آستانه ظهور جنبش مسلحانه، رژیم با برپا ساختن چند «شوی» امنیتی روحیه مردم و به خصوص جریانهای مخفی مبارز را زیر ضربات خود گرفته بود و تخم یأس و بدبینی را در بین آنها پراکنده می ساخت. عده ای از سردمداران سازمانهای خارج از کشور که مدعی رسالت انقلابی در زیر شعارهای «چپ نما» بودند درست در همین آخرین سال، دستهای خود را در برابر رژیم بلند کرده و به دیگران نیز فرمان تسلیم بلاقید و شرط می دادند. برای اینکه بدانیم اینک چه داریم، باید این خاطرات دردناک را یادآور شویم.

عناصر و جریانهایی که بار مبارزه را به دوش گرفته بودند در یک چنین جو نومید کننده ای قرار داشتند، که شاهد تولد خونین جنبش مسلحانه شدند.

درست هنگامی که رژیم کمتر از هر وقت انتظار داشت، از دل مردمی که محکوم به شکستهای ابدی شده بودند، آتشفشانی سر به طغیان برداشت. نفسها در سینه حبس شد.

در میان بهت دوست و دشمن عنصری پا به میدان گذاشت که مردم تا کنون از وجود آن بیخبر بودند. ضربات وحشیانه رژیم با ضربات متقابل پاسخ داده شد. جانبازی و جسارت چریک مردم و همه عناصری را که به نحوی با مبارزه سر و کار داشتند به حیرت تحسین آمیزی واداشت. از آن پس چه شده است؟ رژیم وعده نابودی این نیرو را می داد ولی هرچه می گذشت، ناگزیر اعتراف به شکست خود در انجام وعده اش می کرد. در این سه سال بیش از صد تن در برخورد با عناصر سرکوب، در کوه، خانه، خیابان و میدانهای تیر از پای در آمدند. صدها تن در زیر پرچم مبارزه مسلحانه بر ضد دیکتاتوری شاه جنگیده اند و در تمام مراحل مبارزه از آرمانهای خود دفاع کرده اند. در این مدت اولین جریانهای چریکی که جلوتر از همه آنها «چریکهای فدائی خلق» و «مجاهدین خلق» قرار دارند خود را تثبیت کرده اند. امروز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه را که در این جریانهای کوچک و بزرگ شکل می گیرند، می شناسند و به عنوان مهمترین دشمن رژیم از آنها نام می برند. اینها حقایق غیر قابل انکار است. جنبش که در دوره قبل تنها يك جریان اقلیت بشمار می رفت در این مدت تبدیل به مهمترین جریان در بین نیروهای فعال بشمار می رود. همراه با آغاز عملیات مسلحانه مبارزه ایدئولوژیک در درون پیشاهنگی که خصلت آن پراکندگی و عدم وحدت در مشی مبارزه بود آغاز شد. مبارزه با نظرات تسلیم طلبانه، با گرایشهای رفرمیستی و برخورد غیر فعال و مکانیکی با مسئله مبارزه و انقلاب، اولین هدفهای این مبارزه ایدئولوژیک بود.

اپورتونیسیم راست جنبش را متهم به ماجراجویی می کرد و از شکستهای تاکتیکی برای اثبات خود بهره می جست، اینجا دیگر می بایست نه تنها عناصر پیشرو بلکه توده ها در جریان مبارزه درونی جنبش قرار بگیرند. بنابراین جنبش مانعی نمی دید که در حالیکه با مسلسل و نارنجک به دشمن خلق یورش می برد با برداشتی خلاق از مارکسیسم - لنینیسم به اپورتونیسیم بتازد. این مبارزه تا امروز ادامه دارد و در آینده نیز بیگمان مطابق ضرورتها و اولویتها ادامه خواهد یافت.

آنچه ما بدست آورده ایم این است که جنبش مسلحانه به مثابه مرحله ای از جنبش رهائی بخش خلق اکنون بخش مهمی از جنبش عمومی مردم به حساب می آید. اینك این جنبش به قیمت ده ها شهید و صدها اسیر توانسته است خود را به مردم معرفی کند. مردم اینك نیروئی را می بینند که می توانند به آن اعتماد کنند. این تحول چشمگیر در کیفیت پیشاهنگ و مناسبات او با مردم است. از نظر کمی ابعاد نیروهای فعال که بازگو کننده مفهوم پیشاهنگ خلق هستند، چندین برابر شده است. در حالیکه طی دوره قبل تنها کمتر از ده گروه و جریان مبارز با سرکوب روبرو شده و حاصل این سرکوب بطور متوسط وجود سیصد زندانی سیاسی و کمتر از ده نفر شهید بوده است، طی سه سال اخیر بیش از سی جریان کوچک و بزرگ مبارزاتی با دشمن روبرو شده اند و حاصل سرکوب رژیم بطور متوسط سالانه دو هزار و پانصد زندانی و نزدیک به دویست تن شهید بوده است. علاوه بر

این جنبش در سطح نسبتاً وسیعی در سراسر کشور، در شهرهای کوچک و بزرگ گسترش یافته است. این رشد چشمگیر در شرایطی به عمل نیامده که دیکتاتوری عقب نشسته باشد (مثل سالهای ۲۹ تا ۴۲) و امکاناتی برای حرکات سیاسی پیدا شده باشد. این رشد سریع در شرایطی حاصل شده که هر روز خشونت دیکتاتوری افزایش یافته، شکنجه ابعاد کاملاً بیسابقه پیدا کرده (تنها چندین نفر در زیر شکنجه جان سپرده‌اند). سیستم کنترل، مراقبت و تعقیب بهمرزهای نهائی خود در جهان رسیده. رژیم منکر هرگونه حقی برای مردم شده و خودکامگی، تجاوز و وحشیگری به حد غیر قابل تصویری رشد کرده است. در چنین شرایطی کدام عامل امکان چنین گسترش را به مبارزه داده است؟ به نظر ما بدون هیچ تردید این حاصل مبارزه مسلحانه، این شیوه انقلابی است که کاملاً با شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما متناسب بوده است. از این حیث مبارزه مسلحانه توانسته است به میزان قابل توجهی به هدفهای پیش بینی شده دست یابد. معذالک در سطح کل جنبش و بطور اخص در میان پیشروترین جریانها اشتباهات، نارسائیه‌ها و حتی گرایشهای ناسالم دیده شده است. هر کس چشم خود را به این اشتباهات و گرایشهای ناسالم بیند نه تنها مدافع مبارزه مسلحانه بلکه مسخ کننده و ویرانگر آن خواهد بود. هم بدین سبب است که مبارزه با این گرایشهای ناسالم در سطح جنبش و بویژه در سازمان چریکهای فدائی خلق که عمده‌ترین جریان مارکسیستی جنبش است، وظیفه تمام مبارزان به خصوص مارکسیست لنینیست‌ها است. مبارزه مسلحانه بر پیشاهنگ اثر مثبت غیرقابل انکار گذاشته ولی پیشاهنگ ما هنوز مراحل ابتدائی حیات خود را می‌گذراند. در اینجا نیز باید بگوئیم آنچه بدست آورده‌ایم قابل پذیرش است و اما در مقابل آنچه باید بدست بیاوریم چیز بزرگی نیست. جریانهای مارکسیست لنینیست جنبش مسلحانه باید در پروسه تکامل خود به سازمانی واحد، با تجربه و قدرتمند تبدیل شوند. باید در رابطه با افزایش فعالیت مردم از آن جمله طبقه کارگر این سازمان (یا سازمانها) به پیش آهنگ متحد و انقلابی طبقه کارگر تبدیل شوند، پیشاهنگی که می‌کوشد با در پیش گرفتن صحیح‌ترین برنامه استراتژیکی و تاکتیکی، با شناختی درست شرایط و دادن بهترین پاسخها به ضرورت‌های جامعه و جنبش رهائی بخش به پیشاهنگ همه خلق تبدیل شود. ما هنوز تا رسیدن به چنین هدفی فاصله داریم. معذالک دوری ما از هدف نباید موجب سهل انگاری ما نسبت به هدف شود. وحدت نیروهای وابسته به طبقه کارگر امری نیست که خود بخود فراهم شود. در عین حال نمی‌توان از طریق مذاکرات «میز گرد» به آن دست یافت.

مبارزه ایدئولوژیک خستگی ناپذیر، درک ضرورت و اهمیت وحدت این نیروها در تعیین سرنوشت انقلاب و کوشش خستگی ناپذیر در انجام رسالت انقلابی در برابر مردم، اینهاست عواملی که در یک پروسه مبارزاتی ما را به عالی‌ترین مرحله تکاملی پیشاهنگ طبقه کارگر رهنمون خواهد کرد. چنین پیشاهنگی در طی مراحل یک پروسه قهرآمیز، اساساً خصلت سیاسی نظامی خود را حفظ کرده فرم و محتوای ویژه‌ای خواهد داشت.

همچنانکه پیشاهنگ طبقه کارگر حتی در فرم معین حزب طبقه کارگر، در هر مرحله از يك جنبش و در هر سرزمین بنا به شرایط تاریخی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آن و بنا بر وظایف و رسالتی که این حزب برعهده گرفته است ویژگی خود را دارد. چنین است دورنمای کامل پیشاهنگ طبقه کارگر در آینده جنبش ما. دورنمایی که از هم اکنون آنرا باید بشناسیم و آگاهانه و استوار به سوی آن گام برداریم. مسئله رهبری جنبش رهائی بخش امری نیست که جریانهای مارکسیستی در حرف از هم اکنون مدعی آن شوند. نیروهای ناسیونالیست با ایدئولوژی بورژوازی ملی و ایدئولوژی التقاطی خرده بورژوائی در جنبش رهائی بخش نقش تاریخی دارند و مدعی طبیعی رهبری جنبش رهائی بخش بشمار می روند.

مارکسیست لنینیستها که در حال حاضر نماینده جنبش کارگری هستند تنها در پروسه مبارزه است که می توانند و می بایست شایستگی خود را برای احراز رهبری جنبش اثبات کنند. مادامیکه این نیروها پراکنده، دچار دسته بندیهای خرده بورژوازی و نارسائیه و انحرافات اصولی هستند نمی توانند رهبری طبقه کارگر را بدست گیرند چه رسد به رهبری همه خلق را. معذالك برای جریانهای انقلابی مارکسیست لنینیست یعنی آنها که به شناخت دیالکتیکی از شرایط خود دست یافته و به مشی انقلابی در مبارزه عمل می کنند، امر تأمین هژمونی طبقه کارگر در جنبش رهائی بخش هدفی مهم بشمار می رود. تنها راه رسیدن به این هدف اتخاذ شیوه انقلابی مبارزه و سخت کوشی آگاهانه در جهت این هدف است. بنابراین کوشش در راه تأمین رهبری طبقه کارگر از کوشش در راه رهبری همه خلق جدا نیست و راه دست یافتن به آن اساساً مبارزه پیگیر و اصولی با دشمن خلق و طبقه و فرعاً مبارزه ایدئولوژیک پیگیر در درون جنبش کارگری و جنبش رهائی بخش با هر گونه انحراف به چپ و راست و فرصت طلبی است.

ظاهراً با بیان آخرین مطالب بحث ما در باز شناختن مبارزه مسلحانه پایان یافته ولی هنوز يك مسئله مهم مانده که باید به آن پاسخ داده شود. مسئله این است که نارسائیها و احیاناً گرایشهای نادرستی را که در جنبش مسلحانه بروز کرده بشناسیم و حداقل خصوصیات عمده این گرایشها و ضرورت مبارزه با آنها را مورد بحث قرار دهیم.

خصوصیات عمده اپورتونیسیم در جنبش ما کدام است و راه مبارزه با آن چیست؟

به نظر ما این مسئله دارای اهمیت زیادی است، به خصوص در شرایطی که هنوز مشی انقلابی نتوانسته است برتری بی چون و چرا در جنبش عمومی پیدا کند و مبارزه ایده‌تولوژیک با حدت و شدت باید همراه با مبارزه سیاسی ادامه یابد. مبارزه ایده‌تولوژیک مانند مبارزه با دشمن در شرایط و مراحل مختلف از فرم و محتوای متنوعی تبعیت می‌کند. در شرایطی این مبارزه اساساً به صورت مبارزه درونی حزب در می‌آید. در شرایط دیگر به صورت مبارزه بین جناحها و جریانهای مختلف یک جبهه^۱ و در شرایطی مثل موقعیت فعلی ما به صورت مبارزه‌ای چند جانبه از سوی گروهها و جریانهای مختلف و گاه جناحهای داخلی یک سازمان یا گروه ظاهر می‌شود. از آنجا که در حال حاضر جریانهای وابسته به ایده‌تولوژی طبقه کارگر در یک حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند بنابراین مبارزه با اپورتونیسیم نمی‌تواند در چارچوب داخلی یک سازمان و یا در درون سازمانهای مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح کل جنبش بدون قید و شرط گسترش می‌یابد. از سوی دیگر مبارزه در راه رسیدن به مشی انقلابی تنها به جریانهای مارکسیست لنینیست محدود نمی‌شود. هرگونه مشی نادرست که جنبش را از راه خود منحرف سازد و نیروهای ارزنده مردم را بهدر دهد، خواه از جانب نیروهای ناسیونالیست پیش گرفته شده باشد خواه از جانب جریانهای مارکسیست - لنینیست حمایت شود باید ریشه کن گردد. بنابراین مبارزه ایده‌تولوژیک میدان بازمه و وسیعتری پیدا می‌کند. با این توضیح مقدماتی نگاهی به گذشته نزدیک مبارزه ایده‌تولوژیک می‌اندازیم.

حزب توده به مثابه مهمترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت. معذالک این رسالت پیشاهنگی به منزله انقلابی بودن حزب توده نبود. زیرا همه می‌دانیم که این حزب دچار اپورتونیسیمی ریشه دار بود که سرانجام طبقه کارگر و همه خلق را به شکست استراتژیک کشاند و پس از این شکست حزب توده نقش پیشاهنگی خود را از دست داد و به یک سازمان اساساً در مهاجرت که خود را رسماً مارکسیست لنینیست می‌داند و داعیه رهبری طبقه کارگر را دارد، تبدیل شد. در این دوره از حیات خود حزب توده بیش از گذشته در غرقاب اپورتونیسیم غوطه خورده، علیرغم امکانات بین‌المللی که در اختیار داشته کمتر از هر وقت دیگر به جنبش خدمت کرده است. اگر آسیبهای دهساله تشکیلات پلیسی داخلی این حزب را به حساب آوریم آنوقت متوجه می‌شویم که چگونه اپورتونیسیم ریشه‌دار درون حزب طی یک مدت طولانی از جانب دشمن به بازی گرفته شده است.

عمده‌ترین خصلت اپورتونیزم حزب توده در این سالها عبارت است از:

(۱) برخورد مکانیکی با مسئله مبارزه و دچار شدن به سیاستی غیر فعال در برابر شرایط جامعه و عملاً منتظر ماندن تا شرایط خودبخود و یا بر اثر دخالت عواملی که ارتباطی به حزب ندارد، بهبود یابد. این برخورد مکانیکی که بی‌عملی نام گرفته است هرگونه رسالت انقلابی و نقش آگاه سازنده حزب توده را نقض می‌کند و با داعیه رهبری حزب مغایرت دارد.

(۲) حزب توده به دنباله روی بی‌چون و چرا از سیاست دولت شوروی در ایران ادامه داده و با تغییرات این سیاست موضع تبلیغاتی خود را در برابر رژیم تغییر داده است. (۳) بنابر گرایشهای نیروهای داخلی گاه و بیگاه سعی کرده است در تبلیغات (که مهمترین نمود حیات این حزب بوده است) از این زمینه‌ها برای کسب وجهه استفاده کند و در نتیجه در حرف مواضع مختلفی را بدون توجه اصولی اتخاذ کرده است.

با ظهور جنبش مسلحانه حزب توده احساس کرد اینبار با نیرویی سر و کار دارد که مبارزه با آن بسیار دشوار است. این دشواری از این واقعیت ناشی می‌شود که جنبش مسلحانه سخت به دشمن یورش می‌برد و بدون هیچ تردید و تزلزلی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود دفاع می‌کرد.

پس حزب توده نخست با این «جوانان کم تجربه» ابراز همدردی کرد و به «انتقاد پدرانه» از آنها پرداخت و سپس به تدریج که خطر منفرد شدن خود را بیشتر احساس کرد به حملات خود افزود تا آنجا که این حرکات را رسماً ماجراجویی خرده بورژوازی و حتی آب به آسیاب دیکتاتوری ریختن نامید. در این مرحله چهره راست و سازشکارانه اپورتونیزم به وضوح از خلال تبلیغات و تعلیمات حزب توده در خطوط زیر نمایان است:

(۱) شناخت حزب توده از سیستم سرمایه داری وابسته و بورژوازی کمپرادور شناختی نادرست است. علیرغم اینکه به کمپرادور بودن بورژوازی و وابسته بودن سیستم اذعان دارد معتقد است که این سیستم سرانجام به دموکراسی بورژوازی یا چیزی شبیه آن روی خواهد آورد. در اینجا حزب توده از درک تفاوت‌های این سیستم با سرمایه داری غربی عاجز است و بیهوده انتظار اعطای حقوق اساسی و دموکراتیک را از جانب رژیم می‌کشد. به این دلیل حزب توده با نوعی امیدواری تقاضای آزادی فعالیت‌های سیاسی و سندیکائی را می‌کند و بیهوده شرایط بیمه‌های اجتماعی کارگران و مانند آنرا خواستار می‌گردد.

(۲) حزب توده معتقد است که باید در شرایط حاضر مبارزه تنها در شکل مسالمت آمیز آن انجام پذیرد. این دگم از یکرشته استدلالها و برداشتهای روزیونیستی ناشی می‌شود. عوامل سازنده این دگم عبارتند از: الف) مبارزه طبقه کارگر باید مراحل سه گانه مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون و چرا بپیماید. در این استدلال اولاً روی تمام پروسه‌ای که طبقه کارگر و همه خلق ما طی چند دهه از سر گذرانده اند (از جمله به آنچه که خود حزب توده طی بیش از دوازده سال گذرانده) خط بطلان کشیده شده

و ثانیاً به تکامل مبارزه طبقاتی و اشکالی که در شرایط مختلف به خود می‌گیرد بی توجهی شده است.

ب) حزب توده امکان گذار مسالمت‌آمیز به حاکمیت را اساساً پذیرفته و امیدوار است با اتکاء به قدرت جهانی سوسیالیسم بدون دردسر و خونریزی به حاکمیت برسد.

ج) حزب توده هرگونه توسل به قهر را مادامی که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده انحراف از مارکسیسم لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرده بورژوازی می‌شناسد. این حزب قادر به درک این واقعیت نیست که اولاً پیشاهنگ موظف است فعالانه در تسریع این شرایط شرکت کند و نقش جنبش می‌تواند و باید در خلق شرایط انقلاب به حساب آید. به این ترتیب حزب توده در شرایط حاضر مخالف جدی کاربرد قهر انقلابی برای تسریع شرایط عینی و ذهنی انقلاب است.

۳) حزب توده علیرغم تجارب طولانی جنبش کارگری، نسبت به رابطه این جنبش با جنبش رهایی بخش هنوز یکتوع یکپارچه نگری طبقاتی است و نوعی اکونومیسیم بر حزب مستولی است. اگر برخی جریانهای تازه مارکسیست شده دچار چنین پدیده‌ای که می‌توان آنرا نوعی «کارگر زدگی» نامید، شوند امر بعیدی نیست ولی تأثیر انگیز است که حزب توده علیرغم کهولت خود هنوز دچار این بیماری کودکانه است.

۴) حزب توده موقعیت واقعی خود را در جامعه و جنبش درک نمی‌کند. علیرغم اینکه طی دو دهه نقش عمده‌ای در تعیین مسیر جنبش نداشته و محکوم به نوعی زندگی در مهاجرت شده است هنوز خود را به عنوان نماینده منحصر به فرد طبقه کارگر می‌شناسد و با طرح این ادعا به سهم خود سد نیروهای جدید که می‌بایست رسالت خود را در برابر طبقه و خلق بعده بگیرند می‌شود.

۵) و بالاخره حزب توده همچنان از مناسبات انترناسیونالیستی برداشتی مکانیکی و غیر مارکسیست لنینیستی دارد.

حزب توده خود را ملزم به تبعیت بی‌قید و شرط نسبت به «قطب جهانی» می‌داند و از تصحیح موضع خود نسبت به مناسبات بین‌المللی و روابط بین احزاب و جنبشهای جهان عاجز است. نتیجه چنین اپورتونیسمی این است که حزب توده نه به عنوان حزب طبقه کارگر بلکه حتی به عنوان یک سازمان انقلابی کوچک نیز نتواند نقش و مسئولیت خود را به دوش بگیرد. نتیجه این می‌شود که جریانهای مارکسیست لنینیست معتقد به مبارزه مسلحانه ناگزیر می‌شوند برضد مشی حزب توده به عنوان مهمترین مظهر اپورتونیسم راست طی سالهای اخیر دست به مبارزه ایدئولوژیک بزنند و بکوشند که چهره اپورتونیستی حزب را بر نیروهای مبارز آشکار سازند. اگر ما طی سه سال گذشته همراه با مبارزه‌ای خونین با دشمن، با اپورتونیسم حزب توده نیز مبارزه کرده‌ایم. به دلیل اهمیتی است که برای این پروسه و تأثیر آن در جنبش به خصوص در جنبش کارگری یا مارکسیست لنینیستی آن قائلیم.

تقریباً تمام معتقدان به مبارزه مسلحانه در این مبارزه ایدئولوژیک متحد بوده‌اند گرچه نحوه برخورد‌های متفاوت و احياناً برخی موضع‌گیریهای نادرست در این مبارزه ایدئولوژیک به‌جای سود به‌ما آسیب رسانده است. در این دوره ما با يك پروسه اپورتونیستی دیگر نیز سر و کار داشته‌ایم. این پروسه ظاهری چپ و باطنی راست داشته است. ما با سازمان انقلابی، طوفان و دیگر هم مسلکان آنها نیز درگیر مبارزه ایدئولوژیک بوده‌ایم. در دوره قبل جریانها خطر عمده‌ای محسوب نمی‌شدند، آنها بر سر «قطب گرایی» با حزب توده اختلاف داشته و دارند. اینها جریانهای طرفدار چین و معتقد به «مائوئادیش» اند که می‌کوشند از موضع بین‌المللی و منطقه‌ای چین دفاع کنند و بدون توجه به شرایط میهن خود استراتژی انقلاب چین را در اینجا پیاده کنند.

تصادفی نیست که تقریباً تمام این پروسه‌ها نیز از درون جریانهای مهاجران و دانشجویان مقیم خارج از جو دمکراسیهای غربی ناشی می‌شود و رنگ آفتاب ایران را بر چهره ندارند.

این جریانها که روزی در زیر شعارهای چپ نمای خود نیروها را جلب می‌کردند امروز حداقل در داخل کشور زمینه مساعد را از دست داده‌اند. کوششهاییکه این پروسه‌ها برای انتقال مبارزه به داخل کشور به عمل آورده‌اند اغلب با نتایجی منفی، شکست خورده است. روزی بود که کسی جرأت نمی‌کرد به این دن‌کیشوت‌های فرنگی مآب بگوید بالای چشمتان ابروست. آنها شوالیه‌های نجات بخشی بودند که با شمشیر چوبی به جنگ «سوسیال امپریالیسم» و حزب «وابسته» به آن می‌رفتند. ولی امروز واقعیت چهره خود را نمایان ساخته. سردمداران این پروسه‌ها پیاپی به رژیم تسلیم شده‌اند. پس از هیاهوی بسیار، هر يك همچون گوسفند از پی دیگری به مسلخ تبلیغاتی رژیم رفته‌اند. مخالفان سر سخت دکتر یزدی‌ها گوی سبقت را از آنها ربوده‌اند. و بالاخره سازمان رهایی بخش که در زیر فشار واقعیتها می‌خواست پلی بین دو خط مشی بزند، گروهی که پایگاه دهقانی و مزارع تربت را با قصد ربودن سفیر آمریکا توأم ساخته بود، و آخرین امید طرفداران این پروسه‌ها بشمار می‌رفت، پروسه‌ای که ممکن بود به عنوان يك استثناي خود را از سقوط نجات دهد، متأسفانه سر بزنگاه، به سازش کشیده شد و رسالت انقلابی خود را به زیر پای رژیم افکند. بنحو تأثرانگیزی این استثنا نیز قاعده از آب درآمد. بی شک عدم درک واقعیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران و موضع غیر اصولی این پروسه‌ها، بی ریشگی ایدئولوژیک و در يك کلام اپورتونیسمی که بر پروسه چیره شده است در این تسلیم طلبیها، در این ناکامیهای اجتناب ناپذیر سهم دارد. اینك ببینیم خصوصیات عمده اپورتونیسم در این پروسه‌ها کدام است؟

این پروسه‌های اپورتونیستی که ظاهری چپ و باطنی راست دارند با ویژگیهای زیر مشخص می‌شوند:

(۱) در شناخت سیستم مسلط بر جامعه دچار دگماتیسم قشری است.

این پروسه‌ها سیستم فعلی را نیمه فتودال - نیمه مستعمره می‌شناسند و معتقدند اصولاً امکان تغییر خصوصیات آن طی دهه‌های گذشته (از جمله در جریان رفرم) ممکن نبوده است و بنابراین فتودالیسم همچنان در ایران نقش عمده را در ساخت اقتصادی جامعه دارد. این برخورد را از آنجا دگماتیسمی می‌نامیم که قادر به درک تغییرات محیط اجتماعی خود نیست و بجای اینکه چشم و خرد خود را به سوی واقعیت بگشاید و از دانش عام مارکسیسم برای درک این واقعیت استمداد جوید به‌چند عبارت آیه مانند چسبیده است که در چند دهه قبل از جانب رهبری حزب کمونیست چین درباره سیستم‌های حاکم بر جهان صادر شده است. به نظر این پروسه‌ها اگر سیستمی جز نیمه فتودال - نیمه مستعمره در کشورهای تحت سلطه به‌ظهور رسیده باشد قبلاً رهبری خدشه ناپذیر حزب کمونیست چین می‌بایست آنرا درک کرده و اعلام کرده باشد. از این گذشته الغای مناسبات فتودالی در «صلاحیت» بورژوازی کمپرادور نیست و تنها يك طبقه انقلابی قادر به حل این مسئله است.

پس «اصول» ما حکم می‌کند که اعتقاد ثابت خود را تغییر ندهیم و سیستم را نیمه فتودال - نیمه مستعمره بشناسیم به‌خصوص که تنها استراتژی جنبش انقلابی در ایران نیاز مبرمی به ادامه این مناسبات فتودالی در روستا دارد. می‌بایست بر روستاها تکیه کرد و پایگاه‌های دهقانی به‌وجود آورد. متأسفانه این یک‌دندگی تحجرآمیز در تمام مباحثات درونی جنبش ادامه می‌یابد ولی در برابر استدلال‌های عناصر سازمان امنیت این اعتقاد در هم می‌ریزد و آنچنان «دگرگونی» در عقاید رهبران این پروسه‌ها به‌وجود می‌آید که لازم می‌بینند آنچه را که تنها خود از درک آن عاجز بوده‌اند، از وسایل ارتباط جمعی به‌گوش همه مردم و همه جریان‌های مبارزاتی برسانند.

۲) در تعیین خط مشی جنبش و در پاسخ به‌چه باید کرد مبارزه نیز این پروسه‌ها دورونی خود را نشان می‌دهند. آنها با قاطعیت می‌گویند ما مخالف هرگونه اعتقاد به‌گذار مسالمت‌آمیز هستیم. این تز که با روح مارکسیسم مطابقت دارد از آنجا مورد تأکید قرار می‌گیرد که یکی از خصوصیات رویزیونیسم معاصر ما در جهان، پذیرفتن امکان گذار مسالمت‌آمیز به‌سوسیالیسم است.

اما پذیرش اصل گذار قهرآمیز از جانب این پروسه‌ها دردی از جنبش را دوا نمی‌کند، زیرا که توسل به‌قهر انقلابی از دیدگاه این پروسه‌ها نیز عیناً مثل حزب توده تنها هنگامی مجاز است که کلیه شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده شده باشد. بنابراین در حال حاضر مبارزه جنبه مسالمت‌آمیز خواهد داشت و بنابراین مبارزه مسلحانه مغایر با اصول تلقی شده و زیر عنوان ماجراجویی قرار می‌گیرد.

این پروسه‌ها نیز مانند حزب توده سعی می‌کنند از آثار کلاسیک مارکسیسم نقل قول‌هایی در رد مبارزه مسلحانه بیاورند، بدون اینکه این نقل قول‌ها را با شرایط خاص انطباق دهند و آنها را با توجه به‌روح مارکسیسم - لنینیسم تفسیر کنند. این پروسه‌ها در

تعیین خط مشی خود روی مسئله حزب تأکید می‌ورزند و وصول به آنرا مقدم بر يك حرکت عمومی می‌شناسند و در این مورد تفاوتشان باریق‌بشان یعنی حزب توده در اینست که حزب توده معتقد است که هم اکنون چنین حزبی وجود دارد ولی این پروسه‌ها هنوز بر سر تشکیل، ایجاد و یا احیاء حزب با یکدیگر اختلاف دارند و بهر حال ایجاد حزب طبقه کارگر را مقدم بر يك مبارزه واقعی با دشمن طبقاتی و امپریالیسم می‌دانند. اینها به این اصل که حزب انقلابی طبقه کارگر حاصل يك مبارزه انقلابی است و اینکه نمی‌توان مبارزه را تا ایجاد چنین حزبی معلق گذاشت اعتقاد ندارند. این برخوردی مکانیکی و دکماتیستی با مسئله حزب است. در تعیین استراتژی جنبش (اگر بتوان از چنین استراتژی‌ای اصلاً سخن گفت)، این پروسه‌ها روی کار توده‌ای، رفتن به میان دهقانان، ایجاد پایگاه‌های دهقانی و بالاخره در مرحله نهائی دست زدن به يك جنگ چریکی دهقانی و محاصره شهرها از سوی روستاها تأکید می‌کنند. تا کنون عملاً این جریانها مقادیر هنگفتی سرمایه را خرج ایجاد پایگاهها (مزارع و دامداریها) در مناطق مختلف کرده‌اند و برای نفوذ در میان کارگران نیز گاه «سرمایه‌گذاری» کرده‌اند چه بسا اشخاص صادقی که چند سال وقت خود را صرف نفوذ در دهقانان کرده‌اند و سرانجام صادقانه اعتراف کرده‌اند که این کوششی بیهوده و نادرست بوده است. این پروسه‌ها نه به خصوصیات اقتصادی و اجتماعی جامعه توجه دارند و نه از موقعیت سیاسی جامعه، از نقش دیکتاتوری رژیم و موقعیت جریانهای پیشرو برداشتی واقعی دارند. آنها پای خود را در يك کفش کرده‌اند تا آنچه را که چند دهه قبل در چین گذشته است در اینجا پیاده کنند آنهم از راه چنین تاکتیکهای مردود شناخته شده‌ای. تعجب انگیز است کسانی که با چراغ دارند دنبال «ماجراجوئی» می‌گردند تا آنرا رسوا کنند، خود اینچنین در ورطه عمیق گرایشها و تاکتیکهای ناردنیکي سقوط کرده‌اند.

۳) در برخورد با مسائل بین‌المللی این پروسه‌ها دنباله روی بی‌چون و چرای سیاست و شعارهای حزب کمونیست چین‌اند. اینها عملاً تمام مناسبات احزاب کمونیست شوروی در زمان استالین صحه می‌گذارند و امروز همان رسالت را برای حزب کمونیست چین و رهبران آن قائلند. عجیب است که این سرسپردگی غیر مارکسیستی در جنبش خلق ما با تمام خصوصیات مضحك آن تکرار شود. این پروسه‌ها در برخورد با مسائل داخلی حزب کمونیست چین بدون قید و شرط از «جریان حاکم» تبعیت می‌کنند. هنگامیکه لین پیائو «کتاب سرخ» را همچون آیات منزل و یا اوراد و طلسمات برای رفع هرگونه اپورتونیزم و کشف راه حل هر مسئله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه می‌کند، اینان نیز در اینجا این عبارات را از بر می‌کنند و هنگامی که اعلام می‌شود لین پیائو خائنی بوده که سالها چهره خود را پنهان کرده است این حکم را تکرار می‌کنند.

اینان چشم خود را بر نارسائی‌ها و اشتباهات دولت توده‌ای چین در برخورد با مسائل جهانی بسته‌اند.

اینان مدتها انقلاب کوبا را قبول نداشتند زیرا پروسه‌ای که این انقلاب طی کرده بود با

نسخه چینی انقلاب عیناً مطابقت نداشت. پس از ایجاد رابطه بین ایران و چین، پس از مسافرتها پر معنای خانواده سلطنتی به چین و مشاهده آن استقبال‌ها و خلاصه پس از آنکه چین توده‌ای در این لاس زدن با رژیم مخوف دیکتاتوری ایران گوی سبقت را از شوروی سوسیالیستی ربود، این پروسه‌ها دچار دردسر شدند و برای تفسیر این پدیده‌ها به‌دست و پا افتادند. اینها برای توجیه سیاست جدید چین در منطقه سعی کرده‌اند به «خطر وحشتناک سوسیال امپریالیسم» متوسل شوند.

هنگامیکه چین اعلام می‌کند که «خطر سوسیال امپریالیسم» بیش از خطر امپریالیسم است و «سوسیال امپریالیسم» را دشمن درجه یک در جهان اعلام می‌کند، هنگامیکه در منطقه ما (چی پنگ‌نی) اعلام می‌کند که سیاست ایران در منطقه و اقیانوس هند را درک می‌کند و می‌کوشد ایران و پاکستان را به اتحاد محکمتری دعوت کند، هنگامیکه کمکهای چین به جمهوری یمن، جنبش ظفار و جنبش اریتره قطع می‌شود و مقارن آن نیروی نظامی ایران به فرمان امپریالیستها نقش ژاندارمی خود را در ظفار انقلابی آغاز می‌کند، پروسه‌های طرفدار چین می‌بایست بین پیوند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق خود و دنباله روی از این سیاست نادرست یکی را انتخاب کنند.

دولت چین به‌خاطر مصالح خود و رقابت با شوروی، رقابتی که به‌دشمنی کشیده شده است، در این منطقه می‌خواهد ولو با کمک امپریالیستها و متحدان آنها در منطقه از نفوذ شوروی و «پیشروی» آن جلوگیری کند. حال در این سیاست تکلیف خلقهای منطقه چیست؟ آیا ما در زیر ستم «سوسیال امپریالیسم» بسر می‌بریم یا در زیر سلطه امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دیگران؟

مصالح جنبش انقلابی ایجاب می‌کند که ما با سیاست نادرست هر کشور سوسیالیستی، خواه چین باشد یا شوروی در کشورمان مخالفت ورزیم. این در عین حال کوششی است در تصحیح سیاست نادرست این دولتها. فقدان تشخیص انقلابی و بیریشگی ایدئولوژیک در این پروسه‌ها باعث شده که نتوانند درک درستی از اصل «عدم مجذوبیت به قطبهای جهانی» که ما سالهاست بر آن تأکید می‌کنیم، داشته باشند. اینها از تجارب گذشته جنبش کارگری در ایران هیچ پندی نگرفته‌اند. اغلب آنها با این تجارب بیگانه‌اند و از تجارب انقلابی خلق چین نیز در دوران انقلاب بهره‌ای نبرده‌اند. این نحوه برخورد با روابط بین‌المللی جنبش کارگری آشکارا مغایر آموزشهای مائوتسه دون در پروسه انقلاب چین است. این جریان‌ها در مجذوبیت نسبت به چین کار را به آنجا کشانده‌اند که بدون توجه به اینکه ما در چه مرحله‌ای بسر می‌بریم می‌خواهند برنامه‌های داخلی حزب کمونیست چین را نیز تقلید کنند. اگر در چین پس از قریب دو دهه از پیروزی انقلاب دموکراتیک، مسئله انقلاب فرهنگی مطرح می‌شود، این جریانه‌ها می‌خواهند در شرایط فعلی خود را با اسلوبهای انقلاب فرهنگی چین انطباق دهند. اینان با مسائل فرهنگی برخوردی جداً غیر مارکسیستی می‌کنند. روشنفکر را با اعزام به کوره پزخانه در مدت ۱۵ روز پرولتریزه

می‌کنند و ژست‌های پزشکان پابرنه را تقلید می‌کنند. ژنده پوشی، زهد و ریای خرده بورژوائی و تلقین آباتی که از متون مختلف حتماً باید از بر کرده باشند راهبانی است برای ریشه کن ساختن خصلت‌های خرده بورژوائی در فرد!

اینجاست که بار دیگر ظاهر چپ، پوششی بر باطن راست می‌گردد. اینجا است که این شتر مرغ‌های جنبش در زیر پوششی از مارکسیسم يك فرقه مسلکی ضد مارکسیستی را پنهان می‌کنند و به‌این لحاظ ضرورت ایجاب می‌کند تا ماسک آنها برداشته شود، تا نیروهای فعال جنبش آنها را برای یکبار و همیشه بشناسند. ممکن است این نحوه برخورد با جریان‌های اپورتونیستی که در برون جنبش مسلحانه قرار دارند این تصور را بوجود آورد که این جنبش در معرض هیچ خطر اپورتونیستی قرار ندارد.

کسانی ممکن است ساده‌اندیشانه فکر کنند علم بر خصوصیات اپورتونیستی دیگران خودبه‌خود موجب مصونیت از ابتلای به اپورتونیسم در خود می‌شود. تجربه نشان داده که چنین نیست. علم بر این خصوصیات تنها می‌تواند تا حدودی از ابتلای به‌همین نوع اپورتونیسم جلوگیری کند، ولی راه را برای نفوذ اپورتونیسم با اشکال دیگر نمی‌بندد.

اصولاً در شرایطی که ساخت عمده نیروهای متشکله جنبش از قشرهای خرده بورژوازی برخاسته است، در شرایطی که این خرده بورژوازی در يك پروسه انقلابی تربیت ایدئولوژیک نشده است، و در شرایطی که حزب طبقه کارگر و یا هر شکل دیگر از پیشاهنگ این طبقه که دارای تربیت و تجربه انقلابی باشد وجود ندارد که نقش رهبری و تربیتی خود را بر این نیروی وسیع خرده بورژوازی (عمدتاً روشنفکر) اعمال کند، جنبش در مجموع در معرض انحراف از مشی انقلابی قرار دارد و جریان‌های مارکسیست - لنینیست آن در خطر سقوط به‌ورطه اپورتونیسم هستند. به‌این عوامل، عواملی چون عکس‌العمل شدید نیروهای جدید نسبت به اپورتونیسم حاکم بر جریان‌های سنتی، فقدان يك جنبش انقلابی کارگری در منطقه که دیگر جنبش‌ها را تحت تأثیر ایدئولوژیک خود قرار دهد و برعکس آن همجواری با جنبش‌های اساساً ناسیونالیستی خلق‌های عرب می‌تواند گرایش‌های اپورتونیستی را در جریان‌های مارکسیستی تقویت کند. نفوذ تاریخی بورژوازی ملی و سنت‌های ایدئولوژیک آن در جنبش رهائی بخش، نقش فعال خرده بورژوازی در کلیه پروسه‌های گذشته و بالاخره رشد ایدئولوژی‌های خرده بورژوائی در سطح جهان از تروتسکیسم گرفته تا نظرات مارکوزه و فانون که رنگ تند انقلابی را با تخطئه مارکسیسم - لنینیسم درهم می‌آمیزند، دیگر عواملی هستند که زمینه‌های گرایش اپورتونیستی را در اشکال مختلف آن در جنبش حاضر تقویت می‌کنند و در مجموع راه را برای برداشتهای ناسالم از مبارزه مسلحانه می‌گشایند. باید به‌این زمینه‌ها با هوشیاری نگرست و نارسائیه را بطور جدی به‌حساب آورد. از آنجا که جنبش در دوره‌های گذشته به اپورتونیسم راست و در مجموع سازشکاری و بی عملی دچار شده است، از آنجا که دیکتاتوری رژیم ما را به‌هرگونه اعمال خشونت می‌کشاند، از آنجا که گرایش‌های تند و رادیکال خرده بورژوائی

که در بخشهای مهمی از جهان، روشنفکران را در بر گرفته است، در ما با ایدئولوژی طبقه کارگر درهم می‌آمیزد و از آنجا که جنبش ما بسیار جوان و کم تجربه است، در شرایط حاضر ما در معرض گرایشهای چپ روی، این بیماری کودکانه قرار داریم و نه در معرض اپورتونیسیم راست.

آیا ما از يك خطر احتمالی صحبت می‌کنیم یا واقعاً با

این گرایشهای چپ روانه سر و کار داشته‌ایم؟ و اگر

این گرایشها در درون جنبش مسلحانه وجود داشته

به‌چه صورتی و در چه پدیده‌هائی ظاهر شده است؟

به‌نظر ما این گرایشها عملاً در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون نیز ما با این گرایشها درگیر هستیم. وجود همین گرایشها به‌سهم خود به‌رشد جنبش آسیب رسانده و چنانچه با آن مبارزه جدی نشود می‌تواند کل جنبش را به‌خطر بیاندازد. ظهور این گرایشها حدود به‌دو سه سال اخیر نمی‌شود و تقریباً از همان دوره جنبشی رشد جنبش، با آن همراه بوده است. با همه اینها در سالهای اخیر در مقطع ظهور جنبش این گرایشها در يك رشته مسائل و پدیده‌ها شکل نسبتاً مشخصی به‌خود گرفته است.

طی دوره قبل، این گرایشهای خفیف مورد اغماض قرار گرفته و در سالهای اول ظهور جنبش مسلحانه مبارزه با این گرایشها تحت الشعاع مبارزه با اپورتونیسیم راستی که از بیرون به‌جنبش می‌تاخت قرار داشت.

در آن زمان می‌بایست اپورتونیسیم راست سرکوب شود زیرا خطر عمده از سوی گرایشهای سازشکارانه و تسلیم طلبانه بود. طی دو سال اخیر آثار و نتایج این گرایشها، گرچه هیچگاه نوانسته‌اند بر جنبش بطور کامل حاکم شوند و همواره جریانهای سالم در برابر آنها قرار داشته، معلوم شده و نقطه ضعف‌هائی که وجود این گرایشها در جنبش ایجاد کرده است مورد استفاده اپورتونیسیم راست قرار گرفته و جنبش را ضربه پذیر ساخته. ضرورت مبارزه جدی با این گرایشها از اینجا ناشی می‌شود که اولاً رشد و تکامل جنبش در گرو ریشه کن ساختن این انحراف است. ثانیاً مبارزه با اپورتونیسیم راست در این مرحله بطور اجتناب ناپذیری از کانال مبارزه با این انحراف به‌چپ در درون جنبش می‌گذرد زیرا از یکسو این انحرافها مستمسکی برای کوبیدن جنبش، به‌اپورتونیستهای خارج از آن می‌دهد (و حتی رژیم نیز از این نقاط ضعف ما به‌خوبی استفاده می‌کند)، و از سوی دیگر این گرایشهای ناسالم نیروهای جنبش را به‌ناکامی و نومیدی می‌کشاند که خود می‌تواند نقطه عطفی در تعیین ماهیت این چپ روی به‌راست روی و سازشکاری باشد. انحرافهای درونی جنبش بنابر ماهیت ایدئولوژیک جریانهای مختلف آن، از دو گونه است: اول انحرافهائی که در جریانهای مارکسیست - لنینیست به‌صورت گرایشهای اپورتونیستی چپ ظهور کرده است و دوم انحراف در جریانهای ناسیونالیست که نمی‌توان آنها را زیر

فلم اپورتونیسم گنجانده ولی با انحرافهای دسته اول بطور کلی از يك منشأ سرچشمه می‌گیرد.

به سبب خصوصیات عمده این گرایشها می‌توان آنها را بطور کلی گرایشهای ماجراجویانه (آوانتورستی) و آوانگاردیستی نامید. ما در اینجا سعی می‌کنیم خصوصیات عمده این گرایشهای غیر انقلابی را در جنبش حاضر نشان دهیم و جنبش را بمبارزه آگاهانه با این گرایشها دعوت می‌کنیم.

اولین پایه این انحراف در جریانهای مارکسیستی بر يك برخورد نادرست با تحلیل شرایط جامعه و شرایط عینی و ذهنی انقلاب و درک نادرست از موقعیت انقلابی قرار دارد، در حالیکه اپورتونیسیم راست و همانطور که در مورد دو پروسه اساسی آن نشان دادیم برای آغاز يك مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب می‌ماند و هرگونه توسل به قهر را در نبود موقعیت انقلابی محکوم می‌کند، برخی رفقای ما به عنوان پاسخ به این نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده‌اند که دوره قبل یعنی فاصله سالهای ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است. عده‌ای نیز علیرغم واقعیت‌های غیر قابل انکار سالهای اخیر همچنان اصرار می‌ورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل به قهر را با این استدلال مجاز می‌شناسند. ما در مواردی با این استدلال روبرو شده‌ایم که فقدان جنبشهای توده‌ای و حرکات خودبخودی در توده‌ها، کمبود حرکات اعتراضی نبود حالت اعتراضی و تهاجم در توده‌ها دلیل بر کمبود شرایط عینی انقلاب نیست. فقدان جنبشهای توده‌ای از یکسو ناشی از اختناق رژیم وابسته به امپریالیسم و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن و از سوی دیگر ناشی از ضعف طولانی پیشاهنگ یعنی سازمانها و جریانهای مخالف رژیم می‌باشد. بنابراین وجود جریانهای محدود مبارزه که طی این سالها با دشمن روبرو شده‌اند (منظور جریانهای پیش از ظهور جنبش است) وجود شکنجه‌ها و مقاومت‌ها وجود جنبشهای پراکنده جرقه‌وار دال بر وجود شرایط عینی انقلاب است.

به دنبال این استدلال گفته می‌شود که عدم وجود جنبشهای خودبخودی نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است. نتیجه نهایی این استدلال این است که اولاً موقعیت انقلابی یعنی شرایط عینی انقلاب اساساً فراهم است. ثانیاً پیشاهنگ با حرکت جسورانه خود به بی عملی سازمانهای سیاسی قبلی خاتمه می‌دهد و شرایط ذهنی را از عقب ماندگی می‌رهاند. ثالثاً با وجود چنین شرایطی اعمال قهر انقلابی به منزله آغاز انقلاب است و توده‌ها به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ داده به مبارزه‌ای قهرآمیز و توده‌ای بر ضد دشمن خود دست می‌زنند و بالاخره این تصور در طرفداران مبارزه مسلحانه بوجود می‌آید که برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز يك پروسه نبرد توده‌ای همه چیز آماده است و تنها حرکت ما می‌تواند جامعه را به انفجار بکشاند.

در يك جای دیگر بی آنکه نیازی به رعایت این ملاحظات باشد (زیرا که جرمان، خود را مارکسیست - لنینیست نمی‌داند) خیلی ساده استدلال می‌شود:

خشم و نارضائی توده‌ها همچون فتری که سخت فشرده شده زیر کنترل رژیم بی حرکت مانده است. کافیسست ما ضرباتی بر رژیم بزنیم تا این فتر ناگهان منفجر شود. همه این استدلالات بهما این تصور را می‌دهد که مبارزه مسلحانه به‌سرعت در سطح توده‌ای گسترش می‌یابد و اگر مبارزه طولانی خواهد بود به‌دلایل مقاومت رژیم و سردهای امپریالیستی است که يك نبرد طولانی توده‌ای را بهما تحمیل می‌کنند والا فاصله بین مبارزه مسلحانه و توده‌ای شدن آن کوتاه خواهد بود.

واقعیت این است اگر بپذیریم که شرایط عینی انقلاب وجود دارد جز این هم نباید توقعی داشته باشیم. حال ببینیم از این نحوه برخورد با شرایط عینی چه بر می‌آید و نادرستی این برخورد در کجای آنست.

مقدمتاً باید بگویم که روح این استدلال به‌خصوص در شرایطی که جنبش در سال ۲۹ داشته، پاسخگوئی به نظرات تسلیم طلبانه ایست که نه تنها کاربرد عملیات قهری را بدون فراهم بودن شرایط عینی انقلاب می‌شناسد بلکه اصولاً هرگونه فعالیت پیگیرانه پیشاهنگ را موکول به‌نوعی فراهم شدن این شرایط از طریق مکانیکی می‌کنند. بنابراین ضمن آن که ما به تحلیل و رد این نحوه برخورد با موقعیت انقلابی می‌پردازیم از روح آن غافل نیستیم. به‌خصوص که در آن شرایط صاحبان این استدلال چنان نتایج نادرست را از آن بیرون نمی‌کشیدند. متأسفانه در دوره جدید جنبش، برخی رفقا در پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته‌اند و بر اساس آن يك تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه را در سطح جنبش مطرح می‌کنند. به‌همین دلیل ما مقابله با این گرایش ناسالم را وظیفه خود می‌دانیم. اساس این استدلال بر این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبشهای خودانگیخته توده‌ای در جامعه ما بسیار نادر و کم وسعت باشد و از آنجا که ظهور این جنبشها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه‌های پیش درآمد انقلاب است، به‌سبب عوامل یاد شده نباید فقدان این جنبشها به‌معنی فقدان موقعیت انقلابی تلقی شود، ضعف این استدلال در این مقدمات نهفته است:

الف) نقش دولت و در اینجا دیکتاتوری رژیم به‌عنوان يك عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود. رژیم دیکتاتوری عاملی کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه و به‌معنی اخص در جلوگیری از رشد و تکامل آنتاگونیسم خلق با دشمن خود بشمار می‌رود و می‌تواند روی تکامل تضادها اثر بگذارد و از عمق، حدت و شدت بر خورد طرفین تضاد بکاهد و به‌سهم خود مانع بلوغ نهانی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد.

ب) شرایط عینی انقلاب در يك رشته پدیده‌های عینی ظاهر می‌شود که از آن جمله است: بحران اقتصادی و سیاسی، تشدید تضادهای درون طبقات حاکم، ضعف دولت در

اعمال حاکمیت خود و اداره و کنترل سیستم و در صف مردم نارضائی شدید که ادامه وضع موجود و تحمل ستم طبقه حاکم و رژیم را غیر ممکن می‌سازد و توده‌ها را بهحرکاتی بی‌سابقه و تاریخی که در شرایط عادی از آن اجتناب می‌ورزند می‌کشاند. در چنین موقعیتی حتی اگر شرایط ذهنی یعنی سازمانها و عوامل آگاه سازنده و اجیر کننده آماده نباشند و جنبش‌های خود انگیزه نتوانند یکپارچگی، وسعت و هماهنگی و بالاخره جهت، هدف و مشی انقلاب در نابود ساختن دشمن دست یابند، رژیم‌ها هر قدر مستبد باشند نمی‌توانند مانع ظهور این جنبش‌ها شوند. برای نمونه به موقعیت بنگال پس از یک فاجعه طبیعی (طوفان و سیل) بنگریم. یک فاجعه طبیعی سیستم تولیدی جامعه را به شدت مختل می‌کند. بیش از ۳ میلیون نفر تلف می‌شوند و چند ده میلیون نفر بیخانمان می‌شوند. سطح زندگی مردم ناگهان به حد بسیار نازلی سقوط می‌کند. بحران اقتصادی سراسر جامعه را فرا می‌گیرد. دولت پاکستان ضعف خود را در برخورد با فاجعه طبیعی و سپس در برابر بحران اقتصادی آشکار می‌سازد. رژیم که قادر به هیچ کمکی به مردم نبوده تنها در برابر آنها نیروی سرکوب را تقویت می‌کند. با اینکه پیشاهنگ انقلابی در میان نیست مردم پشت سر حزب عوام ملی مجیب الرحمان به صورت انبوه متحد می‌شوند. دیکتاتوری نظامی وحشیانه در برابر بحران سیاسی از خود عکس العمل نشان می‌دهد. نزدیک به یک میلیون نفر در فاصله ۹ ماه قتل عام می‌شوند. این یک نمونه گویا از وجود شرایط عینی انقلاب است. نه دیکتاتوری نظامی یحیی خان، نه فقدان پیشاهنگ انقلابی و نه سکون و سکوت طولانی مردم در زیر فشار رژیم دیکتاتوری نظامی ایوب خان و یحیی خان باعث ادامه سکوت و بی حرکتی توده‌ها نشد. اخیراً در اتیوپی شاهد بودیم که چگونه بحران اقتصادی به بحران سیاسی تبدیل شد و جامعه‌ای که سالهای طولانی در زیر اختناق دیکتاتوری سلطنتی و نظامی بسر می‌برد چگونه در فاصله‌ای کوتاه به حرکت و تلاطم درآمد در حالیکه از پیشاهنگ تقریباً خبری نبود. تمام تعریف‌ها و توضیحاتی که از شرایط عینی و موقعیت انقلابی داده شده جز این شناختی به ما نمی‌دهد که این شرایط عینی از آنچنان ویژگی‌هایی برخوردار است که تعیین وجود یا عدم آن به میکروسکوپ‌های قوی نیاز ندارد. به موقعیتهای انقلابی در روسیه طی سالهای ۱۸۶۱ تا ۶۳، سال ۱۹۰۵ و بالاخره سال ۱۹۱۷ بنگریم. در ایران به موقعیت انقلابی در سال ۱۹۰۶ (در آستانه انقلاب مشروطیت) در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ و بالاخره در سالهای ۱۹۵۱ تا ۵۳ (۳۰ تا ۳۲) توجه کنیم.

ج) استدلال می‌شود که فقدان این جنبش‌ها نه ناشی از وجود ناکافی تضادها بلکه اساساً به سبب سرکوب و... است. وجود ناکافی تضادها چه معنی می‌دهد؟ تضادها از آغاز یک پروسه، از لحظه استقرار یک سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و این تضادها با رشد سیستم تکامل می‌یابد و از آنجا که ماهیتاً این تضادها انتاگونیستی است با رشد خود به عمق و شدت بیشتری می‌رسند. از اینجاست که نارضائی یعنی انعکاس این تضادها همواره در حد معینی وجود دارد. از اینجاست که مبارزه طبقاتی از ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین

شکل آن تا عالیت‌ترین شکل آن از این تضادها ناشی می‌شود. به این دلیل مبارزه تعطیل‌بردار نیست. ولی اینکه این مبارزه بتواند وسعت توده‌ای و حدّ نهائی خود را پیدا کند مستلزم رشد نهائی و بلوغ این تضادهاست. باید رشد تدریجی جامعه در معوض دگرگونی کیفی در آستانه جنبش قرار گیرد. باید تحول به انقلاب تبدیل شود و در بالغ ساختن این تضادها، در فراهم شدن چنین موقعیتی پیشاهنگ باید نقش تاریخی خود را بازی کند. هم چنانکه دولتها به مثابه مدافع سیستم حاکم نقش ارتجاعی خود را در این زمینه بازی می‌کنند. به این ترتیب باید بگوئیم که تضادهای موجود برای آغاز مبارزه مسلحانه برای ادامه و تکامل مبارزه‌ای که از مدت‌ها قبل شروع شده کافیهست. اما برای اینکه توده‌ها بدنال پیشاهنگ دست به حرکت فوق‌العاده بزنند، برای اینکه توده‌ها پشت سر پیشاهنگ خود متحد شده و به دشمن خود هجوم ببرند، تضادها هنوز عمق و حدّ لازم را نداشته و به برخورد شدید منجر نشده است.

اینکه مردم چند دهه بر ضد امپریالیسم و متحدان آن مبارزه کرده‌اند و این که مبارزه دوره‌های اوج و حضیضی را از سر گذرانده، اینکه جریانهای مبارزاتی طی دوره اخیر یعنی پس از تهاجم دیکتاتوری به مبارزه خود ادامه داده‌اند و بالاخره اینکه ما گاه و بیگاه شاهد جرقه‌های اعتراض‌های خودبخودی مردم در مقیاس کوچکی بوده‌ایم انعکاس وجود تضادها، رشد آنها و بالاخره نمایانگر ضرورت مبارزه است. مبارزه‌ای که در شرایط فعلی اساساً به اعمال قهر انقلابی متکی است. به این ترتیب مبارزه‌جویی جریانهای پیشرو در شرایط اختناق انعکاس فعالیت پیشاهنگ است و جرقه‌های پراکنده اعتراض‌های خود انگیزه، انعکاس نارضائی مردم از وضع موجود بشمار می‌رود. و هر دو این پدیده‌ها دال بر وجود تضادهای اجتماعی و حرکت رشد یابنده آنهاست. اما اینکه شرایط عینی انقلاب و بطور کلی نشانه‌های عینی انقلاب که از قبل آنرا خبر می‌دهند در شرایط دیکتاتوری و در حالیکه پیشاهنگ بر ضد این دیکتاتوری می‌جنگد و مبارزه مسلحانه در جنبش تثبیت شده است، در چه نمودهایی بروز و ظهور می‌کند مسئله‌ایست که باید بدان پاسخ داده شود. تردیدی نیست که در تمام شرایط فراهم شدن شرایط عینی انقلاب به یکسان منعکس نخواهد شد. رژیم دیکتاتوری علیرغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد به خصوص هنگامی که توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستوه آمده باشند. معذالک این تصور که در این شرایط ما شاهد ظهور امواج سهمگین شورشها و اعتراضهای خود انگیزه خواهیم بود نادرست است.

رشد و بلوغ تضادهای سیستم سرمایه داری وابسته همراه با گسترش جنبش مراحل تکامل خود را خواهد گذراند و نقطه عطف‌هایی وجود خواهد داشت که هر يك به نوبه خود نزدیک شدن موقعیت انقلابی را خبر خواهد داد. گسترش حرکات اعتراضی مردم، گرایش مردم به اشکال قاطع‌تری از اعتراض، پذیرفتن رهبری جنبش مسلحانه که به مثابه پیوند پیشاهنگ با توده است و بالاخره توسل توده‌ها به قهر انقلابی برای واژگون ساختن رژیم و

بدست گرفتن قدرت، همه نقطه عطف‌هایست که آخرین آن (یعنی پاسخ دادن توده‌ها به فرمان پیشاهنگ مسلح خود و آغاز توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه) انعکاس وجود کامل شرایط عینی همراه با وجود شرایط ذهنی انقلاب شناخته می‌شود. در این پروسه بهمان اندازه که تضادها رشد کرده و فعال میشوند، بهمان اندازه که توده‌ها به مبارزه روی می‌آورند و بهمان اندازه که مبارزه آنها آگاهانه‌تر می‌شود، جنبش وسعت می‌یابد، سازمان یافته‌تر می‌گردد و به‌سوی يك انقلاب پیش می‌رود و در این پروسه هر قدر نیرو آزاد می‌شود، هر قدر نیروی بالفعل مردم افزوده می‌شود، جنبش ظرفیت جذب آنرا خواهد داشت و با کنترل و هدایت خود از هدر رفتن نیرو جلوگیری خواهد کرد.

به این ترتیب با رشد و تکامل پیشاهنگ حرکات مطلقاً خود انگیزه، شورهای کور و بی‌هدف بندرت در جامعه ظاهر خواهد شد. اما اگر جنبش مسلحانه از رشد و تکامل باز ماند، اگر دیکتاتوری رژیم مانند گذشته مطلق شود و توده‌ها بدون هیچ سازمان شایسته رهبری کننده بمانند و در يك کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد، در اینصورت تضادهای اجتماعی به‌رشد پنهانی خود ادامه می‌دهند و در يك موقعیت بحرانی، هنگامی که دیگر جان مردم به لبشان رسیده، هنگامیکه ستم و استثمار غیر قابل تحمل شده، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورهای کور یا نیمه آگاه، جامعه را در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند، این جنبشهای خود انگیزه و بدون رهبری در برابر سرکوب سازمان یافته رژیم از پای در می‌آیند. توده‌ها به‌زیر یوغ رانده می‌شوند و به‌تسلیم، و نومی‌دی کشیده می‌شوند. قاعداً پس از يك چنین سرکوب‌هایی رژیم و در مجموع کل سیستم ضرورت تغییراتی کم و بیش مؤثر را احساس می‌کنند و به‌فرم‌هایی دست می‌زنند و به این ترتیب سیستم به‌حیات خود تا ظهور بحرانی دیگر ادامه می‌دهد. اینجا است که ضرورت ایجاد و تکامل پیشاهنگ ملموس می‌گردد. اینجاست که هیچ عنصر پیشرو و هیچ جریان انقلابی نمی‌تواند برای شروع مبارزه‌ای مؤثر بادشمن خلق و طبقه منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ظهور جنبشهای وسیع خود انگیزه بماند.

اگر مسئله بر سر رفع يك اختلاف در فهم شرایط عینی و موقعیت انقلابی بود مطلب در همین جا خاتمه می‌یافت. ولی متأسفانه امروز این نحوه برخورد با شرایط عینی اساس يك تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده است. در اثبات وجود شرایط عینی با این نظریه روبرو می‌شویم که تضادها در ~~بمهر~~ روستا به‌سرعت رشد کرده است. می‌گویند که در روستا پس از فرم تضادهای جدید طی چند سال به‌کمال خود نزدیک شده و اصولاً انجام فرم ارضی تضادها را در روستا شدت بی سابقه‌ای داده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است. همه این مقدمات به این نتیجه منجر می‌شود که توده‌ها آماده‌اند تا تقریباً بلافاصله به‌ما بپیوندند. در اینجا این تصور پیش می‌آید که گویا تأکید برخی رفقای پیشگام ما

به اینک: مبارزه ما طولانی و سخت خواهد بود، تعارفی بیش نیست. هنگامی که ما می‌شنویم با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان به این مطلب دو چیز را نمی‌شناسند، اول مبارزه مسلحانه را در مرحله فعلی و دوم انقلاب را بطور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم بطور خاص. با این زمینه است که ما شاهد نمودهای دیگری از برخورد چپ با مسائل جنبش می‌شویم. بی توجهی به شرایط عینی منجر به تأکید یکجانبه بر نقش پیشاهنگ می‌شود. به موقعیت واقعی توده‌ها، به حالت و امکانات آنها واقعی گذاشته نمی‌شود.

این تصور پیش می‌آید که گویا انقلاب در گرو آغاز حرکت پیشاهنگ است و بس. اعمال قهر انقلابی از نقش محوری خود به نقش مطلق تبدیل می‌شود. اشکال دیگر مبارزه که در ایجاد رابطه بین پیشاهنگ و توده‌ها در این مرحله اهمیت خاص دارند مورد بی اعتنائی قرار می‌گیرد و از اشکال غیر نظامی مبارزه تنها به «تبلیغات سیاسی» پیشاهنگ در جنب اعمال قهر اشاره می‌شود. ما تا آنجا پیش می‌رویم که توده‌ها را از توسل به شیوه‌های اقتصادی و سیاسی مبارزه منع می‌کنیم و تصور می‌کنیم که با این منع آنها سلاح بدست می‌گیرند و همراه ما با دشمن خود می‌جنگند. نتیجه این است که ما در حالیکه مؤکداً روی نقش تاریخی توده‌ها تأکید می‌کنیم عملاً نقش آنها را مورد بی توجهی قرار می‌دهیم. این پدیده‌ایست آوانگاردیستی که به جدائی پیشاهنگ از توده‌ها منجر تواند شد. به دنبال چنین گرایش‌هایی است که ما تصور می‌کنیم هم اکنون در آستانه انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار داریم. تصور می‌کنیم که زحمتکشان به خصوص کارگران و دهقانان آماده‌اند که نقش عمده خود را در این انقلاب به عهده بگیرند. بنابراین در بسیاری موارد روی تضاد کارگران و دهقانان با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور تأکید یکجانبه‌ای می‌کنیم و در مقابل از درک محتوای فعلی جنبش یعنی خصلت ضد دیکتاتوری آن، از نقش نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در این مبارزه و از درک تضادهای درونی طبقات و عوامل حاکم غافل می‌مانیم و به این نارسائی‌ها، درک نادرست، بسیار کلی و مبهم از امپریالیسم و نقش آن در شرایط فعلی ایران، علاوه می‌گردد. همه اینها دست به دست هم می‌دهند و شناختی ایده‌آلیستی از شرایط و راه حلی مکانیکی برای مسائل جنبش را در زیر پوشش مارکسیسم - لنینیسم ارائه می‌دهد.

به این ترتیب عناصر مارکسیست در شناخت واقعیت از مردم عادی، عقب می‌مانند. سوژکتیویسم جای شناخت و برخورد دیالکتیکی را می‌گیرد، و در عمل از رشد به موقع مبارزه مسلحانه، از جذب نیروهائی که بر اثر حرکت این جنبش آزاد شده‌اند و از تأمین یک رهبری قوی و همه جانبه مانعت به عمل می‌آورد. برداشت نادرست از مبارزه مسلحانه باعث ظهور یکرشته پدیده‌های منفی در جنبش شده است. این تصور در عده‌ای وجود دارد که هرگونه عمل قهری، هر انفجار و هر ترور به هدفهای مبارزه مسلحانه کمک می‌کند. تردیدی نیست که همراه با رشد سالم جنبش حرکاتی پراکنده از جانب هسته‌ها یا

جریان‌های کم تجربه و غیر مسئول بروز خواهد کرد که می‌تواند از جنبش نیرو بگیرد تا به آن نیرو بخشد. این حرکات پراکنده موضوع بحث ما نیستند. برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در برخی جریانهای مهم جنبش باعث بروز حرکاتی ناسالم، کور و منفی شده است. اگر ما تصور جذب سریع توده‌ها را نداشتیم در آغاز ظهور جنبش دست به سرپازگیری از میان عناصر بسیار ساده نمی‌زدیم و شتابزده در صدد گسترش کمی عملیات مسلحانه بر نمی‌آمدیم، برای وظایف استراتژی خود در تأمین یک رهبری سالم برای جنبش ارزش بیشتری قائل می‌شدیم و کادرهای ارزنده را برای عملیات یا تماسهای پیش پا افتاده قربانی نمی‌کردیم.

در بخش دیگری از جنبش به دنبال روی از تمایلات قشرهای معینی از خرده بورژوازی کشیده نمی‌شدیم و به سینماها، فروشگاه‌ها و فلان مجله که عکس لخت چاپ می‌کند حمله نمی‌بردیم. اینها تاوان برداشتهای نادرست از مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی است. اگر به‌موقع با این پدیده‌ها مبارزه نشود، اگر نتوانیم با قاطعیت خود را از نارسائی‌ها و اشتباهات خود برهانیم هیچ عامل متافیزیکی ما را از سقوط به یک مشی انحرافی باز نخواهد داشت.

همه جانپازی‌ها، فداکاریها و جسارتی که در مبارزه با دشمن از خود نشان داده‌ایم به این شرایط می‌تواند از انحراف ما جلوگیری کند که با صداقت و شجاعت سیاسی ما همراه گردد و راه را برای تکامل کیفی جنبش بگشاید. این گرایشها در مجموع زمینه مساعدی برای دچار شدن جنبش به آوانتوریست بشمار می‌روند. اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم خودبخود نمی‌تواند در برابر این انحراف مصونیت ایجاد کند. در جنبش ما که در حال حاضر اساساً یک جنبش روشنفکری است زمینه طبیعی برای این قبیل انحرافها وجود دارد. یک رشته پدیده‌های فرعی‌تر نشان می‌دهد که ما به نارسائیهای جدی ایدئولوژیک نیز مبتلا هستیم. برخی از رفقای ما زیر علم قانون و مارکوزه ندانسته یا دانسته سینه می‌زنند ولی خود را مارکسیست می‌دانند. به همه چیز از دیدگاه فرهنگی می‌نگرند. جامعه شناسی توصیفی و ذهنی آمریکائی را با جامعه شناسی ماتریالیستی تفاوتی نمی‌گذارند و در عین حال خود را مرجع قضاوت دیالکتیکی قلمداد می‌کنند. اینها نارسائی‌هایی است که در پروسه مبارزه باید جبران شود، به شرط اینکه ما آگاهانه و با احساس مسئولیت نسبت به آنها برخورد کنیم.

حال از جنبه دیگری به این گرایشهای چپ در جنبش بنگریم: تکلیف کسانی که شرایط عینی انقلاب را آماده می‌دیدند و انتظار داشتند که به سرعت از حمایت توده‌ها برخوردار شوند در روبرو شدن با واقعیت موجود چیست؟ بیش از سه سال از ظهور جنبش مسلحانه می‌گذرد و ما هنوز تا توده‌ای شدن این مبارزه فاصله زیادی داریم. این چگونه موقعیت انقلابی آماده‌ایست که علیرغم فعالیت چشمگیر پیشاهنگ، توده‌ها به آن پاسخ نمی‌دهند؟ ما انتظار حمایت کارگران و دهقانان را می‌کشیم حال آنکه روشنفکران، کسبه و روحانیون

بهما پاسخ مساعدتری می‌دهند. آیا مشی ما یعنی مبارزه مسلحانه که در این مدت نتوانسته است جنبش ما را به یک انقلاب دمکراتیک توده‌ای تبدیل کند اشتباه نبوده است؟ این پرسشی است که در ذهن تمام کسانی که چنین انتظار بی‌موقعی از مبارزه مسلحانه داشته‌اند، قرار دارد.

رژیم هنوز از درون متلاشی نشده است، او به‌خشونت خود می‌افزاید، قربانی‌های ما افزایش می‌یابند، توده‌ها به حرکت وسیع دست نمی‌زنند، توقعها و انتظارات ما بی‌موقع از آب در می‌آید، آنگاه عنصر روشنفکری که با عشق به نجات توده‌ها پای در میدان نبرد با غول رژیم گذاشته بود خسته و نومید می‌شود، در حرکت خود، در صحت راه خود شک می‌کند، در این موقع اپورتونیزم چپ آماده است که به اپورتونیزم راست بدل شود. امیدی به انقلاب نیست. باید به لاک خود برگشت و باز مطالعه کرد، مگر نه آنکه ما از شناخت جامعه خود عاجز بوده‌ایم. مبارزه مسلحانه غلط از آب در آمده است.

چنین است سرانجام پدیده‌ای به نام چپ روی در درون جنبش مسلحانه. این سرانجام می‌تواند بر تمام جنبش سایه افکند به شرط آنکه عناصر انقلابی در درون جنبش از مبارزه با آن باز بمانند و مواضع ناسالم اپورتونیزم را در صفوف خود درهم نکوبند. خوشبختانه در جریانهای پیشگام، به میزان زیادی، بطور رسمی یا غیر رسمی با این گرایشها مبارزه شده و این پدیده در حال عقب نشینی است. باید این مبارزه به تمام صفوف جنبش گسترش یابد. جریانهای ناسیونالیست نیز باید خود را از شر این گرایشها رها سازند. اگر ما نارسائی‌ها و انحرافهای جریانهای غیر مارکسیست - لنینیست را زیر عنوان «اپورتونیزم» قرار نمی‌دهیم تنها به این دلیل است که این انحرافها در چارچوب جنبش سیاسی طبقه کارگر نمی‌گنجد ولی آنجا که به جنبش رهائی‌بخش مربوط می‌شود، هرگونه انحراف، خواه گرایش آوانتوریستی باشد یا رفرمیستی، خواه این انحراف در بخش مارکسیستی جنبش روی دهد یا در بخش ناسیونالیستی آن، به مردم آسیب می‌رساند. متأسفانه در پیشروترین جریانهای ناسیونالیستی حاضر نیز بی‌توجهی به محتوای واقعی مبارزه مسلحانه در مرحله فعلی، بی‌توجهی به سرنوشت تبلیغی عملیات مسلحانه و بی‌توجهی به امر توده‌ای شدن مبارزه به چشم می‌خورد. وقتی ما از یک جریان پیشگام می‌شنویم که جنبش هم اکنون توده‌ایست و وجود ما (یعنی نیروهای پیشرو) به معنی حضور توده‌ها در این مبارزه است، در می‌یابیم که اصولاً تصور روشنی از مبارزه توده‌ای برای این رفقا وجود ندارد و اهمیت مسئله هنوز درک نشده است.

حال آنکه باید راه توده‌ای شدن جنبش گام بگام با شکیبائی کوبیده شود. هرگونه امید به پیروزی سریع، هرگونه بی‌توجهی به تربیت عمیق کادرهای جنبش و غفلت از درک واقعیات و ضرورتها و محتوای جنبش در مرحله فعلی جبران ناپذیر است. بدیهی است در این مبارزه آتش بس وجوه ندارد. همانطور که جنبش با رژیم پیگیرانه می‌جنگد، همانطور که تداوم اعمال قهرانقلابی سنگ بنای حیات جنبش و شرط لازم برای تکامل آنست.

همانطور هم مبارزه با اپورتونیسیم و هرگونه گرایش انحرافی در درون جنبش باید دائماً ادامه یابد، با دگماتیسم بدون هراس مبارزه شود و امکان داده نشود که جنبش در این آغاز جوانی به «عوارض پیرانه» دچار شود. به این خاطر است که در حال حاضر مبارزه با اپورتونیسیم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کمین کرده است، از کانال مبارزه با اپورتونیسیم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه می‌گذرد و از این طریق است که می‌توان اپورتونیسیم را در چهره راست و چپ آن به‌ورشکستگی کشاند.

منتشر شده:

طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران

بخش دوم - تاریخ سی ساله سیاسی بیژن جزنی

طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران

بخش اول (اقتصادی) بیژن جزنی

تاریخ وقایع سی ساله اخیر در ایران بیژن جزنی

مجموعه مقالات بیژن جزنی

چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود بیژن جزنی

منتشر می‌شود:

مجموعه مقالات بیژن جزنی

زمین‌لغات مارپار

۶۵ ریال

مرکز پخش: میثا، خیابان فروردین، تلفن ۶۴۱۸۱۸

کتابخانه کوچک سوسیالیسم